

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35



زینت الم[illegible]

جهل شد بجا اعتنای بشان نماز و سایر عبادات خواهد کرد و بباید [illegible]
و نیک داشتن از دعا از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود دعا بدرگاه خدا خواهد کرد
و هر کس که تابع جهل شود از دعا کردن ننگ خواهد داشت و بباید که اشتیاق بعبادت از
عقلاست و کسالت از جهلاست پس کسیکه تابع عقل شود اشتیاق بعبادت خواهد داشت
و هر کس که شوق بهم رساند مقرب درگاه خدا خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود شد
از عبادت کسالت و کاهلی خواهد کرد و از درگاه خدا دور خواهد بود و بباید که خوشحال
بودن در نزد برادران مومن از عقلاست و ترش روی از جهلاست پس کسیکه تابع عقل
بر روی برادران مومن خوشحال و خندان خواهد بود و کسیکه تابع جهل شد بر روی
مردم ترش روی و محزون و غمناک خواهد بود و بباید که الفت و دوستی از عقلاست
و نامهربانی از جهلاست پس کسیکه تابع عقل شد دوستی با اهل ایمان دارد و کسیکه تابع
جهلاست با اهل ایمان نامهربان خواهد بود و بباید که سخاوت از عقلاست و بخل از جهلاست
پس کسیکه تابع عقل شد سخاوت خواهد داشت و کسیکه تابع جهل شد بخل خواهد کرد و بباید
ای مکلفان هر کس که این هفتاد و پنج خصلت نیک را با خود داشته باشد از جمله صدیقان
و [illegible] خواهد شد و هر کس که آن هفتاد و پنج خصلت بد را داشته باشد از جمله منافقان
و بدان خواهد شد و هر کس از صفات نیک تدریجی و از صفات بد تدریجی داشته باشد گنه
کار خواهد بود پس اگر صفات نیک را از صفات بد ترجیح داد از صفات بد از [illegible]
شد و او از جمله نیکان خواهد بود و اگر چنانچه صفات بد را از صفات نیک ترجیح داد از صفات
نیک از و سلب خواهد شد و او از جمله بدان خواهد بود و بباید ای مکلفان که [illegible]

دو صفت که ضد یکدیگر اند پس هر کس که اطاعت فرمان من کند سعید خواهد شد و هر کس که
نافرمانی من کند شقی خواهد شد و بدانید ای مکلفان که جامهٔ ایمان سفیدات پس اختیار
باشمات هر کس آن جامه را در میان آب نیل غوطه دهد آن جامه سیاه خواهد شد و آن
شخص که جامهٔ خود را سیاه کرد شقی و بدبخت خواهد شد و هر کس که جامهٔ خود را در میان
آب صاف غوطه دهد آن جامه سفیدتر خواهد شد و آن شخص که جامهٔ خود را کاذبری کرد سعید
و نیکبخت خواهد بود و بدانید ای گروه جن و انس که شما را از نور و نار خلق کردم و ظلمت بشما
سرشتم الحال در این نشاء از نوری باشید و بظلمت هیچ تعلقی ندارید و صفات شهوانیه را
بشما سرشتم و صفات خبیثه را بشما جاری دادم و شما از جنس ملک میباشید و شهوت و بهیمیت
غالب میباشید پس اگر شهوانیت و بهیمیت را زیر دست خود کردید سعید یعنی نیکبخت خواهید
شد و بدانید که اگر هوا و هوس و شهوانیت و بهیمیت را زیر دست خود کردید جنبهٔ ملکیت بشما
غالب شود و شما از ملائکه بهتر خواهید شد و چون شما را بقالب جسمانی تصرف دهم و بعالم
بفرستم شما با وجود تصرف و تسلط در هوا و هوس ترک خواهش نفسانی خود کنید و اطاعت
امر من کنید در وقتی که باید از آن قالب مفارقت کنید و بعالم مکافات بیائید ملائکه را بجهت
شما خواهم فرستاد و امر خواهم کرد که دستهٔ گلهای بهشت با دستهٔ زعفران بهشت همراه بیاورند
و دسته کنند و نزد شما بیاورند و به شما سلام کنند و از من سلام بشما رسانند پس هر که بشما
شما الا اینکه از ملائکه خواهد بود و جهت یکی اینکه ملائکه بشما سلام کنند دیگر اینکه سلام مرا
بشما عرض کنند و بدانید که چون از عالم تکلیف بعالم برزخ روید صبح و شام از بهشت برای
شما خواهم فرستاد شربت داد و فراش و خدمتکار و همه اعداد شما ملائکه خواهد بود و بدانید که چون

بحشر روید باره بقالب جسمانی تکلیف دنیا بر کردید ملائکه مرکبهای بهشت را برای شما خواهند
آورد و حلهای بهشت را به شما خواهند پوشانید و در رکاب و جلودار شما خواهند بود
و شما را بآن مرکبهای نور سوار خواهند کرد و شما را در محشر از صراط بگذرانند و داخل بهشت
کنند و چون به بهشت فرود آمدید ملائکه خزینه داران بهشت باستقبال شما خواهند آمد
و درهای بهشت را برای شما خواهند گشود و به شما سلام خواهند کرد و تهنیت و مبارکباد
و خیر مقدم بشما خواهند گفت و شما را باعزاز تمام داخل بهشت خواهند کرد و تاج مرصع
مکلل بجواهر و یاقوت بر سر شما خواهند گذاشت و شما را در قصرهای بهشت تماشا خواهند
برد و بر تخت زر نشانند و در بهشت خواهند نشانید و فوج فوج ملائکه از اطراف بهشت داخل
مجلس شما خواهند شد و به شما سلام خواهند گفت و غلمان بهشت قنابهای طلای بهشت و
جامهای بلور بهشت در دست گرفته آن جامها را از آب کوثر و سلسبیل مملو خواهند کرد
و بشما خواهند نوشانید و بدانید ای بنی آدم در دنیا هر که در دنیا هر که اطاعت امر من کند
و [illegible] اختیار کنید و خود را بدست شهوانیت و خبیثه ندهید همان قدر قرب و منزلت بر
من خواهید یافت و بدانید که چون در دنیا خواهش دیدن نامحرم بشما داده ام و شما را منع
خواهم کرد که نظر بنامحرم نکنید پس اگر با وجود خواهش بسبب فرمانبرداری من ترک کنید
دیدن آن نامحرم را و چون از عالم تکلیف بعالم مکافات روید در وقت جان دادن حوری
از حوریان بهشت نزد شما خواهم فرستاد که با شما صحبت کند و مدام با شما باشد و اگر
یک تار گیسوی آن حوریه را از آسمان بدنیا نمودار شود اهل مشرق و مغرب از بوی عطر
آن گیسوها هلاک شوند و اگر یک دندان آن حوریه از آسمان نمودار شود تمام اهل زمین

از دیدن او حور به حیران شوند و هیچ یک را خواهشها که بوجود شما سرشته ام و بجا
آوردن آنها را بشما منع کرده ام پس هرگاه بسبب منع کردن من ترک آن خواهشها کنید لذتها
و نعمتها را در عالم مکافات بشما خواهم رسانید و هرگاه تابع هوا و هوس شدید و ملکیت
خود را بدام حرص و شهوت سپرده کردید و در دنیا لذت از معصیت بردید پس چون از
عالم تکلیف بعالم مکافات برگردید انتقام از شما خواهم کشید بنحوی که ملائکه غلاظ شداد را
در وقت جان دادن از روی غضب ببالین شما خواهم فرستاد که شما را بعقوبت تمام و اشتعال
بسیار قبض روح کنند و در عالم برزخ از لباسهای آتشین بر شما خواهم پوشانید و آب چرک
که از چرک و ریم زناکاران جمع شود در دیگهای جهنم جوشانیده با ضریع و زقوم جهنم
در کاسههای آتشین کرده خواهند کرد و بیاشامند شما خواهند داد و در دهان آب جوشانیده
جهنم و آن زقوم خوراک شما خواهد بود و چون از عالم برزخ دو باره بقالب جسمانی دنیا بحشر
برگردید شما را با اسباب محشر خواهند داشت بحدی که آرزوی مردن کنید و مرگ از برای
شما نباشد و چون از حساب شما بپرداختیم پس بر شما بر صراط جهنم شود و پای شما بر صراط
خواهد لغزید و بچاههای آتشین جهنم خواهید افتاد و در دام سگهای جهنم و مارها و عقربها
و دیوهای آتشین جهنم گرفتار خواهید شد و عمودهای آتشین جهنم را ملائکه غلاظ شداد
هر لحظه بر فرق شما خواهند زد و هر چه استغاثه کنید که خداوندا ما را از اینجا بیرون برکن
بعد از این اطاعت نفس خود نخواهم کرد و هرگز از عذاب و عقوبت من نجات نخواهید یافت
و هیچ کس را رخصت نخواهم داد که شفاعت از برای شما کنند و همیشه شما در اینجا خواهید بود
و شفاعت هیچکس را در حق شما قبول نخواهم کرد و چون در جهنم از من فریاد و سعی کنید از راه

غضب

غضب شما را از سخن گفتن منع کنم که هیچ یک با من سخن نگوئید و بدانید ای مکلفان که چون
بعالم مکافات رسیدید دیگر تمام شدن و از جائی بجائی منتقل نخواهید و بدانید که سبب آفرینش
این بود که فیض بشما رسد و چون منبع فیض بودم کردم فیض شامل حال شما شود که بهترین
همه عالمیان و اشرف جمیع مخلوقات شما بوده باشید و جمیع خلق عالم را بطفیل وجود شما خواهم
آفرید و شما را بطفیل وجود شریف جناب محمد آفریدم و بطفیل جناب علی ابن ابی طالب و بطفیل
وجود شریف جناب محمد سایر ائمه را آفریدم و بدانید ای مکلفان هر کس اطاعت امر ایشان
کند من از او راضیم و هر کس نافرمانی ایشان کند من از او در غضبم و هر کسی که من از او راضی
باشم او را در بهشت بنعمای نامتناهی مخلد و متنعم خواهم کرد بدانید و هر کس که من از او در غضب
باشم او را در جهنم بعذابهای گوناگون ابدی معذب و مخلد خواهم ساخت و بدانید ای مکلفان
هر کس که متابعت جناب محمد کند و بعد از آن متابعت جناب علی ابن ابی طالب و بعد امام حسن و بعد
امام حسین و بعد امام زین العابدین و بعد امام محمد باقر و بعد امام جعفر صادق و بعد امام موسی
کاظم و بعد امام رضا و بعد امام محمد تقی و بعد امام علی النقی و بعد امام حسن عسکری و بعد جناب
قائم آل محمد حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی آبائه المنان متابعت کند و ایشان را
دوست دارد و دوستان ایشان را دوست دارد و دشمنان ایشان را دشمن دارد من او را
دوست دارم و هر کس که من او را دوست دارم نظر رحمت بجانب او خواهم کرد و هر کس که نظر رحمت
من شامل حال او شد او لایق بهشت و نعیم مقیم و ملک ابدی و تنعم سرمدی خواهد شد
و جمیع لذتهای روحانی و جسمانی را خواهد دید و هرگز که موت و زحمت و عذاب برای او روی
نخواهد شد و بدانید ای مکلفان هر کس که دشمن محمد و آل محمد باشد من او را دشمن دارم

وهرگز نظر رحمت بجانب او نخواهم کرد و بعذابهای ابدی گرفتار خواهد شد و بنا بر این گوید
اد میان که تکلیف را باسمانها و زمینها عرض کردم هیچ یک از آنها تکلیف را قبول نکرد
والحال بشما تکلیف را عرض میکنم اگر بالقوه متحمل شدن تکلیف دارید قبول دارید واگر
بالقوه ندارید قبول نکنید و آن تکلیفها امانت من میباشید واگر امانت را خیانت نخواهید
کرد قبول کنید و بدانید که آن امانت طاعت و دوستی محمد و آل محمد میباشد پس هر کس اطاعت
و فرمانبرداری محمد و آل محمد کند امانت مرا مراعات کرده است و هر کس اطاعت امر ایشان
نکند و دوستی با ایشان نکند امانت مرا خیانت کرده است و هر کس که امانت مرا مراعات نکند
لایق عذاب سخط من خواهد شد و هر کس که امانت مرا مراعات کند و بعهد خود وفا کند لایق
انعام و اکرام من خواهد شد و بدانید ای ارواح بنی آدم که هر یک از شما قالبی عطا کنم در دنیا
که آن قالب بفرمان شما باشد و هر عملی را که اراده کنید آن قالب بجز اراده شما اطاعت امر
شما خواهد کرد و هر کار حرامی اراده کنید آن عضو نیز ترک عمل خواهد کرد بنحوی که اگر
چشم خود دیدن کنید بجز اراده شما چشم شما بجانب نگاه خواهد کرد که شما اراده کرده اید
پس اگر از اراده خود پشیمان شوید و اگر اراده کنید که چشم در آنجا نظر نکند با وجود دیگر نظر بان طرف
انداخته دفعتا نظر از آن جانب بر گرداند و هم چنین زبان بفرمان شما سخن خواهد گفت
هر سخنی که خواهید و هر چه اراده کنید و پای شما هر جا که خواهید قدم گذارید و دست شما هر چه را
شما خواهید بگیرد و سایر اعضا و جوارح شما بفرمان شما خواهم کرد هر چه شما اراده کنید آن
اعضا بعمل آورند پس بدانید که از برای آنچه شما خواهش کشید بعضی چیزها بان خواهش شما
بدانید و لذت ببرید و بعضی از خواهش شما حلال و مباح خواهم کرد تا شما در نشاد دنیا

با قالب جسمانی فیض ببرید و بعضی خواهشهای شما را از شما منع کنم که شما با وجود خواهش
و بالقوه ترک آن خواهش کشید تا بعد از آنکه از عالم تکلیف بعالم مکافات روید بان خواهشها
بوسیله فیض ببرید و هر گاه آن فیض تمام شدن ندارد و چون غرض من از خلقت شما فیض
رسیدن بوده است باید در دنیا بشما نعمتی فیض برسانم تا بفهمید که فیض چیست اما
فیض کامل که تمام شدن ندارد آن فیض در عالم آخرت که تمام شدن ندارد بجهت صلاح شما در آن
دانستم که فیض یافتن شما را بعالم آخرت اندازم تا آنکه هر گاه فیض شما تمام شدن نداشته باشد
و بدانید که فیض دنیا فیض کامل نیست بلکه نمونه فیض در نشاد دنیا است و فیض و لذت کامل
عالم آخرت است و خواهید دید و بدانید که این عهد و پیمان و این وصیتها را که بشما عرض نمودیم
مکرر بیان کردیم در عالم تکلیف بوساطت پیغمبران خود بشما یادآوری خواهم نمود تا آنکه در
روز قیامت نگوئید که ما از آن عهد و پیمان که در عالم ارواح کرده بودیم در دنیا غافل بودیم
پس در دنیا این عهد و امانت را بواسطه پیغمبران و امامان و علما که نایب امام باشند بشما
یادآوری خواهم نمود و کتابهای آسمانی را بشما نازل خواهم کرد پس ارواح همگی اقرار کردند
بوحدانیت جناب احدیت و رسالت پیغمبران خصوصا پیغمبر آخر الزمان ص و امامت دوازده
امام علیهم السلام و بعضی از منافقان در همان عالم ارواح عهد بجناب احدیت پیغمبر آخر الزمان
بستند و حسد با ائمه طاهرین م بردند و با یکدیگر گفتند چرا ما با این اشخاص کنیم پس
ظاهرا اقرار داشتند و در باطن قبول نداشتند پس بجهت حسدی که با ایشان بردند
مجلس ایشان بیرون رفتند و چون از بزم ائمه طاهرین م دور افتادند ظلمت ایشان را فرا
گرفت و از شعشعه نور سعادت ائمه طاهرین محروم ماندند پس رفقای ایشان با ایشان گفتند

که برگردید بسوی ما که دوباره نور بشما اعطا کنند و در این ظلمت نمانید که شقی و بد عاقبت
خواهید ایشان گفتند که شما دلسوزی ما مکنید که ما را همین جا خوب است پس خطاب الهی رسید
که ای جماعت که ترک اطاعت و عبادت و محبت جناب محمد کردید بدانید که اگر بازگشت نکنید و
مطیع و فرمانبردار و دوستدار ایشان از رحمت من دور خواهید ماند و لایق عذاب من خواهید
شد و اگر بازگشت کنید و محب این بزرگواران باشید و اطاعت امر ایشان کنید شما را
سعادتمند خواهیم کرد در عالم تکلیف و عالم برزخ و در عالم آخرت در جوار ایشان و مطیع
منقاد ایشان خواهید بود و بدانید که هر کس حسد با ایشان برد بدبخت و بد عاقبت و شقی
خواهد شد و هر کس که فرمانبرداری ایشان کند نیک بخت و خوش عاقبت و سعید خواهد شد
و بدانید که هر کس که ایمان باین چهارده معصوم دارد او از اهل ایمانست و بعین واجب است که اهل
ایمان را از تاریکی ظلمت بنور هدایت راهنمائی کنم و این معنی را حق تعالی در قرآن مجید فرموده است
که الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من النور الی الظلمات یعنی خدای تعالی پیشوای اهل ایمانست و بیرون
می آورد ایشان را از تاریکیهای کفر و گمراهی بسوی روشنائی هدایت و ایمان و اما کسانیکه ایمان
بچهارده معصوم ندارند پیشوای ایشان طاغوت خواهد بود چنانچه حق تعالی فرموده است که والذین
کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی کسانیکه ایمان بمحمد و آل محمد ندارند
پیشوای ایشان طاغوت است یعنی پیشوای ایشان که خلفای ناحق و پیشوایان راه ضلالت باشند
بیرون می برند آن کافران را از جاده شریعت ظاهره مصطفویه بیرون میبرند و بتاریکیهای
کفر و ضلالت و شقاوت راهنمائی کنند اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون یعنی این جماعت
که متابعت طاغوت یعنی کسانیکه تابع پیشوایان ناحق شدند و فرمانبرداری خلفای ناحق کردند اهل

جهنمند و ایشان در جهنم مخلد خواهند بود و هرگز نجاتی از برای ایشان نخواهد بود پس اهل
ایمان دوست خدایند و خدا راهنمای ایشانست و معلوم است که کسی را که خدا راهنمای ایشان
باشد سعادتمند میشود و هر کس که شیطان راهنمای او باشد شقی و بدبخت میشود و راهنمای
خدا رفیق شامل حال کسی میشود که کسی را خدا راهنما کرده باشد آن راهنما این کس را راهنمائی
کند نه اینکه هر کس که ادعا کند که من راهنمایم بلکه باید راهنما را خدا تعیین کند پس راهنمای بحق
که خدا او را راهنما خلق کرده است و او را مامور کرده است که مردم را بسوی حق راهنمائی کند او
جناب علی بن ابی طالب است که بنص قرآن راهنمای خلق است چنانچه حق تعالی فرموده است که افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی ای صاحبان عقل
فکر آیا کسی که راه نماید مردم را بسوی حق سزاوارتر است که مردم پیروی او کنند یا کسیکه
خودش راه را نیافته است باید که دیگری او را راهنمائی کند پس شما چگونه حکم کنید و معلوم است
که کسی که مردم را بسوی حق تواند کرد که جناب علی بن ابی طالب است که از احادیث و اخبار معلوم است
که هر مشکل که بعد از زمان رسول در عهد خلافت خلفا بر مردم می افتاد جناب علی حل
آن مشکل میکرد خواه آن مشکلات آخرت بود و خواه دنیا پس معلوم است که راهنمای که خدا
خلق فرموده است و پیغمبران امر کرده است که اطاعت امر آن شخص کنید بجهت اینکه شما را بهمان
راه ببرید که بمنزل مطلب خواهید رسید پس مردم اطاعت و پیروی او کنند نه
بیگانگان که در هر مسئله مانند حیوان بگل فرو میمانند خلاصه هر کس ایمان بآنحضرت آورد
هدایت و نجات یافت و هر کس که ایمان بولایت آنجناب نیاورد و متابعت دیگران کند البته از
شریعت بیرون خواهد رفت و بچاه ضلالت خواهد افتاد چنانکه در چاه ضلالت عذاب

وعقوبت خدا مهیا و موجود است واگر کسی از آن چاه بگذرد و بمنزل مراد خواهد رسید پس
باید که در این شب تاریک برای رفتن این راه باریک راه نمای بینای و دانای که واقف
کل اجزای این راه باشد پیدا کند و دست بدامان او زنند و هر جا که او رود ایشان نیز بدنبال
او روند تا از آن چاه هلاک بگذرند و بمنزل مراد برسند و یقین است که اگر نابینای ادعا
کند که شما از دنبال من بیایید که من شما را از آن چاه بگذرانم و بمنزل مراد برسانم هیچ عاقل
دنبال او نمیرود چرا که یقین میداند که او نابینا است و راه را نمی یابد که کجاست پس راه را چگونه
می بیند که کجاست تا خود از آن چاه احتراز کند و بچاه نیفتد چه جای اینکه باعث نجات
دیگران شود البته عاقل از دنبال نابینا نمیرود و یقین است که نابینا بچاه می افتد مگر اینکه کسی
عصا باشد می تواند عصاکش دیگران شود پس در اینجا که هر کس ادعای علم کند نباید کسی که
تابع او شود تا اینکه علم او باین کس معلوم شود که تا باو تعلیم است و اگر نه ادعای علم کند یقین به
علم او نتوان کرد مگر بعد از علم بهم رسانید بعلم او چنانچه حافظ در دیوان خود گفته   نه هر که چهره
بر افروخت دلبری داند   نه هر که آینه سازد سکندری داند   نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاهداری و آیین سروری داند   هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست   نه هر که سر بتراشد قلندری
داند   تکیه بجای بزرگان نتوان زد بگزاف   مگر اسباب بزرگی همه آماده شود   خلاصه
بزرگ هدایت و پیشوای لایق جناب مستطاب علی ابن ابی طالب است یا یازده فرزند بزرگوار
آنحضرت و هر کس که غیر ایشان از ناصبان [illegible] و قیام مقام حضرت رسالت پناه نماید البته گمراه است
و البته بچاه ضلالت عذاب و عقوبت خدا خواهد افتاد و این معنی در جای خود تو در فصل دوم
در بحث امامت ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی   بعد بدانکه حدیث وارد شده است از ابی بصیر

که گفت پرسیدم از جناب امام جعفر صادق ع که ارواح در وقتی که در عالم روح مجرد بودند بدون
قالب اعضا نداشتند و زبان جسمانی نداشتند که سخن بگویند در وقتی که خدا تعالی از ایشان سوال
کرد که الست بربکم یعنی آیا من پروردگار شما هستم یا نه ایشان در جواب گفتند بلی تو یی خدای
ما حضرت فرمود که خدای تعالی آفرید در ارواح چیزی را که چون از ایشان سوال کند ایشان جواب
گویند و یقین است که خدای تعالی محتاج نیست باینکه زبانی را از گوشت خلق کند تا آن زبان
سخن گوید بلکه بمجرد اراده خود تا اراده کند که سخن ایجاد شود همان لحظه سخن ایجاد شود خواه در
جسم جلدی مانند سنگ یا چوب یا غیر یا در جسم حیوانی خواه بدون جسم سخن ایجاد پس ارواح
نیز بعد از خلقت فرمود که قابلیت تکلم داشتند و با ایشان سخن گفت و ایشان در جواب گفتند
اما بدانکه خدای تعالی منزه بود از صفات و ذات او قدیم و ازلی است باین معنی که ذات خدا ابتدا ندارد
است و انتهایی ندارد و وضع ترکیب و اعضای جسمانی ندارد و محل و مکان ندارد و هیچکس او را
تصور ذات جناب احدیت را ندارد باین معنی که اگر پیغمبران و ملائکه و امم همه خواهند که بدانند
خدای تعالی چگونه است البته نخواهند دانست چرا که کیفیت یعنی چگونگی صفت است و صفت غیر ذات است
و صفات محتاج بذات است پس اگر خدای تعالی را صفت باشد پس آن صفت محتاج است بذات خود
و خدای تعالی محتاج بذات خواهد بود و حال آنکه خدای تعالی محتاج بذات نیست نه بذات خود و نه بصفات
پس خدای تعالی هیچ وجه تصور ندارد و [illegible] شد و چیزی که برای ذات خود خلق کرده است که او را
چشم دیده نمیشود و تصور آن نتوانند کرد روح تا آنست که هیچ وجه تصور نتوان کرد و خود
در قرآن مجید فرموده است که یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی یعنی بگو ای محمد که روح
از امر پروردگار من است و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و شما از علم روح ندانید مگر اندکی را

وجه تصور ندارد

و تصور آن

که انسان چون تصور کند و خواهد که خدا را بشناسد و بداند که چگونه چیز است البته ممکن نیست و لکن
اینقدر بالجمله را میتواند فهمید که تصرف در این قالب دارد و تمام اعضاء جوارح او بفرمان او میباشد
و چون اراده کند که آن قالب حرکت کند دفعتا آن قالب حرکت میکند و چون اراده کند که چشمش
نظر کند بجائی دفعتا آن چشم نظر بآنجا میکند و اگر در این لحظه که چشم او نظر بآن جانب انداخت
روح از آن نظر پشیمان میشود اراده میکند که چشمش را از آن طرف که روح امر کرده است بجانب
دیگر بگرداند دفعتا چشم از آن طرف نظر را بجانب دیگر میگرداند یعنی همانجائی که روح اراده
کرده است و هم چنین زبان بمجرد اراده روح سخن میگوید سخنی که روح اراده میکند هر لفظی
و هر نحوی که روح اراده کند و جوهر صدا نیز بقدری که روح اراده میکند بیرون میآید
یعنی اگر خواهد سخن آهسته شود آهسته گفته میشود و اگر خواهد بلند گفته باشد بلند گفته
میشود و هم چنین روح هر اراده که میکند بهر عضوی از اعضا از دست و پا و سایر اعضا بمجرد
اراده روح اعضا آن کار را بجا میآورد و روح واقف اعضاست و تسلط بر تمام اعضای خود
دارد و محل خود را میشناسد که کجاست و قلعه ترکیب و هیئت خود را میشناسد که بچه اندازه و بچه ترکیب
است با وجود یکه تسلط بر قالب خود دارد علم نیز بتمام اعضای خود دارد بنحوی که هر عضوی از اعضا
اگر بجهد باید روح علم دارد که کجا درد میکند و آن قدر تسلط دارد که تا عضوی از اعضا
که خواهشش بهم رسد دفعتا بدست خود امر میکند که آن موضع را بخارانند و دفع خارش از آن
موضع کند بمجرد اراده روح اگر چه آن انسان آن موضع را ننگرد پس روح خود تصرف
میکند که با وجود این علم و این قدرت که بر قالب خود دارد که خودش چیزی هست اما نمیداند
که چه چیز است پس معلوم میشود که خداوند عالمیان روح را خلق کرده است با این وضع که روح دیده

دیده نمیشود که با وجود موجود است پس البته خداوند عالمیان موجود است و دیده نمیشود
و دلیل بسیار بر بودن بذات مقدس باری تعالی شانه هست و از این یک دلیل است که مملکت آسمان
و زمین و آنچه در اینهاست و خدای تعالی بر همه علم و قدرت دارد و لکن مکان و هیئت ندارد چونکه
شمه از آن قدرت را در روح انسان آفریده است که روح را کسی نمی بیند و روح نیز خود را
نمی بیند و با وجود که روح موجود است   خویش را بشناس تا از سر حق آگه شوی
هر که بشناخت خود را از ملایک بگذرد است   و جناب علی ابن ابی طالب فرموده است که من عرف نفسه
عرف ربه یعنی هر کس که خود را شناخت چنان است که خدا را شناخته است این معنی که چون تصور
میکند که با وجود خودش موجود شده است و بدفعات و تدریج بسبب غذای جسمش جسمش نمو
میکند پس معلوم است که خالقی هست که او را آفریده است و چون انسان تصور میکند میداند
که از وقتی که خدا او را آفریده است و از عدم او را بوجود آورده است تا بحال همان روح بوده
است که هست و تغییری در روح نیست و معلوم میشود که بعد از تکلیف بعالم مکافات خواهد
رفت و دو باره همین قالب بر خواهد گشت در محشر محشور میشود و بعد از حساب بمجرد اراده
بعضی خواهد افتاد و بالا باید بجهنم خواهد بود و هر که مرتبه بالای او بود بهشت خواهد بود و چنانچه
آیه قرآن شاهد است که و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک یعنی اهل جهنم ندا میکنند که
دوزخ که ای مالک دعا کن و بخواه از پروردگار که مرا بجای ما بفرستد قال انکم ما
کثون یعنی مالک در جواب ایشان گوید که مرا بجای شما نیست و شما در جهنم مخلد خواهید بود
و در بیان اهل بهشت فرموده است که لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی یعنی نخواهند چشید
در بهشت مرگ را مگر همان مردن اول بار که از دنیا رفته اند پس از حکایت اهل جهنم و حکایت اهل

بهشت معلوم میشود که روح انسان معدوم نمیشود و فنا ندارد و از عالم روح بعالم جسمانی
آمده است و از عالم جسمانی بعالم مکافات خواهد رفت و دوباره بهمین قالب جسمانی دنیای خواهد
رفت و در محشر محشور خواهد شد و بعد از حساب از صراط بهمین قالب خواهد گذشت و در بهشت
گذشتن از صراط یا بجهنم خواهند افتاد و مدام در عذاب خدا گرفتار خواهد شد یا اینکه از صراط
خواهند گذشت و به بهشت عنبر سرشت خواهند رسید و در بهشت بنعمتهای ابدی متنعم خواهند
بود پس معلوم است که روح انسان روح ابدی و سلامی است و فنا در روح نیست تا قالب
و در قالب نیز فنا نیست بلکه روح از عالم تجرد بعالم جسمانی می آید و از این جسم در عالم خواب بقالب
مثالی تصرف میکند و بعد از آن که از قالب مثالی میل بقالب جسمانی میکند از خواب بیدار میشود و
تصرف در این قالب میکند و چون مدت عمر دنیای او بانتها رسد و نفس منقطع شد روح انسان
بالمره از این قالب جسمانی متفرق میشود و بهمان قالب مثالی تعلق میگیرد و در عالم برزخ میرود
و از وقتی که از عالم تکلیف بیرون میرود تا وقتی که صور دمیده شود و این مدت که فاصله
میان دنیا و آخرت است آنرا عالم برزخ گویند و در این مدت روح انسان در همان قالب مثالی است
و چون روح از این قالب کناره گیرد و بقالب مثالی رود و بعالم برزخ در صحرای برهوت
یا وادی السلام نشو و نما میکند این قالب جسمانی متفرق و پوسیده و خاک و خاکستر میشود و لکن
معدوم نمیشود و چون صور دمیده شود همین قالب جسمانی دنیای بامر خدا جمع میشود و
باهمین قالب روح تصرف در همین قالب میکند و در محشر محشور میشود و باهمین قالب بعرصه محشر
می ایستد و باهمان زبان که در دنیا داشته نامه اعمال خود را میخواند و باهمین پا که در دنیا
داشته در صحرای محشر می ایستد و باهمین چشم که در دنیا داشته نوشتهای عمل خود را مشاهده میکند

وباهمین

وباهمین جسم در آفتاب محشر می ایستد و باهمین جسم در سایه لوای حمد در خدمت جناب
محمد رسول الله علیه السلام می ایستد و باهمین جسم در لب حوض کوثر در خدمت جناب علی ابن ابی طالب امیر
وباهمین دهن از آب کوثر می نوشد و اگر منافق باشد باهمین دهن از زقوم جهنم میخورد
وباهمین قالب در جهنم می افتد پس معلوم است که جسم انسان نیز فانی نمیشود و اما تغیر میشود
و گاهی در این دنیا نفس دارد و روح در آن تصرف دارد و گاهی بی نفس میشود و خاک و خاکستر
میشود تا روز محشر میشود و دوباره نفس در این قالب داخل میشود پس گاهی با نفس است و گاهی
بی نفس است و گاهی در دنیاست و گاهی در محشر است و گاهی بر صراط و عاقبتش در جهنم است یا
در بهشت و همچنین انسان که گاهی در عالم روح است و گاهی در عالم تکلیفات و تصرف در این
جسم دارد و گاهی در خواب است و بقالب مثالی تصرف دارد و گاهی در عالم برزخ بقالب مثالی
تصرف دارد و گاهی در عالم آخرت در محشر بهمین قالب محشور است و باهمین قالب در جهنم
یا در بهشت مخلد است پس روح را جسم همیشه معدوم نمیشود و جسم مانند لباس است که
تصرف روح داده اند که کار فرمای او باشد خلاصه باید که جمیع مکلفان بدانند که روح انسان
مکلف نه قالب چرا که اگر روح نداشته باشد هیچ الم و لذت ندارد و هر لذت و المی که هست بروح
واقع میشود باین دلیل که مثلاً عضوی از اعضای انسان اگر درد میکند هرگاه آن درد بآن
عضو الم داشت آن درد از آن عضو منفک نباشد و حال آنکه چون روح در عالم خواب از این
قالب بقالب مثالی میرود آن درد که بآن عضو قالب واقع شده بود بالمره از یادش میرود
و چون بیدار میشود و از قالب مثالی باین قالب تصرف میکند آن درد بآن عضو عود میکند
و تا در خواب است از آن درد از آن عضو چیزی خبر ندارد پس معلوم است که اعضا و جوارح قالب

تا قالب ایشان الم و لذت نمی فهمد و هر الم و لذتی که هست با روح است و روح دوام
ندارد چنانچه حدیث وارد شده است که المؤمن حیّ فی الدارین یعنی مؤمن زنده است در دنیا
و آخرت باین معنی که روح مؤمن در دنیا متوجه و پاسبان اعضا و جوارح خود است و ساعتی
در فکر امانت داری و از فکر عهدی که با خدا کرده است بیرون نمیرود و مدام در فکر است که
مبادا عضوی از اعضایش خلاف فرموده خدا بجا بیاورد و در آخرت زنده است باین معنی که
در چشمه حیات غوطه میخورد و حیات ابدی می یابد که آن حیات مجاورت حضرت ائمه طاهرین ع
باید و هر کسی که ادعای ایمان میکند مدام واقف اعضای خود باشد که مبادا یک عملی از او صادر
شود که مخالف فرموده خدا باشد پس مؤمن هرگز عنان اختیار را بدست هوس و هوی نمیدهد
و مدام در فکر خود است که مبادا عملی از او صادر شود که خدا او را در سر آن مؤاخذه کند و نجات
در نزد رسول خدا و اهل بیتش یعنی ائمه طاهرین ع بیرون و مدام در فکر آخرت است و هر گونه اعمال
بد دنیا نمیشود و هر عملی که میکند محض رضای خدا است اما بدان که اصل گناهان در دنیا از مکلفان
بعمل آید محبت دنیاست که بسبب محبت دنیا هر معصیتی از انسان صادر میشود و محبت دنیا
است که دنیا انسان را از یاد روح می برد و حال آنکه حق تعالی در قرآن فرموده است و لقد علمتم
النشأة الاولی فلولا تذکرون یعنی بدرستیکه شما دانستید عالم روح را که نشأه اول بود پس
چرا بخاطر نمی آورید و معلوم است که در نشأه سابق بر ما بوده‌اند هر کدام بفکر عالم روح افتاد
ترک معصیت کردند ذکر معصیت باین معنی که چون بخاطر ایشان آمد که جناب احدیت در عالم روح
از ایشان پیمان گرفت که چنین بکنید و با ایشان فرمود که در عالم تکلیف فلان مدت عمر خواهید
کرد و چون مدت شما بانتها رسد قالب از تصرف شما بیرون آورم و از شما خواهم پرسید که عمر

خود را صرف چه کار کردید و مال از کجا پیدا کردید و بچه مصرف خرج کردید و بلایهای مکلفان
که خداوند عالمیان دو راز پنهان با هم بسته کان خود دارد یک راز پنهانش وقتی است که انسان
از عالم روح در رحم مادر زاد و در وی این قالب جسمانی را بتصرف او میدهد و دیگر از پنهانش در وقتی
است که این قالب را از او پس میگیرد تا ماه ... اول مرتبه است که چون انسان را از عالم روح
در رحم مادر میرسد و این قالب جسمانی را بتصرف او میدهد خطاب الهی میرسد که ای فلان کس
بدانکه این قالب نعمت عظیمی است که بتو عطا کردم و ترا بآن قالب تصرف دادم و ترا بر تمام
مخلوقات عالم برگزیدم و بعالم تکلیف که میروی باید اعضا و جوارح خود را محافظت کنی
و خواهشهای نفسانی را ترک کنی و آنچه من ترا بآن کار مامور کرده ام بجا بیاوری و آنچه
ترا از آن نهی کرده ام ترک کنی و باید مرا عبادت کنی و از غیر من معبودی نگیری و باید که
عبادت شیطان نکنی و بدانکه طریقه شرع جناب محمد ص و سایر پیغمبران طریقه حق است و بدانکه
و بدانکه شیطان دشمن تست و بسیاری از خلق عالم را گمراه کرده است و بدانکه باید در دنیا بفکر
کفاف و کفن از خود تحصیل اساس و اسباب کنی و باید برای سفر آخرت توشه جمع کنی و باید که
دنیا را وطن خود ندانی و باید دنیا را بمنزله کاروانسرایی بدانی که جمیع قافله در آنجا بار میاندازند
و شب را در آنجا کوچ میکنند   دنیا پوچ است کار دنیا پوچ است   تا بار فکنند صدای کوچ است
و باید بدانی که زن و فرزند و مال دنیا را بتو عطا میکنم از برای آزمایش پس اگر بطریقی که من
ترا امر کرده ام خرج و با ایشان نیکو سلوک نمایی و مال دنیا را از ممر حلال که مقرر کرده ام
پیدا کنی و بجایی که ترا امر کرده ام خرج کنی از تو راضی خواهم بود و چون مدت با نتها رسد
این قالب را از تصرف تو بیرون برم ترا همنشین جناب محمد و آل محمد کنم و در عالم آخرت

بسیار بپری واز لباسهای که در دنیا آرزو داشتی واز حلال ممکن نشد که بپوشی که از لباسهای
بهشت بتو عطا خواهم کرد واز طعامهای لذیذ دنیا که آرزو داشتی واز حلال ممکن نشد واز حرام
نخوردی وصبر کردی واز زر ودولت ماند در عالم آخرت از طعامهای بهشت بتو عطا کرم خواهم
کرد وملکی که در دنیا بتو عطا میکنم اگر بفقرا بدهی وترک لذت دنیا بکنی وفقرا از خود خوشحال
کنی در عالم آخرت ترا در درجه اعلای بهشت جا خواهم داد وانقدر بتو عطا میکنم که از لطف خوشحال
شوی واما اگر مایل بدنیا شوی واز حرام پرهیز نکنی واز رزقهای خود را در دنیا بعمل آوری
ومتوجه احوال فقرا نشوی وعجب وتکبر وریا وحرص داشته باشی ودر فکر آخرت خود نباشی
چون مدت عمرت با تمام رسد این قالب را از تصرف تو بیرون برم وازتو مواخذه خواهم کرد
وترا عقوبت خواهم کرد واز همنشینی دوستان خود محمد وآل محمد محروم خواهم کرد وچون در دنیا
حرام خوردی از زقوم جهنم بتو خواهم چشانید وچون در دنیا لباسهای حرام پوشیدی در جهنم
لباسهای آتشین بتو خواهم پوشانید وچون در دنیا تکبر کردی در آخرت ترا در کوه آتشین جهنم
جای خواهم داد واگر در دنیا بکسی بخشش کنی در وقت مردن تا روز محشر عقربهای جهنم
ترا خواهند گزید بعوض آن بخشش که دادی واگر خلقی کردی سگهای گزنده جهنم را در روز محشر
امر خواهم کرد که گوشت مردار را نزد تو حاضر خواهم کرد وترا عذاب خواهم کرد وترا امر خواهم کرد
که از این گوشت مردار بخور که این گوشت آن شخصی است که در دنیا غیبت او کردی واگر در شهوت
بجهات بناموس مردم یا بمال مردم دراز کرده باشی دستهای ترا بغل وزنجیرهای آتشین خواهم
کرد واگر در دنیا حرام خورده ومردم را فریب داده باشی ترا بصورت روباه محشور خواهم
کرد واگر در دنیا حلال وجیره داشته باشی وکردن کشی کنی در قیامت ترا مانند مورچه

۱۰

کوچک محشور خواهم کرد تا بزیر دست وپای مردم پامال شوی خلاصه جمیع اینها را که گفتم در وقف
عالم روح که قالب را بتصرف روح داده وبروح وصیت فرموده واو را به اینها امر کرده در جمیع اینها
او را فرموده وروح قبول کرده پس از آن در اسرار پنهان که خدا با هر یک از بندگان خود دارد
یکی همین است که در وقتیکه روح در رحم مادر است وقالب را بتصرف او میدهند حق تعالی اینهمه وصیت
میکند وآن را از دم بعد از مرگ است که از احوال مطلع گویند که آن خطابیست که قبض روح
انسان شود وصوت نفس انسان در میان باشد واو را غسل نداده باشند وکفن ودفن
نکرده باشند که خطاب الهی بروح میرسد که ای فرزند آدم عمر خود را در دنیا بچه کار صرف
کردی واعضای خود را بچه شغل مشغول کردی وعلم از کجا آموختی وچگونه عمل کردی ومال
از کجا جمع کردی وبچه مصرف صرف کردی پس چون روح جواب این چهار سوال را داد آن نعش
را غسل وکفن ودفن میکنند پس ای نهادای برادران که فریب دنیا نخورید وطمع در مال
دنیا مکنید واز روی ریاست وجلال دنیا رکوع کامل در دنیا نکنید وبدانید که شما در دنیا
مسافری هستید که در وقت که ما در میان بیابان بیایید در رختی رسید ودر پای آن درخت
منزل کنید تا آفتاب مغرب بگردد شما دوباره سوار شوید وبمنزل بروید شما را بتیمم علما
در پای این درخت بچکار میآید عنقریب است که صدای اجل بمشعل عمر رسید ورزیده شود
این قالب از تصرف شما بیرون رود وافسوس عمر که نشست انجوری آیا حدیث جناب رسول
خدا را نشنیده که عمر آنحضرت شصت وسه سال بود ودر این مدت خشتی بربالای خشتی نگذاشت
یعنی عمارت دنیا را نساخت وهرگز لباس فاخر نپوشید وطعام وخواب را خوش نبود وخواب
آنحضرت بقدر ضرورت بود واسباب واساس دنیا را بقدر حاجت جمع کرده بود ودر فرش و

درزیر پای مبارک خود نیفکنده بود چنانچه حدیث وارد شده است که روزی آنحضرت بر بالای
حصیر خوابیده بود واز حصیر بدن مبارک آنحضرت نشان کرده بود صحابه عرض کردند که فدای تو
شویم اگر رخصت فرمایی فرش نرمتر از این حصیر برای شما سرانجام نمایم که بدن مبارک شما استراحت
کند آنحضرت فرمود که مرا با دنیا چکار است من مثل سواری هستم که در روز بسیار گرم در بیابانی
بپای درختی برسد و در پای آن درخت ساعتی منزل کند که سایه مغرب بجانب مشرق بگردد
یعنی زوال شمس بکند بعد از آن سوار شده از پای آن درخت روانه منزل خود بشود پس ای امت محمد
چگونه خجالت نمی برید که آقای شما و رئیس شما باین طریق در دنیا سلوک کرده باشد و هرگز
میل بزخارف و زینت دنیا نکرده باشد و حال آنکه آنچه در دنیا است همه بطفیل وجود مبارک
آنحضرت خلق شده است پس شما چگونه خود را راضی میکنید که نام شما امت محمد باشد و رفتار شما
برخلاف رفتار پیغمبر باشد و چگونه خود را راضی میکنید که نام شما شیعه علی ابن ابیطالب باشد
و رفتار شما برخلاف رفتار امام باشد آیا نشنیده اید که آنحضرت در نصف شبها از خواب بیدار
میشد و ناله میکرد مانند کسی که مار او را گزیده باشد چنانکه از آواز مبارک آنحضرت کسانیکه
در اطراف آنحضرت بودند از خواب بیدار میشدند که آنحضرت دعا میکرد و بدرگاه خدا باین
کلمات اللهم اعنّی علی هول المطلع و وسّع علی المضجع وارزقنی خیر ما بعد الموت یعنی خداوندا یاری
کن مرا در آن ساعتی که روح من از قالب مفارقت کند و از من سوال کنی که عمر خود را بچکار صرف
کردی و اعضای خود را در دنیا بچکار مشغول کردی و علم از کجا آموختی و چگونه عمل کردی و مال
از کجا پیدا کردی و بکجا خرج کردی خداوندا قبر مرا گشوده گردان و نیکی دنیا و آخرت را بمن عطا
کن پس هرگاه جناب علی ابن ابیطالب که وصی جناب رسول خدا بوده است و شفیع گناهکاران است و لکن

انگشتر

انگشتر دین است و تاج سر اولیاست و قوت بازوی پیغمبر است و دور از گناهان صغیره و کبیره است
و بدرگاه آنحضرت چنین از خوف خدا گریه و زاری و استغاثه نماید و از خدا یاری طلب کند
برای جواب مطلع تشویش داشته باشد از تنگی قبر و ما و شما چگونه آرام داشته باشیم و حال آنکه
معصیتهای ما از حساب بیرون است اگر ساعتی در گوشه نشینیم و تفکر کنیم که چه اعمال و افعال کرده ایم
از کرده های خود دیوانه خواهیم شد و رو بصحرا و بیابان خواهیم گذاشت و فضیحت ما از این حیث
که کسی با این همه افعال قبیح باید بدرگاه خدا رود و از خدا سوال کند که خدا از تقصیرات او درگذرد
و جناب علی بن ابیطالب با وجود اینکه معصوم بود از جمیع گناهان آن همه تضرع و زاری
بدرگاه خدای نمود امید دارم که حق تعالی همه کس را از خواب غفلت بیدار و از مستی ضلالت هشیار
کند و ما را در این دو روز دنیا بدام حرص و هوس دنیا و وسواس شیطان و نفس اماره
نگاهدارد چرا که ما از جمله غافلان میباشیم بلکه از قسم حیوانات زبان بسته میباشیم و عمر گران
مایه را صرف کردیم و فعلهای عبث کردیم و جوانی را گذرانیدیم هیچ تخمی برای توشه آخرت
نکشتیم و عمر چهل سال است که جوانی به پیری و بهاری بهردن مبدل شود و عمر گرانمایه عبث صرف شد
دست خالی بدرگاه خداوند خود رویم و چندین هزار کوه گناه و معصیت ببریم چرا که یکی
از اهل عرفان گفته است در عالم قدس جاودل شاد بودیم و فکر محنت آزاد در مهد نشاط
خفته بودیم در خلق جهان نخفته بودیم ناگاه خبری رسید از غیب از قول صحیح بی شک
و ریب از بهر جلال قدر انسان تکلیف حیات کرده نه دان تا اینکه مکلفان عارف
کردند ز حسن قبح واقف ساز شد سفر ز عالم روح کردند در زین مقام مفتوح کردند
زلبکه وصف تعریف کردیم هوای شهر تکلیف چون منزل ما در این جهان شد عهد

ازل زماهان شد اینک سفری دیگر رسید ایام جهان بسر رسید از هر خدا چکار
کردیم صد کونه کنه قطار کردیم عالم همه غرق خدمت ما از هر بهار عشرت ما خورشید و
سپهر افلاک از عرش برین مرکز خاک هر ذره که گشته است موجود از بهر وجود داد معبود
با این همه نعمت فراوان با این همه لطف وجود یزدان این عمر عزیز چون بسر شد مال زجهان
بر سفر شد از بهر خدا چکار کردیم صد کونه کنه قطار کردیم خلاصه غیر از معیث و خجالت
چیزی نمیبریم و بغیر از شرمساری از گلستان تکلیف گلی نمی چینیم مگر اینکه فریاد بیچارکان و
داد رس مظلومان و اقای متقیان و مولای شیعیان علی ابن ابی طالب شفاعت خواه جرم گنه
کاران کند و ما را با بدی بجناب و اولاد امجادش بخشند و در عرصه محشر ما را بمولای
ما و اقای ما علی ابن ابی طالب محشور کند ما خدا علی هر که امامی دارد در جنت فردوس مقامی
دارد فردا که شود وعده جنات نعیم با خود ببرد هر که غلامی دارد ای غافلان عاقبت کار
وای بیم جنان تیره روزکار تاکی بدام هوا و هوس گرفتار و خبر از مال کار و عاقبت
روزکار ندارید تا مدت جوانی است ایام عیش و کامرانی است و چون مدت پیری رسید
بالقوه طاعت و بندکی نیست پس که تلافی خواهد کرد تا جوانی جاهلی چون پیر گشتی کاهلی
عمرت بصرف باطلی ای دل دمی بیدار شو ای خفته رفته کاروان ای مرده افسرده جان بر خیز که
رفته کاروان ای دل دمی بیدار شو تا چند باشی مبتلا در کارهای ناروا شرمی نداری
از خدا ای دل دمی بیدار شو دیدی تو چندین پادشاه با حشمت تاج کلاه که تخت افتاد
بجا ای دل دمی بیدار شو کو شاه نوشیروان لقب کو خسروان با طرب از ترک تا جابلقا عرب .
ای دل دمی بیدار شود چندین خزان خوبرو بادخزان جعد مو در خاک گل رفته فرو

اوهل

١٢

ای دل دمی بیدار شو سودی ندارد خشک تر نه زن بماند نه پسر نه دولت تاج کمرای
دل دمی بیدار شو موی سیه کردی سفید جاسوس مرگ امد پدید با دار از این دنیا
ابدا ای دل دمی بیدار شو تو هر بلا شو بیم نه در فکر اسباب دگر در خدمت زن با پسر ای
دل دمی بیدار شو در خدمت زن با پسر غافل ز هنگام سفر ناگر اجل اید بسر ای دل دمی بیدار
شو چون وقت مردن در رسید کردی ز عالم نا امید اید بگوشت این نوید ای دل دمی
بیدار شو بر کن قبای پیرهن پوشان شوی از صحن چمن تسلیم شو اندر کفن ای دل دمی بیدار
شو ای عزیز من فکری برای ان لحظه بکن که از مالت سوای کفن چیزی بتو نخواهد رسید
دارا و لادت بغیر از اینکه ترا بلحد برسانند اعانتی نخواهی دید و پشیمانی بسیار از جمع کردن ما
دنیا خواهی کشید ایا هیچ عاقلی از برای دشمنان خود تصدیع میکشد با وجود یکه هیچ
راحتی از ایشان بتو نخواهد رسید هاکر از برای زنت میکشی که مال و اساس و اسباب جمع
کنی معلوم است که بسیار نادانی که کسیرا که خدا او را خلق کرده است وسیله برای او خود
کرده تو چرا برای او تصدیع میکشی یقین بدان که ان ساعتی که تو جان را بجان افرین تسلیم
و دوستان هر قطار و همسایکان بخانه تو بیایند و نعش ترا بجنازه بوت کذارند و بجانب
قبرستان ببرند زن تو در ان حال بجمال خود کر یه میکند که ایا حال دیگر بعد از این خانه
که از دستم بدر رفت بدست من بیاید یا نه خیال نکنی که زنت برای تو کریه میکند که ایا ای
بیچاره که این عطبات در پیش دارد چگونه خواهد گذرانید ایا سوال نکیرین را چگونه جواب
خواهد داد ایا عالم برزخ و محشر و حساب و صراط را چگونه خواهد گذرانید ایا از اهل جهنم است
یا از اهل الجنت ایا از اهل شقی است یا سعید خلاصه زن تو برای تو کریه نمیکند بلکه بحال خود

کریه میکند که ایا بعد از تو بدام او چگونه کسی بیاید در ان لحظه که نعش تو در میان نظر
مردمان حاضر میکنند که به بینند کدام یک مقبول تر و دلخواه تر است که بعد از عده بعقد او در
باید تو خیال میکنی که زنان بجمال شوهر گریه میکنند البته این خیال مکنید که محض غلط و عین خطا
است دان که زنان چه بیوفایند خود را چه فرشته می نمایند چون یک نظر تماشا کنی
دیو لیست نهان سرشته در وی اینکه زن برای شوهر باشد در فراق شوی دیگر
اگر خواهی گفت که فرزند تو دلسوز میباشد این نیز خیال غلط است و فکر باطل است و فرزند
در فکر انست که میراث پدر و مادر را جمع کند بلکه اگر پدر و مادر را بکشند که میراث و
خون بهای هر دو عاید شود او بهتر است چنانکه مشهور است که از پسری پرسیدند که اگر
پدرت را راضی هستی گفت بمرگش راضی نیستم اما بکشتنش راضی هستم که او را بکشند که خون
بهای او را از کشنده او بگیرم و هم میراث او را ببرم پس یقین بدان که هیچ کس در فکر تو
نیست مگر خود تو بفکر خود باشی و توشه سفر اخرت را مهیا کنی و توشه راه اخرت تقوی است یعنی
پرهیزکاری چنانچه حق تعالی فرموده است که وتزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه مهیا
برای سفر اخرت بدرستیکه توشه برای سفر اخرت تقوی است و در جای دیگر حق تعالی فرموده
که یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم
عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر یعنی ای مردمان بدرستیکه شما را افریدیم از نر و ماده
و شما را قرار داد کرده شعبه شعبه و قبیله قبیله تا یکدیگر را شناسا شوید بدرستیکه هر کس [unclear]
است در نزد خدای تعالی گرامی تر است همه بدرستیکه خدا داناست به نیتهای شما و خبردار است بکردار
شما و در باب تقوی فرموده است که عمل اهل تقوی را قبول میکند چنانچه حق تعالی میفرماید که چون

سفر ر فرمودیم که دو فرزند ادم یعنی هابیل و قابیل هر یک قربانی کنند در راه ما پس
قابیل که صاحب زراعت بود رفت در میان زراعت خود گشت و تفحص بسیار کرد و چند دسته
خوشه گندم لاغر کم دانه پیدا کرد و دسته کرده بقربانگاه اورد و هابیل که صاحب گوسفندان
بود گوسفندی که اعلا و فربه تر از همه گوسفندان بود ان گوسفند را گرفت و بقربانگاه
اورد پس چون خدا [unclear] در زمان حضرت ادم این بود که قربانی ایشان که قبول میشد اتشی
از اسمان می امد و ان قربانی را میسوخت و اگر قبول نمیشد نمیسوخت پس چون ان دو برادر
قربانی خود را بقربانگاه بردند اتشی از اسمان امد و قربان هابیل را سوخت که ان گوسفند
فربه بود و قربان قابیل نسوخت قابیل از روی خشم هابیل گفت من ترا بکشم هابیل گفت من
تقصیر ندارم قابیل گفت بسبب اینکه قربانی تو قبول شد و قربانی من قبول نشد هابیل گفت ای
برادر انما یتقبل الله من المتقین یعنی نیست جز این نیست که خدای تعالی عمل بندگان پرهیزکار را
قبول میکند پس حق تعالی برای هابیل حوری از بهشت فرستاد و برای قابیل جنیه را از زمین
فرستاد و بحضرت ادم امر نمود که حوری را بهابیل دادند و جنیه را بقابیل و هر یک ایشان
تصرف شدند و زنهای ایشان حامله شدند قابیل رفت و گفت زن خود را با رفتار
و گفتار زن برادر خود سنجید و دید که هیچ زن برادر شما از صفات خوب دلبر و زن
خود بی صفات بدی دارد پس قابیل بر او در حسد برد و به هابیل گفت چرا باید زن تو
نازنین جمیله و خوش خلق و مهربان و صاحب جمال و کمال داشته باشد و زن من [illegible]
و بدخلق و بدصورت معیب ناسازگار و نادان باشد هابیل گفت ای برادر من چه تقصیر دارم
تقدیر و اندازه خدا که لایق دیده است پس قابیل برادر هابیل را گفت دشمن شد و با خود گفت

کرد که چگونه تنها بهری کنم که برادرم زن خود را ترک کند و من او را بعقد خود در آورم و آن
حوریه در هر مجلسی که می نشست در شبهای تاریک شعاع جمال او روشن میکرد و چون
لبش بتبسم باز میشد از دندانهای او نور ساطع میشد و نزاکت و لطافت قرینه داشت
بحو یکه در باب صفات حوریان بهشت در احادیث و اخبار وارد شده است لباس زیر هفتاد
پیراهن حریر بهشت بدن حوریان نمایانست و آب که می نوشند از زیر حنجره ایشان نمایانست
و شاعر فرموده است در باب قابیل و هابیل بکجا ممکن شود وصل تو شخص لاابالی را کدکدای لایق
آید متکای بزم قالی را بدهقان کی توان تسلیم کردن امر والی را بنابینا نه بتوان کرد تعریف
لیالی را عجب نتوان صفات حور باغ خلد بنشین که گوهر ریزد از لبهای ایشان در وقت
خندیدن شنیدن وصف حور از چه حاصل باید شد دیدن خالک انقدر دارد کرد
وقت خرامیدن توان دید از پشت پاش نقش روی قالیرا خلاصه چون قابیل خواهش زن
برادر خود و رفته رفته بر فکر بود آخر الامر بفریب وسوسه شیطان و نفس اماره برادر خود
هابیلرا در صحرا بضیافت طلبید و چون در صحرا تنها شدند قابیل هابیلرا خواباید و دست
بست و گفت الحال ترا میکشم یا این زن که خود داری بمن بخشی هابیل گفت ای برادر من چه
دای اختیار زن من با پدر منست و اختیار پدر من خلاف اگر مقرر فرماید چنان که تو خواهش
شوی قابیل گفت چرا که قربان تو قبول شد که چنین زن نازنین بعوض قربان بتو دادند هابیل
گفت من چه تقصیر دارم انما یتقبل الله من المتقین یعنی بدرستیکه عزازین نیست که خدای تعالی عمل
پرهیزگارانرا قبول میکند بعد از آن هابیل بنای نصیحت گذاشتن کرد و گفت ای برادر لئن بسطت
الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین [illegible] اگر چه

تو دست بر روی من کشودی که مرا بکشی من هرگز دست بر روی تو نمیکشایم بدرستیکه من
میترسم از خدای عالمیان انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار و ذالک جزاء
الظالمین یعنی ای برادر چون روز محشر شود هر کس کسیرا در دنیا کسی را کشته است خدای تعالی
گناهان آن کشته را بآن کشنده میدهد و آنکه ناحق کشته شده آزاد میشود و من ترا میگویم
و اگر تو مرا بکشی در محشر محشور شوی و گناه مرا باقی داشته باشد و تو از اهل جهنم شوی
زیرا هر کس کسی را بناحق بکشد ستمکارست و مزد ستمکاران جهنم است پس قابیل گفت تو
مرا بجهنم میترسانی و تکلیف میکنی که الحال ترا زنده بگذارم که با مجبور کار مرا کنی که یکی و زن مرا بجهنم
میبرند من الحال ترا میکشم و زن ترا صاحب شوم تا روز قیامت بشود در آنجا هر نوع که باشد
خواهد گذشت دو پنج روزی بدنیا کامرانیم بمحشر آنکه آید بگذرانیم خلاصه آن بیمروت
غافل از خدا هابیل مظلوم را بدرجه شهادت رسانید پس چون هابیل را کشت از جمله ستمکاران
شد و چون خواست که از صحرا بخانه آید با خود اندیشه کرد که چون بخانه روم پدر و مادر و
برادران و زن برادرم از من خواهند پرسید که هابیل چه شد پس من چه جواب گویم بعد از آن
که پنهان کنم ایشان باز دیگر که باین صحرا عبور کنند نعش هابیل را خواهند دید و خواهند که
او را کشته ام پس در این اندیشه فرو رفت که ناگاه دید که کلاغ نعش مرغ مرده را در منقار
گرفته در آن صحرا گذاشت و زمین را با چنگال و منقار خود کود ال کرده و آنرا در آن گودال
گذاشت و خاک بر بالای آن ریخت تا آن نعش را پنهان کرد پس قابیل نیز تهیه کند
نعش هابیلرا دفن کرد و گفت یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوأة اخی
فاصبح من النادمین یعنی وای بحال من آیا عاجز بودم از آنکه مثل کلاغ شوم نعش برادر خود را

بخاك پنهان كنم پس قابيل از كرده خود پشيمان شد راوی كويد كه چون قابيل بخانه امد و زن
برادر و خواهران ديد ره مادر احوال او را پرسيدند كفت ندانستم كه بكجا رفت و ايشان هر چند
تفحص كردند هابيل را نيافتند و ان حوريه كه زن هابيل بود و نزديك وضع حملش بود
و چون زاييد پسری شد و نام او را حضرت ادم هبة الله كذاشت و ان حوريه غايب شد و به
بهشت رفت و قابيل از كرده خود پشيمان و زن قابيل نيز دختری زاييد و چون دختر و پسر
عم و دختر بودند بحد تكليف رسيدند حضرت ادم بامر خدا ايشان را عقد بست و نسل ادم از
ايشان بر پا شد و تا قيامت نسل از ايشانست خلاصه تقوی سبب نجاتست و معنی تقوی انست
كه كسی با وجود خواهش و قدرت ترك معصيت كند او عاقبت بخير ميشود و هر كه ترك معصيت نكرد
عاقبت نا بخير ميشود چنانكه دشمنان ال محمد از برای محبت دنيا غصب خلافت اهل بيت پيغمبر
كرديد و مستوجب غضب خدا شدند و باعث شهادت خامس ال عبا و كوشوار عرش خدا و سرور
سينه زهرا و نور ديده علی مرتضی و ميوه بستان محمد مصطفی يعنی شهيد كربلا شدند و ان
نهال باغ امامت و شكوفه باغ بستان رسالت را در خاك ميدان كربلا از پا در اوردند
[illegible] شيعيان او را در روز حشر كباب كردند و سينه ها و دستها را تا قيامت داغدار كردند ملائكه
ملا اعلی و حاملان عرش خدا و ساكنان ارض و ماهيان دريا و مرغان هوا و وحشيان
صحرا تا روز قيامت در ماتم ان كلدسته باغ ال عبا لباس ماتم و عزا پوشيده اند و در هر
بوستانيكه می نكرند كلی از شبابه ازهار سينه ان كلستان بنظر می ايد و در هر مرغزاری كه نظر
ميكنی لاله داغداری از نو و اتش هجران مظلوم كربلا نمايان ميشود و از بسيط خاك تا مركز
افلاك هيچ تر و خشك نيست مكر بمصيبت ان نو كل بوستان بتول محنت زده و بلبل ست

و در عالم امكان از روحانی و جسمانی وجود هيچ ممكن الوجود نيست مكر داغدار ميوه باغ بتول است
چنانكه يكی از اهل عرفان كفته است شد روح مجرد بسوی عالم بالا ديدم صف املاك
پر از شيون غوغا كفتم بلايك چه شد از پرده هويدا كفتند عزادار حسينيم در اينجا
اين ماتم لب تشنه مظلوم حسين است عالم همه زين تعزيه پر شيون شين است در عرش
برين شد كذر روح پريشان ديدم صف لاهوت باه و غم افغان كفتم كه بپای كه نشسته
هجران كفتند جوابش همه با ديده كريان اين ماتم لب تشنه مظلوم حسين است عالم همه
زين تعزيه پر شيون شين است در چرخ چهارم سوی عيسی نكران شد ديدم از رخ او حزن
اندوه عيان شد كفتا ز سر شك ز چه بچهره روان شد كفتا ز عزای كه هويدا
بجهان شد اين ماتم لب تشنه مظلوم حسين است عالم همه زين تعزيه پر شيون شين است
رفتم بدر كعبه شبی با دل بريان ديدم حرم كعبه سيه پوش پريشان كفتم كه چرا ای تو سيه
پوش پريشان كفتا ز غم ماتم سردار شهيدان اين ماتم لب تشنه مظلوم حسين است
عالم همه زين تعزيه پر شيون شين است رفتم بنجف با دل غمديده خونبار ديدم كه روضه
خدا كشته عزادار كفتم كه چرا ايد غمين با دل افكار كفتند جوابم همه با چشم كهربار اين
ماتم لب تشنه مظلوم حسين است عالم همه زين تعزيه پر شيون شين است در كربلا
شد كذرم با دل بريان ديدم زن مردان همه با ناله افغان كفتم كه چرا ايد چنين
نا ر پريشان كفتند جوابم همه با ديده كريان اين ماتم لب تشنه مظلوم حسين است
عالم همه زين تعزيه پر شيون شين است رفتم بمدينه بسر قبر پيغمبر ديدم زن مردان
همكی واله مضطر كفتم كه شما را چه شما ز كرد شما ختر كفتند ز هجران غم شافع محشر [illegible]

لب تشنهٔ مظلوم حسین است عالم همه زین تعزیه پرشیون شین است رفتم بر بقیع با دل
غم دیدهٔ حیران دیدم دل احباب ز غم زار پریشان گفتم که شما را چه شد از محنت هجران
گفتند جواب همگی با دل بریان این ماتم لب تشنهٔ مظلوم حسین است عالم همه زین تعزیه پرشیون
شین است چون شد گذر من بسر مرقد زهرا دیدم همه حوران شده چون لاله حمرا گفتم
که شما را چه شد از محنت دنیا گفتند عزادار حسینیم در اینجا این ماتم لب تشنهٔ مظلوم حسین است
عالم همه زین تعزیه پرشیون شین است رفتم لب دریا سحری با دل بریان دیدم زالم
ماهی دریا همه گریان گفتم که مگر موج بدریا زده طوفان گفتند مگر غافلی از حال شهیدان
این ماتم لب تشنهٔ مظلوم حسین است عالم همه زین تعزیه پرشیون شین است در بیشه
شیران گذرم شد بدل زار دیدم صف شیران همه با دیدهٔ خونبار گفتم که چرا اید پریشان
دل افگار گفتند جواب همه با چشم گهربار این ماتم لب تشنهٔ مظلوم حسین است عالم همه زین
تعزیه پرشیون شین است در دشت بیابان ختن با دل بریان دیدم صف آهوی
ختن زار پریشان گفتم ز چه دارید چنین ماتم افغان گفتند ز محرم سر داد شهیدان
این ماتم لب تشنهٔ مظلوم حسین است عالم همه زین تعزیه پرشیون شین است رفتم سوی
بستان که کنم سیر طراوت دیدم که بنفشه شده پامال محبت گفتم که چرا می ابت نداری نه
شوکت گفتا ز غم شاه نه فردای قیامت این ماتم لب تشنهٔ مظلوم حسین است عالم همه زین
تعزیه پرشیون شین است مرغان هوا بال کشوده سوی افلاک پرواز نموده همه
با دیده نمناک طوطی ز این تعزیه غلطیده دل خاک طوطی همه دم گفته چنین با دل
غمناک حسین ماتم لب تشنهٔ مظلوم حسین است عالم همه زین تعزیه پرشیون شین است

وچه قاتلان و دشمنان امام حسین تا قیام قیامت مدام لعنت باد آیا چه جواب خواهند
گفت کافران روسیاهان در ساعتی که جناب خاتون قیامت دندان شکستهٔ پدر بزرگوار
خود را بر کف گرفته و عمامهٔ پرخون جناب علی ابن ابی طالب بر فرق گذاشته و جامهٔ زهرآلود
جناب امام حسن با پیراهن خون آلود جناب حسین را بر دوش افکنده و باین هیئت بصحرای
محشر آید و در زیر قائمهٔ عرش الهی بایستد و گوید خدایا داد مرا از قاتلان فرزندان من
حسن و حسین بستان و عوض ستان از قاتلان شوهرم بکش ای غافلان سیر روزگار این چه عملی
بود که کردید و برای عیش دو روزهٔ دنیا خود را مغضوب و ملعون ابدی کردید خدا عذاب
و انتقام شما را زیاده کرده اند و شیعیان را بسبب محبت با قاتلان از عذاب عالم برزخ و محشر
و جهنم نجات دهد ای دوستان وای محبان حیدر کرار آیا چگونه لب روزگار بعد شهادت
فرزند احمد مختار خندان شود آیا چگونه دلهای شیعیان بعد از غم وا شود و مولای غریبان
مایل سیر باغ و بوستان شود زین ماجرا دلی بجهان بی ملال نیست فارغ دلی
از این غم فکری خیال نیست در شمس برج تعزیه داری زوال نیست در بارگاه قدس
که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است در هر کجا که می نگری بزم
ماتم است در هر دلی که می نگری منبع غم [illegible] در هر دل نهفته داغ شهیدان مگر کم است
باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است افتاد
شور غلغله در چرخ هفتمین گویا که منکسف شده [illegible] دین باز این چه رستخیز
عظیم است کز زمین بی نفخ صور خواسته تا عرش اعظم است ظلمی بروزگار چه ظلمی بزیاد نیست
مظلوم تر کسی ز حسین شهید نیست بر قاتلان او بقیامت امید نیست گر خوانمش قیامت

دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است ای تعزیه داران وای شیعیان علی ابن
ابی طالب آیا روا باشد که مظلوم کربلا با لب تشنه در وقت زوال در حالت تنهای در
میان لشکر کفار در برابر دشمنان خونخوار دیگر و تنها ایستاده باشد و شربت آب از آن نامردان
بی حیا طلب کند و ایشان در جواب بگویند که ای فرزند رسول خدا اگر تمام روی زمین را
آب بگیرد که یک قطره بتو نخواهیم چشانید بعد از آن با آنجناب باین کلمات خطاب کنند ای
حسین یزید گفته بگیریم نقد جان از تو ولی مضایقه داریم آب نان از تو خیال اینکه
دیگر آب نان خواهی یافت چنین معامله را پس بخواب خواهی یافت این چه بیحیای بود
که آن کافران سنگدل نسبت با آن امام غریب و مظلوم کرده اند و این چه بیداد بود
که آن حرامزادگان بصید حرم کعبه یا نموده اند آیا آن ملعونان را بغیر از محبت دنیا باعث
باین حرکات بیجا شده است پس محبت دنیا کار را بجای میرساند که انسان شرم از کل
نونهال گلشن العباد سرور سینه خیر النساء نمیکند و آنحضرت را با لب تشنه با هفتاد و دو تن
از فرزندان و اصحاب واقربا در صحرای کربلا شهید میکنند بطمع جایزه یزید لعین و ترک
نعمتهای ابدی بهشت و ترک جایزه خالق مجید میکنند و تا روز حشر لعنت خدا و لعنت ملائکه
لعنت جمیع خلق عالم را بر ایشان است و لذت دو روزه فانی گذشت و عذاب ابدی و انتقام جاوید
با ایشان است و عذاب حدیث در قرآن مجید میفرماید که وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
یعنی بزودی خواهند دانست کسانیکه ستم کردند بر محمد و آل محمد که در کجا قرار خواهند گرفت
بعد از مردن یعنی بازگشت ایشان بسوی خداست و خدا از برای ایشان در جهنم مکان آماده
کرده است چنانچه فرموده است که اعتدنا جهنم للکافرین مصیرا یعنی آماده کرده است خدا برای

ایشان جهنم را و جهنم بد جای است برای بازگشتن خلاصه ای دوستان وای محبان خاندان
رسالت و جانبازان کوی سعادت و ارزومندان شفاعت شاه ولایت و شیعیان اهل
عصمت و طهارت بدانید که هیچ بقای و وفای ندارد و فاخر الامر نا زعمل با تنها میرسد و اجل
بسر میرسد و باید از دنیای فانی بسرای جاودانی رحلت کنیم و از این منزل پر غم و محنت
کوچ کنیم و بماوای مقیم رویم که هر کس از آنجا کوچ نباید کرد و در جای ساکن می باید شوق
که هر کس خبری از ما بیان مانده کان نرسد فارغ و کنیم که یکساعت دیگر ما را مهلت
دهند تا تلافی و تدارک عمر گذشته را بکنیم و توشه برای سفر آخرت بدادیم در آن وقت نفع
نمیرساند والتماس و استدعای ما فایده ندارد و ناچار باید از این ویرانه کوچ کنیم و هیچ
چیز از مال و اساس دنیا فایده نخواهد داد که آن قالب چندین هزار سال در عالم برزخ
زنده کالبد کنیم و چون ما را دوباره برای حساب بلند از آن قالب رجوع بهمین قالب جسم
دنیای کنیم و در محشر ایستاده شویم و این مقدمات را خالق عالم در سوره مبارکه قد افلح
المؤمنون بیان فرموده است چنانچه میفرماید حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون
لعلی اعمل صالحا فیما ترکت یعنی وقتیکه برسد مرگ یکی از ایشان پس چون مشاهده کنند مرگ را
گویند خداوندا مرا بدنیا برگردان که شاید عمل شایسته که در دنیا ترک کرده بودیم بجا بیاورم
حق تعالی فرموده است جواب ایشان را یعنی بیان امتناع فرموده است باین معنی که میفرماید چون
بدکاران ضایع روزگار بجالت نزع جان کندن میرسند و مرگ را مشاهده میکنند و از
غفلت و معصیت و ابطال عمر و ضایع کردن اوقات و متابعت هوا و هوس و لذتهای
دنیای فانی پشیمان میشوند و استدعا میکنند که خدایا ما را بدنیا برگردان که عمل شایسته

که در دنیا ترک کردیم المال بجا اریم خطاب الهی میرسد کلا یعنی هرگز ممکن که به دنیا باز گردید
واین معنی را حق تعالی بجناب رسالت ماب پیغمبر اخر الزمان خبر داد که کلا یعنی بگو ای محمد که هرگز
ما ایشان را مهلت نخواهیم داد و به دنیا باز نخواهیم گردانید انها کلمة هو قائلها یعنی این سخنی کفته
است وان شخص که در حالت مردن میکوید چون فایده بحال او ندارد می باید در دنیا تخم
دیگر را امید باید که از این منزل کوچ کردند خودش در فکر این باشد که من هم باید کوچ
کنم و تدارک بکند وبعد از ان حق تعالی فرموده است که ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
یعنی بعد از مرگ برای ایشان فاصله ایست تا روزی که بمحشر محشور شوند و باید بدانند که
در روز محشر اصل و نجابت کسی را نمی پرسند بلکه از اعمال ادمی میپرسند چنانچه حق تعالی فرموده
است که چون عالم برزخ کذشت و وقت حساب خلق رسید امر میکنم که صور دمیده شود یعنی
مردمرا صدا زنند که برخیزند برای حساب فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم ولا یتساءلون
پس چون صور قیامت دمیده شود از اصل و نسب کسی نخواهند پرسید و هر کس بکردار خود
است پس چون عمل ایشان سنجیده شود و حساب ایشان پرداخته شد نامهای اعمال هر یک بدست
راست و چپ داده شود و بمیزان عدل و عدالت سنجیده شود فمن ثقلت موازینه فاولئک
هم المفلحون یعنی هر کس که نامه اعمال نیکش زیاده از بدیهایش شده پس این جماعت از عذاب
خدا نجات یابند و بدرجه اعلای بهشت خواهند رسید و با ائمه طاهرین در بهشت همسایه و هم
صحبت خواهند شد ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون
و هر کس که عمل نیکش کمتر از بدیهایش شد پس این جماعت کسانند که نقصان بخودشان رسانده
بلکه جواهرهای نفیس و ماهای قیمتی را از دست داده‌اند و خرمهره عوض کرفتند [illegible]

سفر داشتند که بود خرمهره پنداشتند پس ایشان در جهنم مخلد خواهند شد و هرگز
نجات برای ایشان نخواهد بود تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون یعنی کوشتهای صورت
ایشان را آتش جهنم میسوزاند و صورتهای ایشان از کوشت خالی میشود و استخوانهای
صورت ایشان نمایان شود و ایشان در جهنم بدصورت و مهیب میشوند بحدیکه
نظر بصورت ایشان نمیتوان کرد پس خطاب الهی رسد بایشان که ای روسیاهان الم
تکن ایاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون یعنی ایا وقتیکه ایات مرا در دنیا برای شما میخواندند
در جواب میدانستید و تصدیق نمیکردید یعنی شمارا اعتقاد در دنیا بکلام من نداشتید
پس ایشان از راه استغاثه کویند ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین یعنی بدبختی
بر ما غالب شد و ما در دنیا کمراه بودیم و محبت دنیا فریب داد و کمراه شدیم ربنا اخرجنا
منها فان عدنا فانا ظالمون پس اکر دیکر کناه کنیم [illegible] ستمکاران بلا تو عذاب و غضب تو هستیم
انوقت ما را در جهنم ما را مخلد کردان خطاب الهی از راه غضب بایشان رسد که اخسئوا فیها
ولا تکلمون یعنی خاموش باشید و دیکر بعد از این با من سخن نکوئید انه کان فریق من عبادی
یقولون ربنا امنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین یعنی ای اهل جهنم بخاطر بیاورید که
در دنیا بندکان مومن من میکفتند که پروردکارا ما ایمان داریم بتو پس ما را بیامرز و رحم
کن بر ما که تو بهترین رحم کنندکانی فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری وکنتم منهم تضحکون پس
شما ریشخند از ایشان میکرفتید تا وقتیکه دیکر در باب شما نام مرا نمی بردند پس شما استهزا
بایشان میکردید و میخندیدید انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون یعنی بدرستیکه
من امروز ان دوستان خود را امروز از رحمت خود مزد دادم بسبب صبری که بر رفتار و کفتار شما

کردند و ایشان امروز در درجه اعلای بهشت نشسته اند خلاصه اهل جهنم را رخصت دعا کردن
نیز نمیدهند و باید بسوزند و عذاب بکشند و خیال نکنی که عذاب جهنم را تشبیه بعذابهای دنیا
توان کرد که صفت و تعریف داشته باشد هرگز ممکن نیست که کسی بطریقه تواند دانسته و
عقل آشکار شود و بیان عذاب جهنم توان کرد از جهنم خبری میشنوی دست از دو
با آتش داری پای در کوره حدادی نه تا ببینی که چه بر سر داری خلاصه محبت دنیا کار را
بجای میرساند که خداوند کریم و رحیم مهربان آمرزنده یکباره روی رحمت از بنده خود
میگرداند و هر چند آن بنده در جهنم استغاثه میکند حق تعالی بفریاد او نمیرسد و او را از استغاثه
کردن نیز منع میکند و از صداها و بدش میآید و خیال نکنی که عذاب جهنم تمام شدن دارد
که آتش جهنم بدن کفار را نمیسوزاند و ایشان تمام شوند این خیال باطل و محض خطاست
چرا که هرگز مردن و خلاصی نیست نه از برای اهل بهشت و نه برای اهل جهنم و خدای تعالی در سوره
نساء فرموده است که ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا یعنی بدرستیکه آنها بآیات ما ایمان
نداشتند زود باشد که ایشان را داخل جهنم کنیم کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
العذاب ان الله عزیزا حکیما هر چند گوشت و پوست ایشان بسوزد از نو در بدن ایشان گوشت
و پوست تازه میرویانیم غیر از آن گوشت و پوست پیشتر تا اینکه عذاب از نو بچشند بدرستیکه خدا
غالب است و درست کردار است و هرگاه خواهد میتواند کرد و هر کار که میکند محض حکمت و عین
مصلحت است جزای هر کس موافق عملش خواهد بود و زنهار ای برادران که گمان مکنید که
در روز قیامت کسی بفکر شما خواهد بود نه زن و نه فرزند و نه برادر و نه پدر و نه خواهر و رفیق
و دوست چنانکه هر یکی از ایشان بخود گرفتارند و حق تعالی در سوره مبارکه عبس فرموده است

که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه
یعنی روزی که بگریزد هر کس از برادر و مادر و پدر و رفیق خود و از زن و فرزندان خود
چرا که هر کس بشغلی گرفتار خواهند بود که بدیگری نخواهند پرداخت پس هر کس که نیکوکار است
و هر کس بدکار است روسیاه است چنانچه حق تعالی فرموده است که وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة
مستبشرة یعنی روهای شیعیان علی ع در روز محشر سفید و نورانی و خندان و خرم است و وجوه
یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة و روهای دشمنان علی ع در روز محشر تاریک است که
گویا سیاهی مطبخ بر روهای ایشان پاشیده اند و ایشان روسیاه محشور میشوند اولئک
هم الکفرة الفجرة این جماعت دشمنان علی ابن ابی طالب میباشند کافران و نافرمانان
خدایند پس معلوم میشود که شیعیان علی ابن ابی طالب در وقت جان دادن و در عالم
برزخ و محشر روسفید خواهند بود و دشمنان آنحضرت در هر جا روسیاه خواهند بود
چنانکه آیات قرآن و احادیث دلالت بر آن میکند اما از آیات قرآن در باب شیعیان آنحضرت
در وقت جان دادن روسفید میشوند بسیار است از آنجمله در سوره قیامت فرموده است
که وجوه یومئذ ناضرة یعنی روی شیعیان علی ع در وقت مردن تازه و خندان است یعنی در
نظر خویش خود را تازه و خندان خواهد دید الی ربها ناظرة و نظرش بجانب لطف خداست
و انتظار رحمت خدا دارد و این معنی در وقتی بر شیعیان آنحضرت رو میدهد که حق تعالی
امر میفرماید ملائکه رضوان و خازنان بهشت را که از گلهای بهشت و بار ریشه زعفران بهشت
دسته دسته برند در وقت احتضار و جان کندن شیعیان علی ع بدیدن ایشان روند
و چون وقت جان دادن شیعیان میشود خطاب الهی بعزرائیل میرسد که ای عزرائیل برو بجانب

فلان من و روح او را بجانب من بیاور و او را از علایق جسمانی و شغلهای دنیای فانی آزاد
کردان پس ملک الموت با پانصد فرشته رحمت نزد آن شیعه آید و هر یک شاخهای ریحان
بهشت و ریشه زعفران بهشت با خود دارند و چون بنزد آن شیعه رسیدند شیطان ملعون
نظر بایشان کند فریاد زند که شاگردان و لشکر او بشنوند پس لشکر شیطان از او پرسند
که ای آقای ما ترا چه شد شیطان ملعون گوید که نمی بینید این کرامت و این عزت که بر این
شیعه علی حق تعالی داده است شما کجا بودید که از حال این شخص غافل بودید ایشان گویند
ای آقای ما بدان که ما همیشه سعی کردیم که بلکه او را بلغزانیم و بریم که متابعت ظاهر علی ابن ابی طالب
نکند حریف او نمیشدیم که او دایم واقف از حال خود بود و فریب ما را نمیخورد و بعضی از علما
رضوان الله علیهم فرموده اند که مؤمن را خوشحالی و سرور و راحتی که در دنیا حاصل نشده
در وقت مردنش حاصل خواهد شد یعنی در دنیا هرگز خوشحالی و راحتی ندارد [illegible]
روایت کرده است شیخ محمد ابن یعقوب علیه الرحمه که سدید صیرفی بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کرد
که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا آیا مؤمن که شیعه علی ابن ابی طالب باشد در وقت
مردنش ناخوشی دارد حضرت فرمود لا والله بخدا قسم که مؤمن از مردنش کدورتی ندارد بعد از آن
حضرت فرمود که ای سدید بدان که چون ملک الموت بنزد شیعه علی ابن ابی طالب حاضر شود
که قبض روح او کند آن مؤمن جزع میکند پس ملک الموت باو گوید ای دوست خدا جزع
مکن و بدان قسم بانکسیکه جناب محمد را به پیغمبری فرستاده است که من مهربانترم بتو از پدر تو
یعنی هر گاه پدر تو در این لحظه نزد تو حاضر میشد این قدر که من با تو مهربانم او با تو
مهربانی نمیکرد بعد از آن عزرائیل گوید که چشم خود را بگشا و نظر کن پس چون آن نظر کند

جناب رسول و جناب علی ابن ابی طالب و خاتون قیامت و سایر ائمه هدی را ببیند
عزرائیل گوید که ای شیعه علی ابن ابی طالب ببین که آن پیغمبر خداست و این جناب علی ابن ابی طالب
و این حضرت فاطمه زهراست و اینها امام حسن و امام حسین و یک یک امامان با وی شناسا
تا امام زمان قائم پس آن مؤمن نظر بایشان کند و عزرائیل گوید اینها رفیق تو اند بعد از این
و هرگز از تو جدا نخواهند کرد پس آن مؤمن چشم خود را بگشاید که ناگاه پرده حایل شود
و ائمه هدی همه از نظر او غایب شوند پس آن مؤمن اشک حسرت از دیده فرو ریزد پس خطاب
الهی رسد که یا ایتها النفس المطمئنة یعنی ای نفسی که آرام گرفتی با محمد و آل محمد ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة یعنی بازگشت کن بسوی پروردگار خود در حالتیکه خوشنود باشی از عطای پروردگار
خود و از رفاقت و دوستی اهل بیت رسالت و پسندیده خدا باشی بسبب عمل شایسته فادخلی
فی عبادی وادخلی جنتی داخل شو در صف بندگان شایسته من یعنی محمد و آل محمد و داخل شو در
بهشت من که آماده کرده ام برای تو و ایضا حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هر شیعه
[illegible] کاری که بمیرد جناب رسول و علی ابن ابی طالب را می بیند و رسول خدا باو میگوید
که منم رسول الله ترا بشارت باد ترا برحمت خدا و علی باو گوید که منم علی ابن ابی طالب که دوست
میداشتی مرا امروز نفع میرسانم بتو راوی گوید که من پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق
که آیا کسی هست که این احوال را مشاهده کند بعد از آن بدنیا برگردد حضرت فرمود نه چون
این احوال را مشاهده کند می میرد و این مرتبه را [illegible] بعد از آن حضرت فرمود
که این بشارتیست که خدای تعالی فرموده است که اهل ایمان و تقوی که شیعیان علی ابن ابی طالب
باشند در دنیا و آخرت بشارت رحمت بایشان میدهد همین بشارتیست که در دنیا در وقت

مردن شیعیان جناب رسول ص و علی ابن ابی طالب ع بشارت میدهند خلاصه ای شیعیان علی
کاری بکنید که شما را آن بشارت در حال مردن حاصل شود و رو سفید از دنیا بروید
و در روز محشر نیز رو سفید محشور شوید و نور ولایت جناب امیر المؤمنین ع از جبین
ایشان ساطع است و اطراف ایشان آن نور فرا گرفته است چنانکه حق تعالی در باب تعریف ایشان
فرموده است یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یعنی در روز
قیامت خواهی دید ای محمد ص که مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که شیعیان و دوستان علی ابن ابی
طالب ع میباشند که فرا گرفته است نور ایشان و اطراف ایشان را یقولون ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا دران روز نیز خواهند گفت که پروردگارا [illegible] اقایان ما
جناب علی ع و یازده فرزند معصوم علیهم السلام مجاور [illegible] پس خطاب الهی
بایشان رسد که بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها یعنی بشارت باد
شما امروز به بهشتها که جاری میشود از زیر [illegible] ایشان [illegible] بهشتها
مخلد خواهند بود ذلک هو الفوز العظیم این است [illegible] و قرب منزلت بزرگ
پس از آن آیه شریفه که در سوره قیامت بود دلالت بان حدیث کرده بود سفیدی شیعیان در
وقت مردن و بشارت رحمت بایشان رسیدن و این آیه مبارکه سوره حدید نیز معلوم
میشد رو سفیدی شیعیان علی ع که از نص قرآن و احادیث از رحمت خدا و بد حالی دشمنان
علی ع که از نص قرآن و احادیث از رحمت خدا دور افتاده اند و هرگز خدای تعالی نظر رحمت
بایشان نخواهد کرد و قدری از احوال محشر و عذاب جهنم سابق بر این ذکر شد از آیه سوره
مؤمنون و در خصوص رو سیاهی و عذاب در وقت مردن نیز آیات قرآن بسیار است

دشمنان
واحادیث بیشمار است و از جمله احادیث در باب امیر المؤمنین ع حدیثی میباشد که ابن
یعفور که از جمله صحابه کبار جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده است که او گفت با خطاب
جهنی رفیق بودم و او بیمار شد و وقت مردنش رسید من از راه تقیه بدیدن او
رفتم دیدم که آن ملعون غش کرده است و شنیدم که در آن حال میگفت یا مالی و لک یا علی
یعنی مرا با تو چکار بوده است یا علی پس چون این سخن را شنیدم بخدمت امام جعفر صادق ع
رسیدم و این حالت را بآنحضرت عرض فرمودم [illegible] رب الکعبه [illegible] و رب الکعبة
الکعبة سه مرتبه آنحضرت فرمود بخداوند کعبه قسم که آن ملعون جناب علی ابن ابی طالب را در آن حالت دید
پس معلوم است که [illegible] آنحضرت را در وقت مردن مشاهده میکنند و [illegible]
که دشمنان آنحضرت [illegible] و در قرآن آیات بسیار است خصوصا در سوره قیامت
که فرموده است [illegible] روهای دشمنان علی ابن ابی طالب در وقت
جان دادن سیاه میشود [illegible] آن وقت آن ملعون خود را چنان می بیند که
گویا [illegible] ایشان در محشر فرموده است که چون
دشمنان علی ع که منافق اول و دوم و سوم و اتباع ایشان و [illegible] ایشان در محشر محشور
شوند خود را در میان ظلمت و عذاب و تاریکی غضب خدا بینند و اهل ایمان و دوستان
و شیعیان علی ابن ابی طالب را در میان نور بینند با ایشان استغاثه کنند و از ایشان نور
طلبند چنانکه حق تعالی این معنی را در سوره حدید بیان فرموده است که یوم یقول المنافقون
والمنافقات للذین امنوا انظرونا نقتبس من نورکم یعنی در روز قیامت خواهند گفت مردان
منافق و زنان منافقه باهل ایمان مثل ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و شیعیان دیگر

هر بلا نازل بوده است که ای اهل ایمان نظر کنید بما که ما از نور شما نور بگیریم ایشان در صف
محشر بمنافقان استهزا و خدعه کنند که ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا یعنی بر گردید بعقب سر
خود و نور از بزرگان خود بگیرید پس چون ایشان رو بجانب عقب کنند و بزرگان خود را
در زنجیرهای آهن بسته بینند و ایشان را بدست ملائکه غلاظ شداد گرفتار بینند ترسان
و هراسان دوباره بجانب شیعیان کنند فضرب بینهم بسور له باب یعنی خدای تعالی زند
میان منافقین و شیعیان علی بن ابی طالب حصاری که آن حصار را دری و دروازه ای
باشد که نگذارد منافقان در آن داخل شوند باطنه فیه الرحمة که اهل رحمت و ایمان درون
آن حصار باشند وظاهره من قبله العذاب و در بیرون آن حصار اهل عذاب و غضب
یعنی شیعیان در آن طرف می مانند و منافقان در این طرف پس چون شیعیان را نه بینند در آن
شوند ینادونهم الم نکن معکم شیعیان را از عقب آن دیوار ندا کنند که ای فلان و فلان آیا ما
با شما رفیق نبودیم [illegible] زمانی نهان شدید شیعیان گویند بلی یعنی بلی شما با ما رفیق بودید در
دنیا ولکنکم فتنتم انفسکم ولکن شما خود را مغضوب درگاه خدا کردید وتربصتم وارتبتم
که کار ائمه بکجا میرسد و انتظار کشیدید و شک داشتید در امامت ائمه هدی و غرتکم الامانی
و آرزوهای دنیا شما را فریب داد که دست از دوستی جناب علی ابن ابی طالب برداشتید حتی
جاء امر الله تا وقتی که عذاب خدا بشما وارد شد و غرکم بالله الغرور و فریب داد شما را
دادار رحمت خدا رو گردان شدید پس احوال منافقان و این حال محشر ایشان و این
حال جهنم ایشان که سابق بر این قدری در سوره مؤمنون قدری ذکر شد و احوال
شیعیان و اعمال صف محشر ایشان و آن احوال بهشت ایشان ان شاء الله تعالی در محل خود

معاد

معاد ذکر خواهد شد و اما شیعیان باید که شیعه باشند و معنای شیعه است که قدم بجای
پای آقای متقیان گذارند نه اینکه آقای مؤمنان از راه دیگر برود و او از راه دیگر گوید
من پیرو آنحضرت بودم چنانکه در باب شیعه وارد است که روزی برف باریده بود شخصی
بمسجد آمد دید که اثر قدم یکنفر بر روی برف واقع است پس چون بمسجد آمد دید که جناب
سلمان فارسی در مسجد بعبادت مشغول است این شخص تعجب کرد بخدمت آنحضرت عرض کرد
که یا علی فدای تو شوم چه سری است که اثر یکنفر بر روی برفهای کوچه نمایان است و شما و سلمان هر دو
از این راه عبور کرده اید حضرت فرمود که سلمان شیعه ماست و پای خود را در این راه بگذارد
بجای که ما پا گذاشتیم پس شیعه آنکسی است که متابعت حکم جناب علی بن ابی طالب کند در هر جا
که آنحضرت پا گذاشته است او نیز پا گذارد تا اینکه او را شیعه گویند پس اگر بخواهید در آن سعی کنید که
شیعه شوید و پا بجای اثر قدم آقا و پیشوای خود جناب علی بن ابی طالب بگذارید و مکرر شنیده اید
که آنحضرت میل بزخارف دنیا نکرد پس شما نیز اگر شیعه آنحضرت باشید میل بزخارف و زینت
دنیا نکنید از کجا معلوم است که عقل آقای شما کمتر باشد پس اگر آنحضرت مصلحت در جمع کردن
مال و اسباب میدانست جمع میکرد و اگر مصلحت در پوشیدن لباس فاخر و خوردن طعامهای
لذیذ میدانست البته تحصیل میکرد و شما را چه و این [illegible] است که نام خود را شیعه بگذارید و
کارها بکنید که آقای شما هرگز نکرده است و آقای خود را بدنام کنید حضرت امام جعفر
صادق فرمود که کونوا لنا زینا ولا تکونوا علینا شینا یعنی زینت [illegible] ما شیعیان
و بدنامی ما نباشید بنحوی رفتار بکنید که هر کس شما را به بیند تعریف ما کند و بگوید
ما احسن جعفر ما ادب شیعته یعنی جعفر ابن محمد چه بسیار مرد نیک بوده است چگونه ادب نموده

بشیعیان خود خلاصه ای عزیز من فکری برای خود بکن که عنقریب است که آفتاب عمرت غروب کند
و عمر خود را بسر بری و آقای شیعیان در نزد تو خواهد آمد و از تو خواهد پرسید که ای فلان
من کی لباس فاخر از ممر حرام پوشیدم اگر از حلال ممکن میشد نمیپوشیدم تو چرا از ممر حرام
لباس فاخر پوشیدی و اگر بعکس است اینکه جواب خواهی گفت که من از کاسبی لباس فاخر و قماش
پوشیدم و از ممر کسب حلال بهم رسانیدم جواب خواهد فرمود که ای احمق لباس فاخر از برای بزرگان
و فرمانفرمایان بود که از وسعت رزق خدا بایشان رسیده بود نه اینکه بایست تو ترک
طاعت و بندگی و ترک تحصیل علم بکنی و ترک موعظه و نصیحت کنی و تحصیل لباس فاخر کنی که مردم
ترا تعظیم کنند و نفس تو آرام بگیرد ای برادران چه جواب خواهی گفت در همین یک کلمه تا بجا
کرد در باب خوراکهای لذیذ و خوشبو و خوش هوسیها و مهمانیهای ریا و عمارتهای بی مصرف
و فرشهای نایاب و جواب بگو بیند یا آن نشنیدی ان حدیث را که سئل رسول الله ما یکفینی من الدنیا
یعنی شخصی از جناب رسول پرسید که چه چیز از برای من در دنیا کافی است حضرت فرمود
ما یسد جوعتک و ما ستر عورتک یعنی چیزی که رفع گرسنگی از تو بکند و چیزی که عورت ترا بپوشاند
وان کان لک بیت یظلک فبخ بخ و اگر خانه هم داشته باشی که بر تو سایه افکند پس خوشا بحال تو
وان کان لک دابة ترکبها فذاک و اگر حیوانی داشته باشی که در وقت حاجت سوار شوی آن
نیز خوبست و انت مسئول عما سوی ذلک و اگر غیر از اینها چیزی در دنیا داشته باشی حق تعالی
از تو خواهد پرسید که چرا این چیزها را در دنیا داشتی پس ای عزیز من دیده بصیرت را بگشا
و ببین که لباسیکه ستر عورت باشد از کدام جنس است ساتر است و مناسب [illegible]
همان را سرانجام کن و بپوش چرا که حضرت رسول فرمود که آنچه عورت ترا بپوشد پس پیغمبر هم

نیز ساتر میشود چرا باید تلاش کنی که الجه و قصب و قلمکار هم [illegible] و چرا باید از صبح تا پیشین
مانند فتیله خود را با چراغ بپیچند و پیشین چهارشنبه و پنجشنبه که روز جمعه که این وقتها وقت
عبادت و طلب آمرزش است در آن وقتها چادرهای خود را پاکیزه شسته بر سر کنند و پس
و تون بدست گرفته بمجمعه بازار روند و هزار کلمه سخن بیهوده با محرمان زنند تا آنکه آن
رئیس وقت را که گرفته بجانب قسط بازار روند که قیمتش یا الچه یا تافته را کنند یا خدا راضی
هست که این زنان که همه تصدیع میکشند و لباسهای زرد و سرخ مانند خر دجال
بر خود می پوشند و پالان خود را رنگین میکنند مطلق خبر ایشان از مسائل ضروریات
دین خود ندارند و نماز را در وقت نمیکنند و اصول دین را بطریق عقل و نقل نمیدانند
و احادیث خاتون قیامت و مادر اهل عصمت و طهارت و مخدره سراپرده عزت و حشمت
و بانوی حرمین و بنت رسول الثقلین و زوجه فاتح بدر و حنین و ام الحسنین [illegible]
و بتول عذرا یعنی حضرت فاطمه زهرا را نشنیده اند که از آنجمله حدیثیست که فضه کنیز آنحضرت روایت
کرده است که آن معصومه از چرخ ریشتن چهار قدری از پشم شتر ساخت و ببافت و بر
خود افکند و میگریست عرض کردم ای خاتون قیامت خدا دیده دشمنان ترا کور باد
کند و دیده مبارک تو گریان مباد فدای تو شوم مدتیست که هر کس لباس نو پوشد
خندان و فرحناک میباشد شما را مباد که چهار قد تو خدا بشما عطا کرده است فدایت
تو شوم چرا گریه میکنی آنحضرت فرمود که ای فضه گریه من از این راه است که چون عمر من با
رسد و قبض روح من شود و صد مطلع بر من وارد شود خدای تعالی از من بپرسد که از این
چهار قد تو که تحصیل کردی باز ادای نعمت چگونه شکر من کردی و چگونه عبادت کردی ای

فضه من چه جواب گویم که شکر این نعمت از قوت من بیرون است پس هرگاه که خاتون قیامت که بی‌بی
عالمیان است ان لباسش باشد و ان شکر گذاری و ان گریه و زاری ان معصومه باشد چگونه
سزاوار است که زنان ما و شما که ادعای کنیزی ان معصومه دارند میخواهند که محنت چرخ
ریشتن و خیاطی و سایر کسبهای ضعیف لباس قماش فاخر بپوشند و ترک عبادت و تحصیل
علم و واجبات خود کنند کجا رواست که بی‌بی عالمیان با نامحرمان معامله نکند و کنیزهای او
بدون فرموده بی‌بی خود و بدون فرموده آقایان خود که جناب رسول خدا و امیر المؤمنین
و سایر ائمه باشند ان کنیزان بی فرموده ایشان با نامحرمان معامله کنند و کجا لایق است در
شریعت مطهره مقدسه رسول خدا که زنان و مردان مخلوط بهم که گاهی میشود بحدی که پهلوی
زن و مردان بهم فشرده میشود و گاه میشود که نامحرمان نظر به بعض اعضای نامحرمان
میکنند و اینها همه بسبب معامله زن و مرد است و اگر کسی خواهد که منع ایشان بکند جاهلان
زمان غیبتا و خواهند کرد و این عملی است که از عهد قدیم استمرار دارد و کسی را سزاوار
نیست که منع این عمل بکند آیا آن جاهلان که این سخن میگویند این قدر قباحت نمی فهمند که
بگویند که نماز جمعه که در زمان رسول بود تا زمان غایب شدن امام استمرار داشت حالا
ترک میکنند و میگویند که فلان عالم و فلان مجتهد را ایشان نیست که این زمان نماز جمعه کنند پس
نماز جمعه که واجب عینی است و هر کس نماز جمعه را واجب عینی نداند کافر است مگر کسیکه نماز جمعه را
وظیفه امام اصل داند یا نایب خاص امام اصل پس اگر کسی بدون دلیل شرعی نماز جمعه را یا
صوم ماه رمضان را مثلا یا حج را یا عملی از واجبات را واجب نداند کافر است پس چگونه میتواند شد
که نماز جمعه که عبادت خدا است بنص قران و احادیث مستفیضه صحیحه و نصب عینی است بر همه مکلف

که شرایط جمعه با او جمع شد و این عمل را میکنند به بهانه سخن مجتهد یا غیر مجتهد و استمرار را
ملاحظه نمیکنند و در باب جمعه بازار که امریست خلاف شرع و بیع او در وقت نماز جمعه را
که خدای تعالی نهی فرموده است و احادیث در باب حرام بودن معامله در وقت اذان ظهر جمعه
بسیار وارد شده است و باجماع علما معامله در وقت اذان روز ظهر جمعه حرام است و بعضی
آن معامله را نیز باطل میدانند بنا بر فتوی معامله از اذان روز ظهر جمعه و در جای که نماز
جمعه بجا اید البته حرام است خلاصه آیا شرم نیامد برای شیعیان که ادعای شیعگی میکنند
و چندین فعل خلاف شرع را مباح و جایز میدانید و شرم از خدا و ائمه ندارید آیا آقای
ما و شما یعنی جناب علی بن ابی طالب هرگز دروغ گفتن یا دروغ گفتن را جایز دانسته
که ما و شما دروغ گفتن را جایز میدانیم و اگر خواهی گفت که ما دروغ گفتن را مثلا با نیت
دیگر که معصیت و حرام میدانیم و از روی از ما سادر میشود و سهو و نسیان لازم انسان
افتاده که هیچ انسان نیست که سهو و خطا نکند چنانچه خواجه در دیوان سهو و خطای بنده
گرش نیست معنی عفو و رحمت کردگار چیست این شاهد شهادت بسیار فهانه دارد
اما هرگاه سهو و خطا از انسان واقع شد فرض است توبه نیز برایشان واجب است چنانکه
ملا محسن فیض در کتاب محجة البیضا فرموده است که فرزندان آدم اگر سهو و خطا از پدرشان
حضرت آدم میدانند باید توبه را نیز میراث انحضرت بدانند و چگونه ادعای وراثت
میتوانیم کرد و حال آنکه پدر ما حضرت آدم از راه سهو و خطا بفریب وسوسه شیطان
ملعون یکساعت ترک اولی کرد و دویست سال بازای ان سهو گریه و زاری و توبه
و استغفار کرد بحدیکه از هر دو طرف صورت انحضرت اشک مانند ناودان جاری بود

روزی آنحضرت در دریا باری خفته بود و بر حال خود گریه میکرد و اشک از دو طرف صورت
آنحضرت جاری بود که ناگاه دو مرغ از هوا آمدند و در صورت آنحضرت نشستند و از آب
دیدهٔ آنحضرت خوردند پس یکی از آن مرغان بدیگری گفت که این آب هم تلخ و هم شور است حضرت
چون زبان مرغان و سایر حیوانات را میدانست و می فهمید چون این سخن را از آن مرغ شنید
آتش ندامت و حسرت زبانه کشید و گفت ای حیوان آب چشم گنه کاران هم از این نمیشود پس
خدای تعالی بر حال آدم رحم کرد و از این عجز و زاری که آنحضرت بگناه خود کرد و توبه بار و فرستاد
و بیان توبه آنحضرت در فصل دوم ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی خلاصه چه غفلت است که پدر
ما حضرت آدم باز ابر یکساعت ترک اولی دویست سال گریه و زاری و توبه و استغفار کند
ربنا ظلمنا انفسنا بگوید و ما و شما که چندین سال معصیت کرده باشیم یکساعت گریه و زاری
و توبه بدرگاه خدا نکنیم و باید انسان تفکر کند در کار خود و در عاقبت خود و تفکر در نعمتهای
خدا باید تفکر کند در اینکه چرا خلقتش کردند و عاقبتش بکجا خواهد رسید چنانچه ملا
محسن رحمه الله در کتاب محجة البیضاء در ربع رابع کتاب در فکر تفکر فرموده که حدیث وارد
شده است باینکه فکر کردن در یکساعت بهتر است از عبادت یکساله و باز فرموده است که
حق تعالی در قرآن مجید بسیار تاکید کرده است بر بندگان که تفکر و تدبر کنند در آفرینش
وجود خود شان و در آفرینش وجود آسمان و زمین و کوهها و درختان و دریا
و بیابانها و حیوانات و سایر مخلوقات تا از هر مصنوعی پی بصانع برند و خدای خود را
بشناسند و قدر و منزلت خود را بدانند و از دنیا عبرت بگیرند و نظر بعمارتهای دنیا کنند
و فکر کنند که اشخاص چند تصدیعها کشیده اند و این عمارتها پوشیده اند و با چه جانان

و نازنینان

و نازنینان در این عمارتها زندگانی کردند و چه جنازها از این عمارتها بجانب قبرستان
رفته و چه نوحه و ماتم از عقب ایشان کردند و دیگران بعد از آن طایفه بغم ایشان
بجای ایشان نشستند و ایشان نیز باحوال مختلفه زندگانی کردند گاهی بشادی و عشرت
و گاهی بغم و محنت و گاهی بناز و نعمت و گاهی بعسرت و ایشان نیز آخر الامر بناچار از این
کهنه سرای ویران بار کردند و اساس و اهل و عیال خود را انکار کردند و ما نیز باید مانند
ایشان از این کهنه ویران بار کنیم و مال و دولت و اساس و رفقا و عیال خود را انکار
کنیم و دیگران بجای ما نشینند ✤ نشستی بجای دیگران بسی ✤ نشینند بجای تو دیگر کسی
و باید تفکر کند در آفرینش آسمانها و زمینها و سایر مخلوقات از ماهیان دریا و مرغان
هوا و جانوران صحرا و گیاه و میوه و نعمتها که خدای تعالی برای بندگان خود خلق کرده است
و هر یک از این نعمتها چندین هزار ملک را خدای تعالی برای تربیتشان مقرر فرموده است
چنانکه هر لقمه نانی که بدهان انسان میرسد نزدیک به هفتصد هزار ملک معطل
شده اند که آن لقمه بدهان انسان میرسد و در تفکر هر نعمتهای خدا و تفکر در مخلوقات
خدا جناب باری تعالی شانه فرموده است که و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا
ما خلقت هذا باطلا یعنی آنان تفکر میکنند در آفرینش آسمانها و زمینها و میگویند که
پروردگارا این آسمانها را عبث خلق نکرده و در همان کتاب از ابن عباس روایت کرده است
که گروهی تفکر در باب خدا میکردند پس جناب رسول خدا ص بایشان فرمود که تفکر بکنید که
این مخلوقات را چگونه خلق کرده است و تفکر در باب خدا مکنید چرا که خدای تعالی را کسی نمیتواند
شناخت بآن طریقی که باید شناخت و حدیث دیگر در محجة البیضاء مذکور است که حضرت

رسول الله بجامعی وارد شدند و دیدند که آن قوم در فکر خود فرو رفته اند پس آنحضرت فرمود
که شما را چه شده است که سخن نمیگوئید ایشان گفتند که تفکر میکنیم در باب خدای تعالی حضرت
فرمود که تفکر در ذات خدا مکنید و نخواهید یافت که حق تعالی چگونه است اما تفکر در آفرینش
خدا بکنید که چگونه خلقها آفریده است پس بدرستیکه در مغرب زمین یک زمینی هست روشن
که روشنی آن زمین از نور آن زمین است و وسعت آن زمین چهل روزه است و در آن زمین خلقی
هست از خلق خدا که هرگز یک چشم زدن نافرمانی نکرده اند گفتند یا رسول الله شیطان چگونه
از حال ایشان غافل مانده است حضرت فرمود که ایشان نمیدانند که شیطان آفریده شده است
یا نه عرض کردند یا رسول الله ایشان از فرزندان آدم اند حضرت فرمود که ایشان نمیدانند
که آدم خلق شده است یا نه و حدیث دیگر وارد شده بطریق خاصه و عامه که آخوند در محجة
البیضا نوشته است که شبی جناب رسول صلعم با عایشه هم صحبت بود پس چون لحظه گذشت از جا برخاست
و فرمود که ای عایشه بگذار مرا که مشغول عبادت پروردگار خود شوم پس آنحضرت نزدیک مشک
آب رفت و وضو ساخت و بنماز ایستاد و آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد بعد از آن
بسجده رفت و آنقدر گریست که زمین تر شد و بعد از آن بر پهلو خوابید تا بلال برای نماز
آمد و آنحضرت را آگاه کرد که بنماز صبح رود پس چون بلال آنحضرت را بر این حال مشاهده کرد
عرض کرد که یا رسول الله چرا گریه میکنی و حال آنکه خدای تعالی وعده بتو فرموده است که گناهان
امت ترا بیامرزد حضرت فرمود که وای بحال تو ای بلال چگونه گریه نکنم و حال آنکه امشب این
آیه بمن نازل شده است که ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات
لاولی الالباب یعنی بدرستیکه در آفرینش آسمانها و زمینها و گردش شب و روز معجزهای

برای عاقلان بعد از آن حضرت فرمود که وای بحال کسیکه این آیه را بخواند و تفکر بمعنی آن
نکند و تفکر بعجایبهای مخلوق خدا نکند و از حضرت امیر ع مرویست که تفکر انسان را میخواند
بسوی عمل خیر و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که افضل عبادتها مداومت در تفکر است
و ایضا در کتاب محجة البیضا از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که آگاه کردن دل خود را
بر تفکر در نیمه شب از رخت خواب استراحت برخیزد و بنماز مشغول شود و از خدای خود بترسد
و در همان کتاب از حضرت امام رضا مرویست که عبادت و بندگی کردن بنماز و روزه نیست
بلکه عبادت آنست که کسی تفکر در صنعتهای خدا کند و از این جمله احادیث بسیار است که باعث
طول کتاب میشود و بهمین قدر اختصار کردیم پس تفکر کردن از جمله عبادتست بلکه اشرف
عبادتست و تفکر در وجود خود کردن بهترین تفکرهاست چرا که چون نظر بوجود
خود میکند و راه بجلال خود میبری و هرکس که خود را شناخت و دانست که خدای تعالی او را
از عدم بوجود آورده است از ملائکه بهتر میشود چنانکه گفته اند نظم خویش را بشناس تا از
حق آگه شوی / هرکه او بشناخت خود را جبرئیلش چاکر است / جسم انسان چون طلسمی دان
و گنجش ذات حق / هرکه او خود را چنان دید از ملایک بهتر است / و در کتاب کافی روایت
کرده است که زندیقی با حضرت امام رضا احتجاج کرد در باب شناختن خالق عالم پس
حضرت امام رضا با او مکالمه کرد و حدیث طولانی است تا سخن بجائی رسید که آن زندیق
از حضرت امام رضا پرسید که خدای تعالی در کجا میباشد حضرت فرمود که چون نظر بجسد خود
میکنم و می بینم ممکن نیست که زیاد نمایم از این بر وجود من که لایق باشد یا کم از این کار رسانی
از من شود و در عرض طول و دفع مکاره در رسانیدن نفع بسوی بدن میدانم که این بنا

باز هست پس چون وجود خود را می بینم و تصرف خود را در آن جسد می بینم اقرار دادم بآنکه
گردش فلک بقدرت خلاق و آوردن ابر و گردانیدن بادها و مکان شمس و قمر و ستارها
و غیر اینها از آیات عجیبه روشن است یقین میدانم که اینها را خالقی و آفریننده هست و در
اصول کافی نیز از علی بن ابراهیم روایت کرده است که عبد الله دیصانی از هشام ابن الحکم
که از صحابه کبار حضرت امام جعفر صادق ع بود پرسید که ای هشام آیا ترا خدای هست
هشام گفت بلی خدای من بسیار توانا است عبد الله گفت آیا خدای تو دانا است هشام گفت خدای
من بسیار دانا است عبد الله گفت آیا خدای تو میتواند که دنیا را درین جثه که هست در تخم
مرغی داخل کند که نه تخم مرغ بزرگتر از آن که هست شود و نه دنیا کوچکتر شود هشام
گفت مرا مهلت ده تا از امام خود سؤال کنم عبد الله گفت یکسال مهلت تو باشد تا جواب
من بگویی پس عبد الله از مجلس هشام بیرون رفت و هشام سوار شد بخدمت حضرت امام
جعفر صادق ع رسید در مدینه و اذن دخول حاصل نمود و بمجلس آنحضرت داخل شد
و عرض کرد که یا ابن رسول الله عبد الله دیصانی از من مسئله پرسیده است که از غیر خدا و تو
چاره او را نمیتواند کرد حضرت فرمود که چه از تو پرسیده است هشام عرض کرد که چنین و چنان
پس حضرت از هشام پرسید که تو چند حواس ظاهری داری هشام عرض کرد که پنج حواس ظاهری
داریم فرمود که کدام یک کوچکتر است عرض کرد که چشم از همه حواس کوچکتر است فرمود که آنکه
می بیند چه قدر است عرض کرد که بقدر عدسی یا کمتر پس حضرت فرمود که ای هشام نظر کن ببالا
و به بین که چه چیز می بینی هشام سر بالا کرد که فدای تو شوم آسمان و زمین و خانها و بناها
و کوهها و نهرها را برابر خود دیدم پس حضرت فرمود که ای هشام بدرستیکه خدای تعالی قادر است

که داخل کند آسمان و زمین و کوهها و دریاها و صحراها و عمارتها را در یک عدسی که کمتر از آنست
تا دنیا است بآنکه تمام دنیا را داخل مرغی کند که نه دنیا کوچک و نه تخم مرغ بزرگتر از آن شود
که هست پس هشام خم شد و دست پای آنحضرت را بوسه داد و عرض کرد که کافیست مرا همین
دلیل ای فرزند رسول خدا بعد از آن هشام بمنزل خود رفت و عبد الله بنزد هشام آمد
و گفت ای هشام من آمده ام که اسلام بیاورم نیامده ام که جواب بخواهم هشام گفت اگر جواب
میخواهی موجود داشت بعد از آن دلیلی که آنحضرت برای هشام بیان فرموده بود برای دیصانی
بیان کرد و عبد الله بنزد هشام بیرون آمد بخدمت امام رفت و اذن داخل شدن حاصل
کرده بخدمت آنحضرت وارد شد و عرض کرد که یا جعفر ابن محمد مرا دلالت کن بمعبود من حضرت
فرمود که اسم تو چیست عبد الله جواب نگفت و از مجلس آنحضرت بیرون رفت و اصحاب رفقای عبد الله
با و گفتند که چرا اسم خود را بآنحضرت نگفتی عبد الله گفت که هرگاه میگفتم که نام من عبد الله است
یعنی بنده خدا پس آنحضرت از من می پرسید که کدام خداست که تو بنده او میباشی پس من عاجز
میشدم رفقای عبد الله باو گفتند که برگرد بسوی آنحضرت و بگو که دلالت کن مرا بمعبود من
و از نام من مپرس پس عبد الله دیصانی بخدمت آنحضرت برگشت و عرض کرد که یا جعفر ابن
محمد مرا دلالت کن بمعبود من و از نام من مپرس پس حضرت فرمود که بنشین و عبد الله نشست
ناگاه طفل کوچک داخل آن مجلس شد و تخم مرغی داشت که با آن بازی میکرد پس حضرت فرمود
که ای کودک آن تخم مرغ را بمن ده آن تخم را بآنحضرت داد حضرت رو کرد بعبد الله و فرمود که ای
دیصانی این حصار محکم که می بینی که پوست محکمی دارد و در زیر آن پوست یک پوست نازکی
هست و در زیر آن پوست طلای گداخته و نقره مذاب کرده نمیشود و در دریای آب دیدمان

این حصار میباشد و این حصار را نه در پیست و نه رخنه که کسی از میان این حصار بیرون
آید یا کسی داخل این حصار شود و هیچ کس نمیداند که این بیضه از برای نر چیز خلق شده یا برای
مادینه ناگاه می بینی که شکافته میشود و مرغان خوش خط و خال و طاوسهای خوش پر و
بال از میان این بیضه بیرون می آید که اگر نقاش چین خواهد که طریقه شکل ایشان را چنان
نقش کند ممکن نیست که با این هیئت نقش کند و اگر صباغان عالم خواهند که رنگ اعضای
ایشان را برنگ کنند ممکن نخواهد بود تا این کیست که این حیوان را از میان این بیضه بیرون
می آورد و با این صفا منقش و هر یک برنگ و نقش علاحده و هر یک را صدا و صوت خوش آینده
که دیدن ایشان چشم را خیره میکند و شنیدن آواز ایشان دلرا تازه میکند عبد الله دیصانی
ساعت طولانی فکر کرد بعد از آن گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له یعنی شهادت میدهم
باینکه نیست هیچ معبودی که لایق عبادت باشد مگر آن خداوندی که شریک ندارد و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله و شهادت میدهم باینکه جناب محمد برگزیده خدا و پیغمبر خداست و اشهد انک
امام و حجة من الله علی خلقه و شهادت میدهم بدرستیکه تو پیشوای خلقی و حجت خدای بر خلق خدا
و انا تائب مما کنت فیه و من توبه کردم از آن کفری که داشتم و ایمان آوردم بخدا باخلاص عاقل
اگر تفکر کند باندک زمانی آگاه میشود و این افلاک بلند را و این زمین گسترده و این کوههای
بلند و این دریاهای متموج صانعی و خالقی دارد و باید کسی باشد که قادر بر خلقت و
تدبیر و محافظت این مخلوقات باشد در میان بیضه طاوس پر نقش نگار کی کسی جز تو
بینا را اشکار عرش و فرش و کرسی و لوح و قلم تحت و فوق از جبال تا ذره ماهی در زیر بار دارنیا
جمله را یک نقطه پرگار علم قدرتش چشم بینا کو که با عبرت نماید اعتبار این جهان مهمانسرا

و مهمان مهمان او آسمان و اسقفان مهمانسرا داده قرار سفره گسترده از لطف کرم بر میهمانان
مجلس آراسته اندر خزان اندر بهار اندرین مجلس نشسته جمله خلقان خاص و عام
مهر و مه شمع چراغ مجلس لیل و نهار مؤمن و کافر تماشای رونق او میکنند این چنین جهان
گذاری کیست جز پروردگار طوطی دل خسته را این بس بود باشد اگر ناخدا خشنود نماید
در صفت هشت و چهار خلاصه بر همه عاقلی تفکر و تدبر لازم است و باید بداند که
خلقت و وجود عالم بطفیل وجود انسان بوده است و خلقت و وجود انسان به
طفیل وجود ائمه هدی علیهم السلام بوده است چنانچه حدیث در اصول کافی
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که چون جناب باری تعالی
ارواح بنی آدم را خلق فرمود و ارواح چهارده معصوم علیهم السلام در برابر
ایشان نمایان کرد و با ایشان فرمود که ای ارواح بنی آدم بدانید که من پروردگار
شمایم و این جناب که سر حلقه این چهارده نفر است پیغمبر من جناب محمد مصطفی
است و این جناب که در پهلوی آن روح مقدس است جناب علی ابن ابی طالب
که نایب مناب و قایم مقام او است و وزیر و جانشین او است و این یازده
روح مقدس هریک بعد از دیگری نایب آن جناب میباشند بعد از آن
پرسید که آیا اقرار دارید بر پیغمبری و رسالت پیغمبر من محمد و امامت
علی ابن ابی طالب و یازده فرزندش یا نه گویا آنحضرت همه ارواح گفتند بلی
ای پروردگار ما اقرار داریم بر پیغمبری تو و بنبوت جناب محمد و امامت
دوازده امام علیهم السلام پس حق تعالی بروح پیغمبر این خطاب فرمود و از آنها

پیمان گرفت که آیا اقرار دارید بربوبیت من و نبوت پیغمبر من جناب محمد و امامت وصی او
امام همه گفتند بلی ای پروردگار ما اقرار داریم پس پیغمبران را به پیغمبری سر افراز فرمود
و ثابت کرد پیغمبر بودن را بر ایشان که ایشان در هر زمانی یکی بعد از دیگری پیغام خدا را
بخلق خوانند و اعلام کنند خلق را برسالت جناب محمد و امامت جناب علی ابن ابی طالب
و یازده فرزندان آنجناب بعد از پنج پیغمبر اولوا العزم را که حضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی باشند مخاطب فرمود و از ایشان پیمان گرفت بربوبیت خود و نبوت جناب محمد
و امامت علی ابن ابی طالب و ایشان اقرار کردند و لفظ حدیث طولانی است اما آخر حدیث
که از پیغمبران اولوا العزم پیمان گرفت چنین است که حضرت فرمود که بعد از آن که از ارواح بنی
آدم و از پیغمبران گرفت اخذ المیثاق علی اولوا العزم پیمان گرفت از پیغمبران اولوا العزم
الست بربکم و این محمد که من پروردگار شمایم و محمد رسولی و محمد پیغمبر منست و علی امیر المؤمنین
و اوصیائی من بعدی ولات امری و علی ابن ابی طالب پیشوای اهل ایمان است و میباشد
او که بعد از او میباشند صاحب اختیار امر خلقند از جانب من و خزان علمی و خزینه داران
علم من میباشند بایشان باد رحمت من و انت مهدی انتقم به دینی و بدانید که حضرت
مهدی که امام زمان است که انتقام خواهم کشید بدست آنجناب از قاتلان امام
حسین و برای دین اسلام که فریاد کرده ام و ظاهر بدولتی و نظام خواهم کرد در زمان
او دولتی را که خلق کرده ام نتقم به من اعدائی و انتقام خواهم کشید بدست آنحضرت از
دشمنان دین خود و عبد به طوعاً و کرهاً و تمام خلق زمین در زمان دولت آنحضرت
بحکم او خاضع گردد خواه از روی رضا و رغبت ایشان باشد و خواه از ترس و در زمان

دولت

دولت آنحضرت هیچکس بت پرست و کافر نخواهد شد و دین اسلام بر قرار خواهد بود
پس پیغمبران اولوا العزم گفتند اقررنا یا رب و اشهدنا یعنی اقرار کردیم ای خدای ما
اما بعد بدانکه در باب ارواح بنی آدم و اختلاف ایشان در عالم روح بدانکه روایت
کرده است محمد ابن یعقوب کلینی در جلد دوم اصول کافی از حضرت امام محمد باقر
که آنحضرت فرمود که چون حق سبحانه و تعالی ارواح بنی آدم را خلق کرد و ذریه آدم را از پشت
آنحضرت بیرون آورد تا پیمان از ایشان بگیرد بربوبیت خود و نبوت جناب محمد
و هر یک از پیغمبران پس اول کسی که حق تعالی بیرون کرد از ارواح بنی آدم پیمان بر پیغمبری او
گرفت حضرت محمد بود و بعد از آن که همه اقرار بنبوت آنحضرت کردند حق تعالی بحضرت
آدم خطاب فرمود که یا آدم نظر کن و ببین که چه چیزی بینی حضرت آدم عرض کرد که خدایا
چه بسیار است فرزندان من و بمن تعلیم نما که ایشان را برای چه آفریده و مقصود تو
از خلقت انسان چه بوده است و پیمان که از ایشان گرفتی چه بوده است خطاب الهی رسید
که پیمان من از ایشان این بود که بندگی من کنند و شریک من ندانند چیزی را و ایمان
بیاورند به پیغمبران من و پیروی کنند ایشان را و مقصود من از خلقت ایشان
این بود که فیض عبادت بایشان برسد و عبادت بمعرفت حاصل میشود پس آدم
عرض کرد که پروردگارا امر چیست که می بینم این ذره ها را بزرگتر و بعضی را کوچکتر
و بعضی را نور بسیار است و بعضی را نور کم است و بعضی را نور مطلقا نیست خطاب الهی
رسید که ای آدم اینها که بزرگترند و نور ایشان که بزرگتر اند اقرار بربوبیت من و رسالت
جناب محمد و امامت علی ابن ابی طالب و سایر فرزندان معصوم آنحضرت دارند و دلهای

موافقت شیعهٔ اثنا عشریه خواهند بود و مطیع چهارده معصوم‌اند و آنها که نور ایشان
کمتر است و کوچکتر اند ایشان اقرار بزبان دارند و اعتقاد بدل ندارند و از طریقه
که باید اطاعت چهارده معصوم کنند نخواهند کرد از آنجهت نور آنها کمتر از نور ایشان است
و آنها که مطلق نور ندارند کسانی اند که ایمان بمن و به پیغمبر من و بائمهٔ طاهرین من ندارند
از این سبب نور ندارند و این اختلاف که می بینی در ایشان در عالم تکلیف نیز ایشان را
بیک جاده راهنمای خواهم کرد و هر کدام که در این عالم از نور حقیقت بیرون رفته‌اند در آن
عالم از نور معرفت بیرون خواهند رفت و گمراه و عاصی خواهند شد با وجودی که حجت در
دنیا بایشان تمام خواهد شد بسبب نافرمانی مطلق نور معرفت نخواهند داشت و مستوجب
غضب و عقوبت من خواهند شد و آنها که اطاعت و فرمانبرداری امر من کنند نور ایشان
در دنیا کامل خواهد شد و هر کس که اقرار بخداوندی من و بنبوت جناب محمد و امامت جناب
علی ابن ابی طالب با یازده فرزندانش دارند اما معصیت کار است آن معصیت روی
آن نور را حایل میشود اما نور ایمان نیز از زیر آن پرده نمایان است و عاقبت بخیر خواهد
بود اما درجه در منزلت پاکان و نیکان ندارند حضرت آدم عرض کرد که خدایا رخصت
بده مرا در سخن گفتن تا سخن گویم خطاب الهی رسید که سخن بگو ای آدم بدانکه روح ترا من
آفریدم و طبیعت ترا نیز من آفریدیم اما روح تو مجرد و مخالف است بر طبیعت تو و مختلف
الاحوال و فانی است آدم عرض کرد که خدایا چه میشود که این روح [illegible] خلق میکردی
که تفاوت در میان ایشان نبودی و هر کدام که میخواستند تا زنها اکنند در آن
حالت قدرت بر ایشان بودی تا بهمان نور باقی ماندندی و نور شان کم نمیشدی

و آن دیگران که منافق شده اند در حالت نفاقشان ایشان را بنحوی میداشتی که دلهایشان
باز با ایشان موافق میشد و نمیتوانست که در دل منکر باشند و در زمان مقر قایل
باشند و همه را بیک طریقه و بیک شکل و بیک اندازه و بیک طبیعت می آفریدی و عمر
و رزق همه را هم برابر میدادی تا دیگری بر دیگری حسد نبرند و دشمن هم نشوند
و ستم بر یکدیگر نکنند و هرگز با هم مخالف و نزاع در هیچ باب نکنند خطاب الهی رسید
که ای آدم بر وجهی که من بتو از نور عطا کردم سخن گفتی و بطبع ظلمانی و جسمانی سخن نباید
گفتن و دست بجای نزدی که خبر از آنها نداری و دخل کردی بجای که دخل بعقل تو
ندارد بدانکه من خالق دانایم که بعلم خودم خلقت ایشان را مختلف کردم و اراده
من تعلق گرفت که ایشان مختلف باشند و تدبیر و تقدیر من عین مصلحت است ای
آدم بدانکه هرگاه کسی اراده معصیت کند و من اسباب معصیت را از او بگیرم و آن
معصیت را نتواند کرد و معصیت از او صادر نشود هیچ قرب و منزلتی نزد من ندارد
و ثواب و مزدی لایق آن نیست پس آن فیض باو نخواهد رسید و اگر مردم را بنحوی
خلق کردم که اطاعت و عبادت عین ذات و جبلت ایشان بود هیچ مزدی و ثوابی لایق
ایشان نبود مانند هرگاه کسی عمارت عالی و منقش بسازد و تعریف کند که این عمارت
خوب ساخته شده است تعریف عمارت نمیشود بلکه تعریف عمارت ساز میشود پس هرگاه
من مردم را خوب خلق کنم بالقوه اختیار معصیت و تدبیر نداشته باشند و تعریف ایشان
در خوبی هیچ ثمره ندارد و اگر مردم را نور و هم بظلمت خلق کنم که حق را با ایشان بجا آورد
ایشان را بظلمت و معصیت باشند مذمت ایشان بیجاست که ایشان مجبور شده اند و علاج

ندارند که خوب شوند همچنانکه خوبان نمیتوانند که بدی کنند پس باید در نور هدایت
خلق کنم و راه حق بنمایم و هر کدام که در راه حق ثابت قدم شدند من نیز یاوری او کنم و
بمنزل مقصود برسد و هر کدام که از جاده شریعت رو گردان شدند لایق عذاب و غضب
من شوند و شاهد این معنی آیه شریفه که در قرآنست که یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء
و بعد از آن حق تعالی فرمود که ای آدم آفرینش من تغییر و تبدیل ندارد و همه را براه حق
خلق کرده ام و باختیار خودشان از راه حق بیرون میروند و ترک نور هدایت میکنند
و بظلمت کفر میافتند ای آدم جن و انس را برای عبادت آفریدم و عبادت بعد از
معرفت حاصل میشود پس چون مرا شناختند عبادت خواهند کرد و لایق فیض و رحمت
من خواهند شد و بهشت را آفریدم برای کسیکه عبادت و اطاعت من کند و جهنم را
آفریدم برای کسیکه نافرمانی من کند و این معنی در حدیث قدسی نیز وارد است که حق تعالی
فرموده است که انما خلقت الجنة لمن اطاعنی و لو کان عبدا حبشیا یعنی بدرستیکه آفریدم
بهشت را برای کسیکه فرمانبرداری من کند هر چند آن کس غلام حبشی باشد یعنی غلام
سیاه که مطیع و فرمانبردار خداست لایق بهشت است و انما خلقت النار لمن عصانی و لو
کان سیدا قرشیا و بدرستیکه جهنم را آفریدم برای کسیکه نافرمانی من کند هر چند آنکس
قرشی باشد ای آدم بدانکه من ترا و ذریت ترا آفریدم برای آنکه فیض بشما برسد و اگرنه
مرا احتیاج نبود بآفرینش تو و فرزندان تو و مطلب من در آفرینش شما این بود که شما
معدوم و معین را بعرصه ظهور وجود بیاورم تا شما بفیض برسید و باین معنی حدیث قدسی
شاهد است که خدای تعالی بحضرت موسی خطاب فرمود که یا موسی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف

فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی ای موسی من گنج پنهان بودم یعنی منبع فیض و رحمت بودم
و لایق من این بود که فیض و رحمت خود را شامل حال کسی نمایم که قابل فیض و رحمت
باشند پس جن و بنی آدم را آفریدم تا آن فیض و رحمت شامل حال ایشان شود و تمام
مخلوقات را آفریدم همه را برای وجود نظام جن و انسان از اعلای عالم تا اسفل عالم و
آنچه از زمین که خاک است و آنچه در دایره افلاکست همه را مربوط کرده ام که ما یحتاج بنی
آدم شود و وجود جسمانی انسان نمو کند و روح نورانی بمصاحبت جسم ظلمانی فیض
از خوردن و آشامیدن و خواب و بیداری و اختلاف اوقات ایام لیالی ببرد و بازان
منعم را بشناسد و از مصنوع پی بصانع ببرد و با عضا و جوارح شکر منعم بجا بیاورد
و بزبان حمد خالق ادا کند تا مقبول درگاه منعم شود و قابل فیض و رحمت نامتناهی
نشاه آخرت شود ای آدم ترا و فرزندان ترا بجهت این آفریدم که شما را آزمایش کنم که
کدام یک در عمل بهتر از دیگری باشید با اینکه آزمایش کنم که کدام یک نیکوکار خواهید شد
چرا که من علم دارم که شما هر یک چند نفس در دنیا خواهید کشید و چند قدم خواهید
برداشت و چند کلمه حرف خواهید گفت و چگونه زندگانی و اطاعت و معصیت خواهید کرد و
جای آرام شما در دنیا کجا خواهید برد و در آخرت قرارگاه شما کجا خواهد بود و لکن از نمایش
من اینست که شما را بیکدیگر بنمایم که هر یکی بحال دیگری واقف شود که قرب و منزلت
هر یک بدیگری معلوم شود و بدکاری بدکاران ظاهر شود ای آدم چون ذریه تو در
عالم اول که نشاه اولاست بعضی نیکوکار شد بتصدیق و اخلاص و اعتقاد صحیح و محبت
باهل بیت رسالت پناهی و بعضی بدکار شدند بسبب نفاق و بد اعتقادی و عداوت

وحسدی که بخاندان رسالت پناه بردند وچون این دو صفت وچون الان دو صفت متفاوت
ودو صفت مشابهند در عالم روح با ایشانست وغیر از من دیگری بحال دیگری خبر ندارد
وسزای نیکان فیض ورحمت وبهشت وحور وقصورات وسزای بدان غضب وعذاب
جهنم وویل وثبور است ازین جهت باید عالم جسمانی تکلیفی باشد تا دران عالم انچه در نفس
الامر واقع است بر خلق ظاهر شود تا اینکه بدانرا عذاب وعقوبت کنم ونیکانرا شفقت
ورحمت کنم بسوی ظلم وحیف میل ننماید وعدالت من ظاهر شود ومضمون حدیث اینست
که یا ادم انا خلقتك وخلقتهم لابلوك وابلوهم ایکم احسن عملا فی الدار الدنیا فی حیوتکم
وقبل مماتکم یعنی ای ادم بدرستیکه غرض ازین نیست که افریدم ترا وفرزندان ترا ظاهر کنم
حال ترا وحال ایشانرا بر یکدیگر تا کدام یك در عالم ازیشان نیکوتری میباشید در وقت
قالب جسمانی در تصرف شماست وحیات دارید پیش از ممات شما که صورت قالب بدن از تصرف
شما بیرون رفته است ولذالك خلقت الدنیا والاخرة ودر باب همین که نیك وبد بر دیگران
ظاهر شود در دنیا که در عالم عمل است واخرت که عالم مکافاتست افریدم والحیوة والموت
وزندگی که ذکر در قالب جسمانی است ومرگ که عدم تصرفاتست افریدم والطاعة والمعصیة وعمل
نیکانرا طاعت نام نهادم وعمل بدانرا معصیت نام نهادم والجنة والنار وجای نیکانرا
در عالم مکافات بهشت افریدم وجای بدانرا در عالم مکافات جهنم افریدم وکذالك اردت
فی تقدیری وتدبیری وچنین اراده کردم در ازل که کرده ام که جای هرکس کجا باشد
چونکه بدی کنم بطریقه لایق بر هر طایفه که ستم بر هیچکس نشود وبعلمی الذی فیهم
خالفت بین صورهم واجسامهم و[illegible]

قابلیت

قابلیت دارند تفاوت گذاشتم مابین صورتهای ایشان وجسمهای ایشان والوانهم
واعمارهم وارزاقهم وبتفاوت افریدم رنگهای ایشانرا وبتفاوت قرار دادم
عمرهای ایشانرا وبتفاوت قرار دادم رزقهای ایشانرا بسبب مصلحت حال هر یکی را
که اگر رنگ حبشیانرا سفید میکردم قابل ایشان نبود زان ماده واستعداد قابلیت آنرا
که بسبب عمل ایشان واعتقاد باطنی دارند لایق سیاهی رنگ بشرهٔ ایشانست واگر غیر ازان
با ایشان بدهم ستم بر حال آن رنگ بشرهای ایشانست سفید میشود چرا که جای دادن رنگ
سفید در ان جسم که قابل سیاهی است وضع شی در غیر موضع میباشد وهم چنین در عمرهای
ایشان ورزقهای ایشان که لایق هر کس هر قدر دیدم دادم واگر بملاحظهٔ عمر کسی را
زیاد تر ازان که دادم میشناختم ضرر باو وبدیگران میرسید وهر کسی را هر قدر که لایق
بوده است دادم واگر یك حبه زیاده میدادم ستم بر حق او ودیگران میشد ونشان
این معنی حدیث وارد شده است که حضرت موسی ع خارکنی را دید که بادست خود خار میکند
در صحرا جمع میکرد وپشته کرده حضرت موسی ع عرض کرد که خدایا اگر داسی یا تیشه
باین فقیر دادی خار میکند از فضل انعام تو دور نبود پس روز دیگر موسی
در میان بازار میگذشت دید که کسی را در پای دار اورده اند چون نظر کرد همان خار
کن دید ونزد او دید پرسید که چه کرده است گفتند دیروز داسی پیدا کرده است وخار
کشها که در صحرا خار میکنند آمده اند که خار میکنند این شخص با ایشان گفته است که شما این
صحرا را میبرید ایشان گوش نکرده واین شخص انها را بهمان داس یکی را زده است [illegible]
ودیگران [illegible] کرده است حضرت موسی ع عرض کرد که

که خلایا انچه کرده عین صلاح بندکان بوده است و شاعر کفته انکس که ترا غنی نمیکرداند
او مصلحت تو از تو بهتر داند خلاصه حق سبحانه وتعالی فرمود که ای ادم تفاوت کذاشتم ما بین
عمرهای ایشان ورزقهای ایشان بسبب احوال ایشان بین طاعتهم ومعصیتهم یعنی تفاوت
کذاشتم درمیان فرمانبرداری ومعصیت ایشان باین معنی که هر یک که در امری فرمان
برداری می کند اکرچه یکی فرمانست اما فرمانبرداری تفاوت دارد مثل اینکه امر کرده ام
که بندکان من نماز کنند و هر کسی که نماز کند بهر قدر که در حال نماز دلش بنماز حاضر است
واخلاص دارد وخضوع وخشوع دارد همان قدر ثواب باو عطا خواهم کرد وکاهست
که کسی نماز کند برای ریا که مردمان ببینند وتعریف وثنای او کنند پس ان طاعت که
او کرده عین معصیت است فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الذین هم یراؤن
یعنی وای بحال کسی که در نماز سهل وانکار کند برای ریای مردمان نماز کنند وهم چنین
ای ادم که معصیت هر کس را بقدر علم وعقل وادراک او مواخذه خواهم کرد پس انانکه
که غافلند وازهم بیخبرند بحسب ما دور افتاده اند وقرب منزلت در نزد ما ندارند ومعصیت
معصیت او بقدر لیاقت حال او خواهم کرد واز دانایان که علم واطلاع باحادیث وایات ود
دلایل عقلیه دارند بیشتر مواخذه خواهم کرد که درین باب حدیث وارد شده است که بخشیدن
هفتاد کناه نادان برای خدای تعالی اسانتر است از بخشیدن یک کناه دانا و دیکر حق تعالی
فرمود که ای ادم فجعلت منهم الشقی والسعید پس قرار دادم که هر کس که اطاعت کند
سعید ونیک بخت باشد والبصیر والسمیع والاعمی والاصم وقرار دادم که بعضی بینا
وبعضی نابینا وبعضی شنوا وبعضی کر باشند والقصیر والطویل وبعضی کوتاه قد وبعضی

بلند قد باشند والجمیل والدمیم بعضی خوبرو باشند وبعضی خوبرو نباشند والغنی
والفقیر وبعضی دولتمند باشند وبعضی بیچاره والصحیح والسقیم وبعضی تن درست
باشند وبعضی بیمار ومن به الزمانة ومن لا عاهة به وبعضی زمین کیر باشند وقدرت
راه رفتن نداشته باشند وبعضی چابک وتندرو باشند فینظر الصحیح الی من به العاهة
فیحمدنی علی عافیته تا انکه نظر کند تن درست بکسی که بیمار است پس حمد من کند بانکه تن درست
است وینظر الذی به العاهة الی الصحیح فیدعونی ویسئلنی ان اعافیه تا نظر کند ان کسی که
بیمار است بکسی که تن درست ... سوال کند که او را شفا دهم ولیصبر علی بلائی فاثیبه
جزیل عطائی وتا صبر کند ... تا انکه او را مزد دهم نیکو عطای خود را
وینظر الغنی الی الفقیر فیحمدنی ویشکرنی ... کند دولتمند بسوی فقیر وحمد مرا بجا
اورد والی الغنی فیدعونی ویسئلنی تا اینکه نظر کند بیچاره ... دولتمند واز من طلب کند
وسعت رزق را تا ثواب دعا را بیابد وجعلت المطیع والعاصی لینظر المؤمن الی الکافر فیحمدنی
علی ما هدیته وتبیان ای ادم قرار دادم که هر کس صدق واعتقاد صحیح دارد حالش
واخلاصش در دنیا ظاهر شود وانکه نفاق دارد کفر است او نیز در دنیا بر دیکران
ظاهر شود تا اهل ایمان واخلاص حمد من کنند باینکه راه حق را بایشان نمودم وایشان
نیز قبول کردند واکر نفاق کفار در عالم جسمانی ظاهر نمیشد واهل ایمان بر حال وقصه
ایشان اکاه نمیشدند وحمد وشکر من بجا نمی اوردند وخصمی را نشناختند قلت الهی
خلقتهم لا تبلوهم فی السراء والضراء وفیما اغنیتهم وفیما منعتهم پس برای همین ایشان را
افریدم که حمد وشکر من بجا اورند که قابل فیض ورحمت من شوند وخواستیم که ایشان را

آزمایش کنم در سختیها و در وقت صحت و بیماری و در دولت و فقرها تا آنکه اختلاف احوال
بندگان من وارد شود و بلاها تا حال ایشان معلوم شود باین معنی که چون کسی در
حال سختی و بلا صبر کند و حمد من کند و از فعل من راضی باشد [illegible] بی حساب به بهشت داخل
کنم و ملائکه بدانند که عبث نیست که او را بی حساب داخل بهشت کردم و هم چنین هر کس در
صحت عبادت من کند او را ثواب دهم و اگر معصیت کند او را مؤاخذه کنم و در بیماری اگر
صبر کند کفارهٔ گناهان او شود و ثواب بیابد و اگر ثواب نیابد و در راه من خرج کند
و اگر شکایت کند گناه کرده باشد و در دولت اگر بر طرف نکند و در راه من خرج کند او را
عوض در دنیا و آخرت بدهم و اگر اسراف کند یا بخل ورزد او را [illegible] کنم چنانکه حدیث
وارد شده است که هر کس وجه نقد [illegible] معامله باشد در جای پنهان کند یا زیر
خاک کند حق تعالی در وقت مردن او بملائکه امر کند که آن پولها را در آتش جهنم بتابند و بر
پشت و پهلوی او گذارند و او را عذاب کنند و خطاب الهی رسد که ای ملعون آن پولها
من در دنیا آفریدم که مشکل گشای خلق باشد چرا او را در زیر خاک پنهان کردی و چرا
او را بمصرف نگذاشتی و گناه کسی داری که حاجتی را بتو [illegible] کرده باشد و در پنهان او را
محبوس کرده باشد پس مؤاخذه پادشاه از او خواهد شد و هم چنین اگر اسباب کارفرمایی
از قبیل ظرف و خوراک یا کارفرمای دیگر یا لجام مرکب یا زین یا رکاب و مانند آنها از طلا
و نقره کند مؤاخذه خواهم کرد که چرا این اسباب را از طلا و نقره ساختی مگر از مس یا
آهن یا مانند آن نمیتوانستی بسازی پس مؤاخذه میکند که تو آن سوزی در شأن کسی بود
که کار دیگر از آن می‌آید تو چرا باین چنین بزرگی را باین شغل وا داشتی پس هر کس اسباب

کار

کارفرمایی را از طلا و نقره کند خدا از او مؤاخذه خواهد کرد که چرا چنین چیزی را که من برای
سکه زدن و معامله کردن خلقان آفریدم که کارگشای مردمان باشد تو آن اسباب
کارفرمای کردی و بجای مس و آهن بکار بردی و حال آنکه آن طلا و نقره را که تو مشغول
آن کار کردی از مس و آهن نیز می آمد و مس را برای آن کار آفریدم پس تو چیزی را
مخصوص آن کار بود ترک کردی و چیزی را مخصوص کار دیگر بود بانجام رسانیدی پس
کجایند آن غافلان که گلاب پاش را از طلا و نقره نقش میکنند یا پولها را میدهند و میخرند
و استعمال گلاب که ثواب بی نهایت دارد در ظرف حرام میکنند آیا چه جواب میگویند کسانی
که لباسهای حریر و قماش می پوشند و طعامهای لذیذ و خوشگوار میخورند و معصیت
خدا میکنند و دستگیری بفقرا نمیکنند آیا اندیشه از روز حساب نمیکنند که خدای تعالی
ایشان را در آفتاب محشر میدارد و از ایشان حساب میطلبند و عرق از جوش گرما از بدن
ایشان جاری میشود بحدیکه زمین تا سینهٔ ایشان از عرق بالا می آید و ایشان در میان
عرق غوطه میخورند خلاصه حق تعالی بحضرت آدم اسرار غیب را تعلیم داد و بعد از آن فرمود که انا الله
الملک القادر یعنی خداوند پادشاه توانا و اختیار دارم که هر چه تقدیر کرده ام بجا آورم و
در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که در عالم روح چون حق تعالی
عهد ربوبیت از ارواح گرفت همه اقرار کردند بربوبیت پروردگار عالم چنانکه حق تعالی
میفرماید و لئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله یعنی هرگاه در دنیا از کافران بپرسی که
شما را که آفریده است البته خواهند گفت که خدا ما را آفریده و لکن چون پیمان از ایشان
گرفت در باب پیغمبران بعضی اقرار کردند و بعضی منکر شدند و حضرت فرمود که ایشان

دعوت کردند بدوستی ما اهل بیت پس مجملا قسم کرد دوستان ما اقرار کردند بامامت ما
و دشمنان ما منکر شدند بامامت ما در همان عالم و باز حضرت فرمود و هو قوله تعالی
ما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل یعنی این معنی ثابت است در قول خدای تعالی که در قرآن
مجید میفرماید که ایمان نیاوردند بان چیزی که پیش از این منکر بودند و در عالم تکلیف
نیز ایمان نخواهند آورد بامامت دوازده امام که کان التکذیب ثم یعنی منکر شدند بامامت
ما در عالم روح بود که در عالم تکلیف بر خلق ظاهر شد اما بعد تکذیب انکه از جناب رسول خدا
پرسیدند که سبب چیست که تو بر همه پیغمبران مقدم بودی و در دنیا از همه آخر آمدی
حضرت فرمود که در عالم روح اول کسی که اقرار بربوبیت خدا کرد من بودم و در عالم
تکلیف همه پیغمبران پیش از من آمدند که خلق را خبردار کنند که من بعالم وجود جسمانی
خواهم آمد و از دنبال این قافله بیابان تکلیف آمدم که بازماندگان وادی ضلالت نجات
مطهره هدایت برسانم و در اصول کافی حدیث وارد شده است که از امام محمد باقر پرسیدند
از معنی آیه شریفه قضی اجلا و اجل مسمی چیست یعنی خدای تعالی فرموده است که دو وعده بفرزندان
آدم داد یک وعده معینی که زیاده و کم ندارد و یک وعده غیر معینی این وعدها
چیست حضرت فرمود که خدای تعالی در عالم روح با هر یک ارواح بنی آدم در رحم مادر
ایشان قرار داد و فرمود که در عالم تکلیف فلان قدر عمر ترا خواهم داد که پنجاه سال یا
هزار سال یا ده سال هر قدر که لایق حال او دهد این وعده را وعده معین میگویند
که اجل مسمی است یعنی وعده نام برده شده و وعده دیگر نیز کرد باین معنی که فرمود ای
فرزند آدم بدانکه یک وعده دیگر در میان من و تو میباشد که آن وعده موقوف بعمل تو

اگر عمل

اگر عمل نیک کنی و مردم دعای خیر بتو کنند عمر تو زیاد میکنیم و از آن عمری که قرار داد کرده
ام بیشتر عمر بتو میدهم و اگر کسی نفرین بتو کنند عمر ترا کم میکنم و از آن وعده معین کم
میکنم و این مضمون را حضرت فرمود باین لفظ که هما اجلان اجل محتوم و اجل موقوف یعنی
این دو وعده دو مدت است یکی معین شده که در میان خدا و بنده که فلان مدت در
دنیا زندگانی کند که حق تعالی میفرماید فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون
یعنی چون وعده عمر شما بسر رسید یک ساعت نمیتوانند بتاخیر اندازند و نه یک ساعت پیشتر
از آن وعده از دنیا بیرون میروند و این [illegible] است و مخصوص آیه شریفه که یمحو الله ما یشاء
و یثبت میباشد یعنی [illegible] ثابت میدارد و هر چه را خواهد محو نماید
پس معصوم فرمود که [illegible] امام حسین [illegible] و از خانه اش که بعزم زیارت
آنحضرت بیرون [illegible] مانده است دو سال میشود مثلا یکمرده
سال مانده است بیست سال [illegible] مانده است دو روز میشود و حدیث
دیگر وارد شده است که اگر فرزند بر پدر و مادر عاق شود عمر آن فرزند کم میشود
و معنی عاق آنست که فرزند ستم بر حق پدر و مادر کند خواه در حال حیات ایشان مثل
اینکه مراعات ایشان نکند یا اگر فقیر باشند اخراجات ایشان را ندهد و قادر باشد و یا
سخن درشت بایشان گوید و مانند اینها و یا ستم کند و خواه بعد از مرگ ایشان ستم کند
مثل اینکه طلب آمرزش برای ایشان نکند و رد مظلمه مردم را بعوض ایشان ندهد و تصدق
برای ایشان ندهد با وجود قدرت خلاصه اجل مسمی یعنی وعده که در میان خدا و بنده
اش در عالم روح یا در رحم مادرش معین و نام برده شده است اجل محتوم است و اجل

موقوف معلق وعده ایست معلق بشرطها ان اجل موقوف نیست پس وعده عمر انسان که معین شده است
اجل مسمی است و وعده که معین نشده است اجل معلق است یعنی وعده بشرطها است و ایضا بدانکه
حدیث در اصول کافی وارد شده است که مالک جهنی از حضرت امام محمد باقر پرسید که معنی
ایه شریفه اولم یر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا چیست حضرت فرمود که حق تعم
فرموده است که ای انسان عالم روح را بخاطر نمی اوری که ما روح را از عدم بوجود اوردیم
وحال اینکه پیش از عالم روح هیچ چیز نبوده باز پرسید از معنی ایه شریفه هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا چیست حضرت فرمود که حق تعم فرموده است بدرستیکه
یک وقتی بود که انسان در عالم روح بود و نام او را کسی در عالم تکلیف نمیبرد یعنی در عالم تکلیف
نامش مذکور نمیشد فصل دویم از کتاب زینة المجالس در باب عالم تکلیف که روح باقی
است که از انسان دنیا خوانند قال الله تبارک وتعم انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه
فجعلناه سمیعا بصیرا یعنی بدرستیکه ما افریدیم انسان را از نطفه امیخته که نطفه پدر را از صلب
پدر در رحم مادرش ریخت و نطفه مادرش نیز از میان سینه مادرش بران نطفه ریخت
و باهم امیخته شدند چنانکه حق تعم فرموده است که فلینظر الانسان مم خلق یعنی باید انسان
فکر کند که خدا او را از چه افریده است از اب ریزنده که بیرون می اید از اب یعنی از میان
مهره پشت پدرش و از میان استخوانهای سینه مادرش و حدیث وارد شده است که ابو جهل
لعین قدری از استخوانهای ریزه خاک شده برداشت بخدمت جناب رسول خدا امد
استخوانها را در دست داشت و از روی انکار گفت که من یحیی العظام وهی رمیم یعنی کیست
ان کسی که زنده کند این استخوانهای پوسیده را پس حق تعم [illegible] فرستاد که اولم یر الانسان

انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین یعنی ای ابو جهل بخاطر نمی اوری که ما او را از نطفه
افریدیم که الحال امده است و با ما نزاع میکند وضرب لنا مثلا ونسی خلقه از برای ما مثل
بیان میکند ابو جهل ملعون و از یاد افرینش خودش رفته است قال من یحیی العظام وهی رمیم
ان ملعون میگوید کیست انکسیکه زنده کند ان استخوانهای پوسیده و ریزه را قل یحییها الذی
انشاها اول مرة یعنی بگو ای محمد که زنده میکند ان استخوانها را ان خداوندی که بوده ایشانرا
افریدیم ما که ابو جهل لعین استبعاد میکند از ان استخوانها که متفرق میشود و هر ذره بجا
می افتد چگونه ممکن است که دوباره خدای تعم اینها را جمع کند وهو بکل خلق علیم در حالتیکه
خدای تعم بهر افرینش داناست الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون ان
خداوندی که از درخت سبز اتش برای شما افریند و شما از ان اتش می افروزید حضرت
فرمود که ان درخت سبز که خدای تعم میفرماید چنین است که در بیابان در راه شام میباشد
که رطوبت و برودت هوا بحدی غالب است که اتش از ان بیرون نمی اید و قافله که از ان
بیابان بانجا میرسد محتاج باتش میباشند و حق تعم دو درخت در دو طرف ان راه
افریده است یکی درخت مرخ و یکی درخت عفار چون قافله بانجا میرسد و بار مینهند
شاخی از درخت مرخ میکنند و بر شاخ درخت عفار میزنند بفرمان خدای تعم اتش
از درخت عفار بیرون می اید و قافله از ان اتش می افروزند و طبخ میکنند و دفع
احتیاج خود میکنند پس حق تعم رد بر قول ابو جهل لعین میکند و میفرماید ان خداوندی
که قادر است که استخوانهای پوسیده را هم جمع کند البته قادر است بعد از ان فرمود که اولیس
خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم ای با خداوندی که افریده است اسمانها و زمینها

قادر نیست که مانند آسمان و زمین دیگر بیافریند باز فرمود بلی یعنی البته میتواند که آسمان
مانند این آسمان و زمین دیگر بیافریند وهو الخلاق العلیم و حال آنکه خدای تعالی همه را آفریننده
داناست انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و جز این نیست که امر او تعلق بچیزی
بگیرد و اراده کند که چیزی از عدم بوجود آورد همین است که میگوید بشو پس همان چیز
در همان لحظه بهمان هیئت و ترکیب و صفتی که خدای تعالی اراده کرده است موجود میشود
تا از آنحضرت سؤال کردند که حق تعالی بعلل و اسباب احتیاج نیست چرا باید خطاب کند
بچیزی که بشو و این لفظ کن علت وجود آنچیز میشود و این معنی با قدرت کامله خدا
و عدم احتیاج خدا جمع نمیشود و معصوم فرمودند که خدا شیعیان ما را رحمت کند
بعد از آن فرمودند که بدان ای شخص که چون ملائکه علم غیب ندانند و هیچ کس علم غیب نمیداند
پس خدای تعالی اراده میکند که معدومی را از عدم بوجود آورد و میخواهد که اعلام ملائکه
کند که معدومی از عدم بوجود خواهد آمد و ایشان ملتفت شوند و مشاهده قدرت
خدا کنند و بعد از مشاهده تسبیح و تقدیس خدا کنند و مستوجب رحمت و تفضلات
الهی شوند از آنجهت لفظ کن ایجاد میکند که ملائکه بشنوند و خدا را بشناسند و تقدیس
خدا کنند در باره آنچیز که تازه از عدم بوجود می آید حق تعالی میفرماید فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون پس منزه بدانید از صفات نقص ذات خداوندی را
که بتصرف پادشاهیت هر چیزی و شما بسوی او بر خواهید گشت و ایضا بدان که حق تعالی
در ارواح بنی آدم خصلت نیکی و ملکی آفرید و چندین خصلت ذمیمه و بدی آفرید و انسان را
که اصل روح باشد از نور مجرد مسلط آفرید و بالقوه شیطانیت و حیوانیت و شهوانیت را

باو عطا کرد و چون باید کسی در میانه باشد که قابل صفت نیک و قابل صفت بد هر دو
باشد و اختیار انصاف بجهل از [illegible] داشته باشد تا او را تکلیف کند باینکه
نیکی بکن با وجود نفس و هوا و هوس بدی کند و او را منع از فعل قبیح و با وجود دیگر
ترک آن عمل بد برا و دشوار باشد تا اینکه این شخص بسبب متحمل شدن آن عمل نیک و ترک
خواهش از بدی و ترک کردن عمل بد و مشقت ترک لذت قابل فیض و رحمت خالق عالم
شود پس حق تعالی ملائکه را از نور محض و خیرات و نیکی آفرید و شیاطین را از ظلمت
محض و بدی و شرور آفرید و انسان را از نیک و بد معجون کرد که هم تواند میل بجانب
اعلی کند از ملائکه بهتر شود چنانکه حق تعالی فرموده است که ان الله اصطفی آدم و نوحا
و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین یعنی بدرستیکه خدای تعالی برگزید حضرت آدم و نوح
و اولاد ابراهیم و آل عمران از خلق عالم و معلوم است که ملائکه نیز از خلق عالم اند و خدای تعالی
بنی آدم را بر ملائکه برگزیده است و در جانب فرموده که لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم ثم رددناه اسفل سافلین یعنی بدرستیکه آفریدیم انسان را بهتر از همه مخلوقات
و بسبب عمل ناشایسته او از همه حیوانات پستتر و بی مقدارتر کردیم و در باب جوهر
و قدر و رتبه از کرم انسان فرموده که و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم
من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا یعنی بدرستیکه برگزیدیم و گرامی
کردیم فرزندان آدم را و ایشان را در دریا و صحرا سوار کردیم و ایشان را روزی دادیم
از پاکیزهها و زیادتی دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه آفریدیم زیادتی دادن پس معلوم
است که حق تعالی انسان را اشرف مخلوقات آفریده است و ملائکه را هیچ معارضی و مانعی نه

از عبادات و شهوت و غضب در ملائکه نیست و انسان از شهوت و غضب هست و مانع از
از عبادات دارند و نفس بهیمیه و نفس اماره بالسوء دارند پس اگر خود را از دام نفس اماره
نجات دادند و خود را به پناه و رحمت حق رسانیدند از ملائکه بهتر و افضل میشوند و اگر
لجام اسب شهوت را دست گرفتند و اسب شهوت را در بیابان غفلت سر دادند بدام حرص شهوت
و غول ضلالت گرفتار خواهند شد و هرگز روی نجات و دادرس طلبی بجانب شهرستان
حیات نخواهند کرد و در دام حرص و شهوت از سگ کمتر خواهند شد "آدمی زاده طرفه
معجونیست از ملائکه سرشته و ز حیوان گر کند میل این شود کم از این ور کند میل آن شود
به از آن" و باید دانست که صفات بهیمیه و شهوانیه در انسان آفریده شده است و صفت نقص
انسان نیست بلکه صفت کمالست باین معنی که چون انسان در دام این صفات گرفتار است
و خود را از دام این صفتها میگریزاند و خود را بخدمت محبوب حقیقی میرساند و شغل صحبت
محبوب میشود آن وقت لذت بسیار از صحبت محبوب میبرد و قرب بسیار در نزد محبوب بهم میرساند
بواسطه اینکه این همه دشمنان بسعی بلیغ خود را بحرم وصال محبوب رسانیده است و مطیع نفس
سوای هوا خواهی و رضا جوی محبوب نیست چنانکه علی ابن ابی طالب در مناجات خود میفرماید
که الهی ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا فی جنتك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك
یعنی خداوندا ترا از برای ترس جهنم و امید بهشت عبادت نمیکنیم بلکه ترا لایق عبادت دانسته
میکنیم و باید دانست که خالق اراده کرد که انسان را بر خانه خلق کند یعنی اراده کرد که قالبی
با انسان عطا کند که انسان بواسطه آن قالب آنچه تمنا دارد بعمل آید خطاب کرد که ای ارواح
بنی آدم اراده ازلی من تعلق گرفته تا قالبی از گل از برای شما خلق کنم تا شما بواسطه آن

ما عبدتك

قالب

قالب بمطلوب خود برسید لکن قالبرا که بتصرف شما میدهم باید خود داری کنید که جز از
من هیچ عضوی از این اعضا را کار نفرمایید تا مقرب درگاه من شوید و آسمانها
و زمین را در عرض مدت چهار روز آفرید و در عرض دو روز سایر مخلوقات را آفرید
و بارواح بنی آدم خطاب فرمود که ای بنی آدم این مهمان خانه عالی و این بارگاه متعالی
که عالم جسمانی است بطفیل وجود شما آفریدم و شما را بطفیل وجود ذی جود حضرات چهارده
معصوم پاک یعنی محمد و آل محمد آفریدم و این خطاب در یوم جمعه بارواح بنی آدم فرمود
بعد از آن فرمود که آیا اقرار بوحدانیت من و رسالت پیغمبران من و ولایت علی ابن ابی
طالب و سایر ائمه دارید همه گفتند بلی اقرار داریم بعد از آن حق تعالی فرمود که میخواهم
شما را بآن خانه مشرف سازم تا فیض و لذت بیشمار ببرید و اگر خدمتی از روی اخلاص
بجا بیاورید شما را بمرتبه اعلا خواهم رسانید چون خداوند قدیر لایزال
پادشاه بی نیاز ذو الجلال خواست سازد قالب انسان بنا تا باو شامل کند لطف عطا
روح انسان را بجان مایل نبود کرد با آواز کریم گفت شنود گفت میخواهم که مهمانت کنم
عالم را دادم ثنا خوانت کنم گر تو در خدمت کمربندی چه مور ملکها بخشم سلیمانت کنم
ور کنی عصیان من دان یقین کز غضب در چاه زندانت کنم پس چون ارواح این
مژده را شنیدند از شادی خود را بجای خود ندیدند و بسیار مشعوف و مشوق شدند
قالب را دیدند و استدعا کردند که خداوندا آن جسم را اگر بتصرف ما بدهی ممنون خواهیم
بود و انچه سعی داریم در اطاعت کوشش خواهیم کرد بعد از آن حق تعالی از ایشان پیمان
گرفت و ملائکه را مخاطب فرمود و ایشان را اعلام کرد که بدانید ای ملائکه جسمی از برای

ارواح

قالب انسان خلق میکنم از خاک که آن ممزوج باب و آتش و باد باشد و این چهار عناصر
مختلفه را باهم آمیزش میدهم و هیأتی میسازم که از آن بهتر مصور نباشد و آن قالب را
تصرف این ارواح میدهم و از ایشان پیمان گرفته ام اگر با وجود قدرت و اختیار خواهش
معصیت خود داری کنند و نافرمانی من نکنند و لایق نعمای نامتناهی عالم مکافات
شوند و این معنی را حق تعالی در قران مجید یاد فرموده است که و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل
فی الارض خلیفة یعنی یاد کن ای محمد چون پروردگار تو بملائکه فرمود که بیایند که من از عناصر
اربعه چیزی میسازم که ارواح در آن جسم تصرف کنند و در زمین جا بگیرند و عبادت
من کنند و نسلی بعد از نسلی بیایند و طایفه بعد از طایفه و بر ایشان تکلیفات و مراسم و آیین
چند قرار داد خواهم کرد و آنچه در عالم روح در باطن ایشانست در عالم جسم از ایشان
بظهور رسد و نفاق و اخلاص هر یک بدیگران ظاهر شود و عداوت و نفاق شمر ذی
الجوشن علیه اللعنة و مانند او از باطن بظهور رسد و اخلاص و ارادت سلمان علیه الرحمة و مانند
آن نیز از باطن بجلوه گاه ظهور در آمده دوستان محمد و آل محمد دوستی خود را در عالم جسم
جلوه دهند و هر یک در زمان ایشان که باشد اطاعت امر ایشان کنند و از شهرهای دور
بیایند تا ادراک صحبت ایشان کنند و از ایشان مسائل تکلیفه خود را تعلیم گیرند و مالها
و جانهای خود را در راه ایشان نثار کنند و مکرر در زندگی ایشان از بلاد بعیده
بزیارت ایشان بیایند و بعضی که در زمان حیات ایشان نباشند بعد از وفات ایشان
بزیارت قبرهای ایشان روند و احادیث و اخبار ایشان که باقی مانده است و مسائل
تکلیفه خود را اخذ نمایند و عمل کنند و مالهای خود را در راه زیارت قبور مقدسه ایشان

جرح

جرح کنند و دشمنان آل محمد بشیعیان و زایران و دوستان ایشان آزار کنند و از تیغ
رسانند و تیغ خونخوار بر روی ایشان بکشند و آن عداوتهای باطنی که منافقان
در عالم روح با سلمان و ابوذر و مانند آن ها داشتند در عالم جسم بظهور رسانیدند و آن
عداوتی که عبدالرحمن ابن ملجم مرادی علیه اللعنة در عالم روح با جناب علی ابن ابی طالب
داشت در عالم جسم ظاهر شود و چون در عالم مکافات نیکان را باعلی علیین و منزل علیین
برم و بدان را بسعیر و اسفل السافلین اندازم شما را تعجب نباید چرا که این عداوتهای باطنی
بواسطه جسم بظهور رسانید و بعضی را عزت و بعضی را عقوبت کنم شما تعجب خواهید کرد
ملائکه را رحم بحال مظلومان آمده عرض کردند که پروردگارا اتجعل فیها من یفسد فیها
و یسفک الدماء یعنی خداوندا آیا از عالم روح بعالم جسم میبری و تصرف بقالب میدهی
کسی را که فساد کند در زمین و خون مظلومان ریزد آیا چگونه روا است که چنین ظلمی
از ظالمان بمظلومان واقع شود هر چند ما میدانیم که افعال تو محض حکمت است و عدالت
از تو قدرت تو یکسر مو ظلم و ستم نیست و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک و حال آنکه بعلاوه
اینکه میدانیم که افعال تو محض حکمت است ترا منزه میدانیم ذات ترا از صفات ذمیمه که ظلم
و مانند آن باشد و مقدس میدانیم ترا از ضعیف میل کردن که دیگری را بر دیگری تسلط
دهی و اختیار فعل بدست آن نباشد و از او مواخذه کنی و ترا از جمیع صفات ذمیمه منزه
و مقدس میدانیم و چون ملائکه از حقیقت حال آگاه نبودند و اقرار کردند که افعال خالق
عالم محض حکمت و مصلحت است حق تعالی با ایشان فرمود که انی اعلم ما لا تعلمون یعنی من میدانم
در باب این جسم خاصیتی چند که در این ماده آفریدم و آن خاصیتها را شما نمیدانید بر قبیل

دانستن کسی مزاج سرکه و مزاج شیره را و طبیب حاذق سکنجبین بسازد و آنکه از مزاج
سکنجبین واقف نیست تعجب میکند و میکوید که این دو جسم صفرا اور را کر داخل هم مکنی
عین صفرا میشود و آن طبیب میکوید این ممتزج و امتزاج این معتدل عین اعتدال و نافع
صفراست و آن جاهل بسیار استبعاد میکند تا وقتی که از خوردن سکنجبین فایده حاصل
کند آن وقت اقرار میکند بمصلحت او خلاصه حق تعالی ملائکه را اعلام نمود و امر فرمود که خاک
از زمین جمع و هیئت انسانه از آن خاک مصور شد و صورتی در نهایت خوبی و حسن و لطافت
و ما فوق آن متصور نیست ساخته شد پس خطاب الهی رسید که ای ملائکه این جسم نازنین
و خوش ترکیب را می بینید بجای روح آدم که پدر آدمیانست فریدیم فاذا سویته و نفخت
فیه من روحی فقعوا له ساجدین پس چون اعضای این قالب را درست اندام کردم و روح
مجرد را که قبل از این افریده بودم متصرف و تسلط بر این قالب آدم پس بجای عظمت و جلال
و قدرت من و لطف و شفقتی که در باره این مخلوق خود دارم سجده کنید و همگی یکبار
بسجده بیفتید پس چون این خطاب بملائکه رسید همه کفتند سمعنا و اطعنا یعنی شنیدیم
و اطاعت میکنیم اما ابلیس ملعون که بغایت نامش از زیل است و از زمره جنیان بود در
خواهش کرده بود که در زمره ملائکه باشد و حق تعالی او را در صف ملائکه جا داده بود
و عبادت بسیار میکرد و در ظاهر عبادتش از همه بیشتر بود اما در باطن از خود راضی بود
که این همه عبادت میکند و باین سبب عجب داشت و خود را بهتر از ملائکه میدانست و بعمل خود
مغرور بود و خبر از این نداشت که در عبادت اخلاص در کار است هرچند حق تعالی بملائکه
تعلیم داده بود که باید عبادت خالص از برای من باشد و بعمل خود مغرور نباشید چرا که توفیق

طاعت و اسباب عبادت از جانب منست و هرچند کسی عبادت کند هیچ کاری نکرده است
چرا که اصل کار اسباب است نه کار کر چنانکه معلوم است که اگر کسی و قوف از نجاری داشته باشد
اما اره و تیشه نداشته باشد هرگز نمیتواند درخت را ببرد خلاصه ابلیس ملعون عجب
داشت و هیچ عمل او مقبول نبود چرا که عمل بی اخلاص قبول نیست خلاصه چون قالب ساخته
شد خطاب الهی رسید که ای آدم روح حضرت آدم کفت ای خدای من خطاب الهی رسید که
این قالب را که می بینی این را بتصرف تو میدهم و هر خواهشی که داری از این قالب بعمل
آید و اختیار این جسم را بتو میدهم تا فلان مدت در تصرف تو است پس اگر شرط میکنی
که آنچه نیکی و طاعت و عبادت بجا آوری و آنچه بدی و عصیان و معصیت است ترک کنی
و بشرط خود وفا خواهی کرد این را قبول کن و اگر خواطر جمع نیستی و نمیتوانی این امانت را
نگهداری قبول مکن ای آدم من باسمانها و زمینها و کوهها تکلیف کردم که ایشان را جسمی
عطا کنم و آن جسم بفرمان آنها باشد و تکلیف بآنها وارد شوند و آن جسم را بایشان
بسپارم ایشان ترسیدند و قبول نکردند و الحال ترا تکلیف میکنم که اگر بالقوه بردارد
این بار کران را دری این قالب را قبول کن و اگر بالقوه نداری قبول مکن و بدان قالب باعث
نجات و هلاک هر دو میتواند شد یعنی هرگاه باین قالب طاعت امر من کردی و آنچه
هرچه کفتم ببینی و باکوش هرچه کفتم بشنوی شنیدی و بازاین هرچه کفتم بکوی کفتی
آن وقت امانت مرا مراعات کرده و لایق رحمت من خواهی شد و اگر عنان اختیار بدست
خواهش نفس خود دادی و هرچه کفتم مکن کردی و هرچه کفتم بکن نکردی ترا عقوبت و عذاب
خواهم کرد ای آدم جای مطیعان و نیکان در بهشت اعلا است و جای عاصیان و بدکاران

در جهنم اسفل ستائی آدم اگر بالقوه داری قبول کن واگر نه ترک کن حضرت آدم عرض کرد که
خدایا قبول کردم و عهد کردم که اطاعت کنم و معصیت نکنم و این بار امانت را بر دوش خود
میکشم و ممنون لطف و کرم تو هستم که این بار منت را بر دوش من میگذاری و با تو عهد
کردم که امانت ترا رعایت کنم خلاصه چون آدم عهد کرد و پیمان بسته شد خطاب الهی رسید
که ای آدم تصرف کن در قالب خود آدم عرض کرد که خدایا تصرف من چگونه است مرا تعلیم ده خطاب
الهی رسید که اراده کن که این قالب حرکت کند و از جا برخیزد پس چون آدم اراده کرد
که آن قالب حرکت کند ناگاه دید که آن قالب حرکت کرد و نشست و عطسه کرد آدم خواست که حمد
کند تا اراده کرد که حمد کند زبان در دهان آن قالب بصدا آمد و گفت الحمد لله رب العالمین
خطاب الهی رسید که یرحمک الله ای آدم یعنی خدای تو ترا رحمت کند و فرزندان ترا رحمت کند
پس اول سخنی که بر زبان حضرت آدم جاری شد حمد خدا بود و اول سخنی که خدای تو با آدم
خطاب فرمود رحمت بود و از این جهت سنت است بر فرزندان آدم که چون عطسه کنند
بگویند الحمد لله رب العالمین حمدا کثیرا کما هو اهله و صلی الله علی محمد و آله و سلم و از حضرت
امام جعفر صادق در اصول کافی روایت شده است که هر که بعد از عطسه کردن این حمد
و صلوات را بگوید بیرون می آید از دماغ چپ او مرغی که کوچکتر از مرغ مگس و بزرگتر
پشه و پرواز میکند تا بزیر عرش برسد و تا روز قیامت از برای او طلب آمرزش کنند
و سنت است که حاضران در جواب او بگویند یرحمک الله و او در جواب ایشان بگوید یغفر الله
لکم و یرحمکم خلاصه چون حضرت آدم عطسه زد و بزبانش حمد خدا بجا آورد ملائکه از مشاهده
این امر تعجب کردند فقعوا له ساجدین یعنی ملائکه همه یکبار بدرگاه خدا بسجده افتادند

و تعظیم و تقدیس خداوند عالمیان کردند و حدیث وارد شده است که ملائکه هر یک بعبادتی
مشغول میباشند سوای آن ملک دیگر باین نحو که یک صف ملائکه همه ایستاده بعبادت مشغول
است و هرگز رکوع و سجود نکرده اند و بعضی همیشه برکوع میباشند و هرگز بسجده نرفته اند
و بپا نمی ایستند و بعضی همیشه در سجده میباشند و هرگز بپا نمی ایستند و رکوع نمیکنند
و هیچیک از ملائکه بشغل یکدیگر مشغول نمیشوند و حضرت فرمود که مانند حواس انسان
که هر حاسه مشغول عملی است و هرگز بآن حاسه دیگر رجوع ندارد مانند گوش بشنیدن
مشغول است و بدیدن و بوئیدن رجوع ندارد و چشم بدیدن مشغول است و ببوئیدن رجوع
ندارد و دماغ ببوئیدن مشغول است و بدیدن و شنیدن رجوع ندارد پس ملائکه که رکوع
کنند که ایشان بسجود رجوعی ندارند و آنها که در سجودند هرگز بقیام و غیره رجوعی ندارند و
بآن شغل که مشغولند مطلق ملال و خستگی ندارند مثل اینکه چشم و گوش و دماغ هرگز
از دیدن و شنیدن و بوئیدن خستگی ندارند و انسان که اشرف از ملائکه است همین
سبب است که در عبادت هم قیام و هم رکوع و هم سجود بجا می آورد با وجود یکه قوت غضب
شهوت نیز دارد و از عبادات محض آفریده نشده است و ملائکه از عبادت محض آفریده
شده است خلاصه چون خالق عالم امر کرد بملائکه که سجده برای عظمت و جلال خدا کنند بسبب
این خلقت عجیب و غریب که خلق کرده است پس آن ملائکه که سجده کنندگان بودند آنها که ایستاده
بودند و آنها که در رکوع بودند همه یکبار بدرگاه خدا بسجده افتادند و آن ملائکه که
مدام در سجده بودند بامر خدا سر از سجده برداشتند و ماندند که آرام گرفتند و دوباره باتفاق
سایر ملائکه بسجده افتادند و علامت فعل ایشان اینست که مکلفان در هر رکعتی دو سجده

میکنند و سجدهٔ اول بمعنای اینست که ما را خدای تعالی برای سجده و تعظیم آفریده است و دائم
بر این حال خواهیم بود و سر بر داشتن از سجدهٔ اول بمعنای موجود شدن قالب است و سجدهٔ
دوم ترک قالب و سجدهٔ تعظیم است خلاصه چون همه ملایک بسجده افتادند ابلیس که از
جماعت جن بود و نامش حارث بود و او را خدای تعالی ابلیس نام کرده بود و بسبب اینکه مردم را
حیران میکند و از راه عبادت حق بوادی ضلالت و حیرت برساند آن ملعون سجده نکرد
حق تعالی فرمود که ای ابلیس ما لک الا تکون مع الساجدین یعنی ترا چه شد که سجده نکردی
باتفاق ملائکه ابلیس گفت انا خیر منه من بهتر از آدمم چرا که خلقتنی من نار و خلقته من طین
مرا از آتش صاف خالص آفریدی و او را از گل ظلمانی سرشتی خطاب الهی رسید که ای ملعون
تو مامور شدی سجده کنی ترا چکار باینکه مسجود تو خاک است یا نور ترا مامور کرده اند که عمل
بکنی بهر نحو که فرموده اند عمل بکنی ترا لایق نیست که ایراد بر حکم خلاق خود بیاوری ابلیس گفت
که هر عملی که امر من کنی طاعت خواهم کرد مگر همین که سجده باین جسم ظلمانی کنم حق تعالی فرمود فاخرج
منها فانک رجیم پس بیرون رو از این مکان مقدس که تو از درگاه ما رانده شدی و ان
علیک لعنتی الی یوم الدین بدرستیکه بر تست لعنت من تا روز قیامت یعنی آن روزی
که این آدم را با فرزندان او در یک صحرا جمع کنیم و حساب اعمال ایشان نمایم شیطان که این
سخن شنید گفت خداوندا عبادتها که کرده ام مزد آنها را بمن بده حق تعالی فرمود که مزد آنها را
در دنیا میخواهی یا در آخرت که تمام شدنی ندارد ابلیس گفت نقد را بر نسیه نمیفروشم در همین
دنیا مزد مرا بده حق تعالی فرمود که چه میخواهی مزد عبادتهای خود را ابلیس گفت انظرنی الی یوم
یبعثون یعنی مرا مهلت بده تا روز قیامت که آدم و فرزندان آدم را محشور خواهی کرد خطاب

الهی رسید که ای ابلیس فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی ترا مهلت دادم تا روزی
که عالم تکلیف بانتها برسد و پیغمبران و اوصیای ایشان و شیعیان و مومنان و کافران
همه از دنیا رحلت کنند و نوبت بزمان پیغمبر آخر الزمان جناب محمد برسد و بعد از آن
که آنحضرت از دنیا رحلت کند و اوصیای او نیز از دنیا رحلت کنند مگر آخر ایشان که فرزند
از فرزندان آنحضرت باشد که نام او مهدی آل محمد باشد و از ظلم رعیت غایب شده باشد
پس چون آنحضرت ظاهر شود یوم الوقت المعلوم است تا آن روز ترا مهلت دادم که زنده
باشی و مرگ برای تو نباشد و آن روز تو بدست آنحضرت بجهنم واصل شوی ابلیس گفت
پروردگارا مرا بفرزندان آدم تسلط بده که ایشان را از راه ببرم بنحویکه من ایشان را ببینم
و ایشان مرا نه بینند خطاب الهی رسید که ای ملعون ترا تسلط دادم هر چه خواهی بکن
ابلیس گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین یعنی قسم بعزت تو که تمام فرزندان آدم را گمراه
خواهم کرد الا عبادک منهم المخلصین مگر بندگان تو که خالص کرده باشند طاعت خود را
حق تعالی فرمود ای ملعون ان عبادی لیس لک علیهم سلطان یعنی بدرستیکه ترا بر بندگان
من تسلطی نیست و نمیتوانی ایشان را از راه حق بیرون بری الا من اتبعک من الغاوین
مگر کسیکه پیروی تو کنند از گمراهان ابلیس گفت که پروردگارا فبما اغویتنی لاقعدن لهم
صراطک المستقیم یعنی بسبب اینکه مرا بجهت ایشان از درگاه رحمت خود راندی من هم بر سر
ایشان می نشینم در راه راست را بر ایشان می بندم که اطاعت امر تو نکنند ثم لآتینهم من بین
ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم یعنی بعد از آن از پیش روی ایشان خواهم آمد که راه ایشان را
بزنم پس اگر عاجز شدم از جانب راست ایشان خواهم آمد که ایشان را گمراه کنم بطریقیکه مرا

دوست خود پندارند و ایشان را نعمتی کنم بطریقیکه مراد دوست دارند و بسبب دوستی ایشان گمان
کنند و اعمال بد ایشان را بنظر ایشان مجددی جلوه دهم که ایشان بر گناهان خود فخر کنند و
ذوق و شادی کنند مانند این حال در میان جهال متداول است هم چنانچه خود میگوید
کردیدی که چگونه عاجز شد که زبانش در جواب من حرکت نداشت و این بیچاره از زدن
و نخش دادن شان خود میداند و بخود میبالد و فخر میکند و هم چنین اگر کسی شعر جدیدی
یا قصیده باطلی یا نظم هرزه یا هجو مومنی یا مدح بدبختی کند یا اعانت ظالمی کند یا پای بر ظلمی
نهد فخر میکند که دیدی چگونه آنکس را عاجز کردم و چگونه دستش را شکستم و از این مقوله
سخنان میگوید که ملائکه از سخنان او باو لعنت میکنند و هم چنین هرگاه احمقی مومنی را بجرم
زدن یا بشعر گفتن هجو کند آن سخن را که گفته و آن شعر را که گفته بر رفقای خود بیان میکند
و فخر میکند که ببینید که چگونه سخنی بفلان کس گفتم که جواب نداشت یا به بین چه شعری در هجو
فلان مومن گفته ام که ما فوق ندارد یا اینکه کسی مال کسی را دزدیده یا نظر کردن بنامحرم
یا فعل قبیح و شنیع دیگر فخر میکند که من امروز این قدر را انتفاع کرده ام و این قدر مشغول
شده است ای بدبخت این فخر جا است که تو میکنی و باید که ذره ذره در روز محشر جواب بگوی
و دینار دینار هزار دینار را بصاحبانش رد کنی و انتقام از تو خواهند کشید پس بر ملعونان جهال
این زمان و سایر زمانهای دیگر بر عملهای بد خود فخر کرده اند حتی شمر ذی الجوشن علیه اللعن
والعذاب در وقتی که سر مبارک جناب سید الشهدا را بر سر نیزه مقابل کرده و بلند کرد بجانب
لشکر کفار فخر کرد و فخریه اش این بود و باواز بلند گفت الله اکبر تا صدای نحس او را تمام لشکر
شنیدند و فخر کنند که چنین فتحی نمایان و چنین خدمتی بنیان کرده است و بلند فخریه دیگران

ملعون

ملعون وقتی بود که سر مبارک سید الشهدا را بشام سرنگون داخل کرد چون بمجلس نحس یزید
پلید علیه اللعن والعذاب الشدید وارد شد فخریه میخواند و دیگر جزا از آن فخریه اینست که آن
ملعون به یزید پلید گفت املا رکابی فضة او ذهبا قتلت خیر الناس اما و ابا یعنی
کن رکاب مرا از طلا و نقره چرا که کشتم کسیرا که بهتر است از همه مردمان از حیثیت پدر و مادر
باین معنی که فخریه میکرد آن ملعون ای یزید رکاب من بزیر طلا و نقره غرق شود جا دارد
و چرا که کسی را برای خاطر تو کشته ام که مادرش دختر پیغمبر آخر الزمان است و پدرش امیر مومنان است
ای یزید کشته ام شاهنشهی را که از ازل تا روز محشر مثل او و اندر نجابت کس نباشد در
جهان از پدر فرزند شاه لافتی خیر البشر هم ز مادر دختر پیغمبر آخر زمان در شجاعت
از عرب هرگز کسی چون او نبود در سخاوت صد چه حاتم بر در او میزبان در فصاحت
ناطق تاویل آیات عتیق در صباحت مطلع شمس بساط قدسیان تشنه لب در خاک و خون
در زمین کربلا دل بجرئت در غم طفلان بچشم خون فشان سر نهاده در تقدیر داد
ذکر دعا عفو ام رزش طلب کرد از برای شیعیان کرد دل سنگ اندر انجا بود زین غم هیچ شد
آب هرگه دیگر بود میدادش در آن ساعت امان من برای خاطر دلجوی احسان تو
چشمه خون از گلوی تشنه اش کردم روان این چنین فتحی نمایان و زین سان خدمتی
نه کسی کرده و نخواهد کرد از خلق جهان فخر این بس که خوشنودی تو از من ای یزید
تا ابد دارم چه پروایم بود از دیگران ای محبان حسین ای شیعیان جان نثار خاک غم بر سر
کنید از ماتم آن فرقان این چه ظلم بر حساب است ای محبان حسین چون تو این بشنید این
حرف از زبان دشمنان میکند نامرد ملعون شهسوار دین جلا شهید بعد از آن

فرزند کو یلد بر برزک عاصیان چون تواند جان بگنجد در جسد زین ماجرا شد نفس تنگ
از غم سوز شه لب تشنگان کو عزیزان فاطمه تا جامه بشکافند ز تن کو بیم تا کشد از سینه
ناله و فغان ساقی کوثر ببیند تشنه فرزند خویش ذوالفقار خونفشان سازد نشانه
دشمنان مرغ و ماهی از غم او دیده گریان روز و شب نه زمین خالی ز ماتم مانده و نه اسمان
یکشبی اندر ثریا شدم اندر طواف مختلف دیدم اساس بدر تختم کهکشان را
گفتم ای مهر چه دایم بر فلک گاه غم بر رخ کشی با چهره آتش فشان گفت از مهر شهید کربلا
یعنی حسین خاک غم با کاه غم بر سر کنم در اسمان رو بیدار اسمان کردم از و کردم سوال
گفتمش ای بهر چه لاغر میشوی در اسمان چون ارغوان گفت هر شب چون کنم یاد از دم بدشت
کربلا قبر هفتاد و دو تن بینم بخاک غم عیان در میان خون حسین تشنه لب غلطان بخاک
میگدازم تا بجدی کز نظر کردم نهان صبح چون شد آفتاب از مشرق غم سر کشید سر برهنه
دیده گریان با رخ آتش نشان گفتمش تا حسرت گو وز چه داری سوز غم گفت چون باشد
مرا آرام از این پس در جهان تاج فرق من بخاک کربلا افتاده است سر برهنه بی سر
سامان شدم در اسمان در زمین هر که نظر سازم بدشت کربلا روی دنیا از حرارت
میشود آتش نشان شد ثابت کر ما که بینی جمله از سوز منست جمع از صد حزن و سوز سینه ام
سازم عیان ای محبان حسین ایا در این سوز عزا چون تواند ارام بگرفتن خصوص شیعیان
رو بصحرا کن برو بر دشت صحرای ختن تا ببینی جمع در صحرا یکجا اهوان سر نهاده بر سر
هم زاری میکنند از برای ماتم آه شه لب تشنگان از کبوترهای چاهی کن تو اغاز ماتم
تا نواها بشنوی با نوحه و اه و فغان بلبلان در بوستان ماتم گرفته صد هزار طوطیان

دیده گریان از غم لب تشنگان الا لعنة الله علی القوم الظالمین خلاصه ابلیس ملعون قسم
یاد کرد که خداوندا چنان فرزندان ادم را از راه ببرم که هر عمل بد کنند در نظر ایشان
جلوه کند و زینت دهم برای ایشان عملهای بد ایشان را ولا تجد اکثرهم شاکرین و نخواهی
یافت بیشتر ایشان را شکر کنار نده یعنی مؤمنان خالص و شیعیان اثنی عشریه اند که خواهند
بود پس ابلیس ملعون گفت پروردگارا لاضلنهم هر اینه گمراه خواهم کرد ایشان را ولامنینهم
هر اینه بارزوها خواهم افکند ولامرنهم و هر اینه امر بدی خواهم کرد ایشان را فلیبتکن
اذان الانعام پس هر اینه خواهند برید گوشهای چهارپایان را واین ایه شریفه دلالت کند
که هر کس گوش حیوانی را ببرد البته شیطان ملعون او را بدام حیله و تزویر خود انداخته است
وامی بحال کسی که گوش و دماغ اهل ایمان را ببرد و چشم اهل ایمان را بیرون نماید و بروی
حکم خدا و رسول خلاصه شیطان گفت ولامرنهم و بان ایشان را با امید بدی خواهم افکند
فلیغیرن خلق الله پس هر اینه ایشان تغییر خواهند داد افرینش خدا را واین ایه شریفه دلالت
میکند هر کس تغییر خلقت داده است چرا که خدای تعالی خلقها را نیکو خلق کرده و انسان که
همین تابع شهوت و غضب میشود کج خلق میشود چنانکه در باب عالم روح در بحث لشکر
عقل ذکر شد که صبر از لشکر عقل است و غضب از لشکر جهل پس هر کس که تابع عقل شود غضب
نخواهد کرد و حرکتهای بیجا نخواهد کرد پس معلوم است که غضب از جهل است چرا که پشیمان شدن
از عقل است و کسیکه غضب میکند در حال غضب مانند دیوانه است و از عقل بیکار چنانکه
سؤال کرد شخصی از جناب امیرالمؤمنین از غضب حضرت فرمود که اولها جنون و اخرها ندم
یعنی اول غضب دیوانگی است و اخر آن پشیمانی است پس معلوم است که در حال غضب عقل نیست

وجهل است و حق تعالی تکلیف بر بندگان در عالم روح کرد که تابع عقل شوند پس هرگاه که تابع عقل
نشوند و تابع جهل شوند آن خلقتی که خدای تعالی است تغییر داده اند یعنی ایشانرا بصفت عقل
خواسته بصفت جهل در هم چنین سایر افعال مثل اینکه حق تعالی در عالم روح بمکلفان فرمود
که اعضا و جوارح که بشما عطا کنم هر یکی امانتی است و باید امانت مراعات نکنید مثل اینکه دل
شما محل اخلاص و محبت من و محبت محمد و آل محمد باشد چون ابلیس ملعون شرط کرد که ذریه
آدم را از جاده حق بیرون برم حق تعالی فرمود که ای ابلیس هر کس که از فرزندان آدم که در
عالم تکلیف بواسطه پیغمبران و پیشوایان اطاعت من نکرد و اطاعت تو کرد و سخن پیغمبرانرا
نشنید [illegible] ایام و شناسانیدم و دانست که تو دشمن فرزندان آدمی و بعد از آن دلیلها
واضح [illegible] نهای ساطع الطاعت تو کرد و متابعت تو کرد تو او را بدام تزویر و حیله خودی
[illegible] و آن طایفه که پیروی تو کنند لشکر تو میباشند و من ترا و پیروی ترا بجهنم واصل
خواهم کرد و تو در [illegible] های ایشان و در مالها و فرزندانهای شریکی و شارکهم فی الاموال
والاولاد در شراکت با ایشان کن در مالها و فرزندانهای ایشان وعدهم و ایشانرا وعده
فریب [illegible] ایشانرا بدام خود بیاور که حجت من بر ایشان تمام شده است ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان [illegible] که ترا تسلط بر بندگان من نیست و معنی [illegible] که هر جا
که [illegible] عالم امر کرده باشد بجا بیاورند و در هر جا که فرموده است در آنجا باشی
باید [illegible] نشوی و از هر جا که ترا نهی کرده است باید [illegible] در آنجا نباشی چنانچه
ابوذر رضی الله عنه از جناب رسول الله مسئلت کرد که فدای تو شوم یا رسول الله مرا موعظه کن حضرت
فرمود که اعبد ربک کانک تراه یعنی بندگی کن پروردگار خود را چنین که او را می بینی فانک ان لم

تراه فانه یراک چرا که هر چند تو خدا را نه بینی و خدا جسم نیست که دیده شود ولکن خدا ترا
می بیند و ابوذر عرض کرد که یا رسول الله تقوی چیست حضرت فرمود که التقوی ان لا
یراک الله حیث نهاک ولا یفقدک حیث امرک در هر جای که ترا نهی کرده است و همیشه ترا ببیند
در هر جای که ترا امر کرده است آنجا باشی پس حق تعالی با ابلیس ملعون فرمود که ترا بر بندگان
من تسلطی نیست الا من اتبعک من الغاوین مگر کسی که پیروی تو کند از گمراهان وان
جهنم لموعدهم اجمعین و بدرستیکه جهنم وعده گاه ایشانست که همگی را بجهنم خواهند رفت
لها سبعة ابواب و جهنم را هفت در است لکل باب منهم جزء مقسوم و از برای هر دری
گروهی از ایشان معین شده اند که از آن در داخل جهنم خواهند شد و بعد از آن حق
امر فرمود بحضرت آدم که ای آدم تسبیح و تقدیس من بکن و مرا منزه از صفات نقص دان
و در عالم روح بحضرت آدم تعلیم داده بود از حقیقت اشیا همه را آدم تعلیم داشت و آخوند ملا
محسن فیض علیه الرحمه در تفسیر خود فرموده است که حق تعالی حضرت آدم را در بهشت عرش خلق
کرد و حوا را در کنار آدم در طرف چپ آن از بقیه گل آدم خلق کرد و اشیائی که در عالم امکان
وجود بهم رسانیده بود همه را بملائکه عیان کرد چنانکه حق تعالی فرموده است که و علم آدم الاسماء
کلها ثم عرضهم علی الملائکة یعنی چون حق تعالی فرموده است حقیقت هر چیز را بحضرت آدم تعلیم
فرمود بعد از آن که آدم را بعالم اجسام منقلب ساخت و روح آدم را [illegible] بکرد حقیقت
آن اشیا را بملائکه عیان کرد فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین و بعد از آن فرمود
که ای ملائکه مرا خبر دار کنید بحقیقت این اشیا که اگر ادعای علم کنید ملائکه گفتند سبحانک
لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم خداوندا ترا از صفات نقص منزه میدانیم خدایا [illegible]

ما را تعلیم ندادی نمیدانیم بدرستیکه توئی دانا و توانای درست کردار که علم هرچیز را بهم لایق است
عطا کنی و هرکس را لایق هرچه میکنی موافق حال اوست پس ما لایق دانستن حقیقت اشیا
نبودیم و اگر ما را لایق دیده بودی بالایق کیفیت بودی تعلیم داده بودی حق تعالی فرمود که لایق
علم بحال هرچیزی و لایق بعلم و خاصیت هرچیزی که جامعیت کمال دارد همین مخلوق است
که جسم ظلمانی را باد عطا کرده ام و قدرت کامله خود را بوجود او بشما ظاهر کردم بعد از آن
بحضرت آدم خطاب فرمود که یا آدم انبئهم باسمائهم یعنی ای آدم خبر ده بملائکه از حقیقت
و ماهیت و صفات هرچیزی از محسوسات و معقولات عالم امکان پس حضرت آدم حقیقت
هرچیز را با صفات و خاصیت هرچیزی از جزئیات و کلیات عالم بملائکه خبر داد بنحویکه
ملائکه را از علم و کمالات آدم در تعجب آمد و قدرت کامله خدا را بطریق وجدان یافتند فلما
انبأهم باسمائهم یعنی حضرت آدم از حقیقت و خاصیت اشیا را بملائکه خبر داد حق تعالی فرمود الم اقل
لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون یعنی ای ملائکه آیا من بشما
نگفتم که من میدانم خبرهای آسمانها و زمین را که بر شما پنهان است و شما نمیدانستید که این مخلوق
محترم چه قدر قابلیت [illegible] دارد که قابلیت تعلیم حقیقت اشیا میباشد و شما را بالقوه بر شناختن
این همه علم نبود و من میدانم که شما در پنهانهای خود فکر کردید که آیا خلق عجیب و غریب را چه
قابلیت و استعداد است که قابل برداشتن تکلیف و امانت خداست و میدانم که در ظاهر اقرار
داشتید برآنکه آنچه من کرده ام عین حکمت است پس حق تعالی تقرب و احترام حضرت آدم را بملائکه
بیان کرد بطریقی که ملا محسن فیض علیه الرحمه در تفسیر خود فرموده است که حق تعالی فرمود که ای
ملائکه بدانید که خلقت و روح این مخلوق مقرب بجهت این بود که از ذریت او پیغمبر آخر الزمان

بوجود

بوجود بیاید و جناب علی ابن ابیطالب و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام و طریقه بندگی بنحویکه
لایق بندگی در ربوبیت و جلال من باشد نمیتوانند بجا آورند و وجود ممکنات عالم بطفیل
وجود ایشان خلق شده بنحویکه حضرت آدم بشما خبر داده است از جمله حقیقت اشیا علما که حضرت
آدم بملائکه خبر داد ملا فیض رحمه الله در محجة البیضا و علامه حلی رضوان الله در دره نجفیه خود
بیان فرموده اینست که حضرت آدم ملائکه را مخاطب ساخته بعد از حمد و ثنای الهی بجای آورد
و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد بطریقه که خالق عالم بآنحضرت تعلیم نموده بعد از آن فرمود
که ای ملائکه بدانید که خلقت آسمان و زمین برای خلقت وجود محمد و آل محمد بود و چون ایشان
اشرف مخلوقات شدند از جنسیت ارواح و اجساد پس هر روحی که در عالم موجود شده است بطفیل
انتظام عالم است و هر جسمی که در عالم موجود شده است بسبب سکان عالم بسبب بقای وجود ائمه
طاهرین است و این خطبه را در بحث بیان فضایل علی ابن ابیطالب بطریق واضح بیان خواهم
کرد انشاء الله تعالی و حال در خصوص ترتیب حضرت آدم است و منظور تالیف کتاب اگر بیان معالی
حضرت آدم در بیان تمام بطول می انجامد و مقدمه ما اینجاست که چون خالق عالم ملائکه را
از معرفت شان حضرت آدم عاجز کرد بعد از آن حوا صلوات الله علیها را آفرید و حسن و صباحت
و جمال بر حوا عطا فرمود که حضرت آدم مفتون حوا شد و بعد از خلقت حوا خطاب الهی که ای آدم
تو بنده منی و این کنیز منست و این محبوبه را برای تو آفریدم که مونس تو باشد و دل تو بمعاشرت
این محبوبه تسلی باشد پس او را از من بطلب که او را بتو عقد کنم حضرت آدم عرض کرد که خدایا
تو مرا از نبوده آفریدی و تاج بشریت بر سر من نهادی و از علوم غریبه و حقایق عجیبه الهی
دادی اکنون مرا بنعمت دیگر متنعم سازی از لطف و رحمت تو بعید نیست خطاب الهی

رسید که ای آدم عقد کنیز من مخدرات بصداقی که بازاء آن عقد کنی آدم عرض کرد که خدایا
من مطلع نیستم که صداق کنیز تو چیست خطاب الهی رسید که صداق کنیز من اینست که بگوئی
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا ولی الله
ووصی رسول الله پس آدم این شهادتین را ادا نمود وحق تعالی جبرئیل ومیکائیل واسرافیل
وعزرائیل همه را گواه گرفت در عقد وخطبه عقد ایجاد فرمود باین طریق که از احادیث حبا
اهل بیت علیهم السلام مرویست وآن خطبه مشهوراست بخطبه آدم وآن اینست که ملائکه از
حضرت آدم وحوا شنیدند که آواز آمد که بسم الله الرحمن الرحیم الحمد ثنائی یعنی حمدی که
ابتدای ایجاد عالم تا با انتهای آن از زبان هر حامدی بیرون آمده وخواهد آمد ثنای منست
والبهاء ذات منست والکبریاء ردائی وبزرگواری عین ذات من است والخلق کلهم عبیدی وامائی
وتمام خلق بندگان وکنیزان منست والرسل اولیائی وپیغمبران پیشوایان خلقند از جانب من
ومحمد حبیبی ورسولی وجناب محمد دوست وپیغمبر منست وعلی امامی وعلی ابن ابی طالب پیشوای
خلق منست از جانب من والائمة امنائی ودوازده امام که جانشین وامینان من خواهند بود
در خزانه امانت وهدایتنا اشهدوا یا ملائکتی وسکان سبع سمواتی وارضی یعنی بدانید ای ملائکه من وای
ساکنان هفت آسمان وزمین قدرتی زوجت بین الاشیاء لیستدلوا بها علی وحدانیتی یعنی که
من تزویج کرده‌ام میانه هر چیزی که از هر صنفی جفت جفت آفریدم تا اینکه پی برند بیگانگی
یکتائی من وبدانید که مرا شریکی نیست ومن خالق هستم وایشان مخلوق وبدانید که همه جفت‌ها را
ایشان را آفریدم اشهدوا یا ملائکتی گواه باشید ای ملائکه من که تزوجت بدیع فطرتی وصنیع قدرتی
آدم حوا امتی بدرستیکه من تزویج کردم آدم وحوا را که ابتدای خلق عالم واصل جمیع پیغمبران وامم بجا

به علی صداق تسبیحی وتنزیهی وتمجیدی وصداق ایشان را قرار داده‌ام که مرا بپاکی یاد
کنند ومنزه بدانند مرا از صفات نقص وخالص دانند ذات مرا از احتیاج ذات وصفاتی وحمد
مرا بجا آورند ومرا بزرگوار بدانند بشهادة ان لا اله الا انا بشهادت اینکه نیست هیچ معبودی
بحق مگر من یا آدم وحوا ادخلا الجنة داخل شوید در این بهشتی که من برای شما ایجاد کرده‌ام
وکلا من ثمرها وبخورید از میوه‌های که من برای شما آفریدم ولا تقربا هذه الشجرة ونزدیک
درخت گندم مروید واز میوه آن درخت مخورید که هر گاه از آن میوه بخورید فتکونا من الظالمین
آن وقت از ستمکاران خواهید شد والسلام علیکما ورحمتی وبرکتی وسلام ورحمت وبرکت
من بر شما باد ای آدم وای حوا والحمد لله رب العالمین وحمد مخصوص خداوندیست که پروردگار
عالمیانست بعد از آن حق تعالی خطاب فرمود که ای بنده من آدم بدانکه این محبوبه دلخواه واین
انیسه حورا یعنی حضرت حوا که کنیز منست بعقد تو میدهم که از او بهره ولذت ببری وبوصال او
تو شادمان شوی بمقابل صداقی که آن ده صلوات بر محمد وآل محمد باین نحو که بصداق حوا
ده مرتبه بگوئی اللهم صل علی محمد وآل محمد حضرت آدم عرض کرد که خداوندا قبول دارم پس خطاب
الهی رسید که زوجتک امتی حواء علی صداق المعین یعنی تزویج وعقد تو دادم کنیز خود حوا را
بنابر صداقی که معین شده است در میان من وتو که آن ده صلوات است آدم هم در جواب بلا فاصله گفت
که قبلت التزویج لنفسی علی الصداق المذکور یعنی قبول کردم تزویج حوا را برای خودم بنابرهمین
صداقی که گفته شد یعنی ده صلوات بعد از آن خطاب الهی رسید که یا آدم ویا حوا یعنی ای آدم وای حوا
ادخلا الجنة داخل بهشت شوید آن بهشتی که من برای شما آفریدم پس حضرت آدم عرض کرد که
خداوندا حبیبه من که کنیز تست او را بمن عطا فرمودی تمنا دارم که او را مشاهده کنم

وادم چرا که دلم مفتون و پای بست او شد و بسیار آرزو دارم که او را مشاهده کنم خطاب الهی رسید
که ای آدم مرخصی که او را مشاهده کنی برخیز و بنزدیک او برو و او را بخاطر جمعی مشاهده کن و از
وصلت او آرام بگیر بدانکه من اسباب تمام عالم را بسبب بقای وجود تو آفریده‌ام و وجود ترا
بطفیل وجود جناب محمد آفریده‌ام و حوا را نیز بجهة تو زنانه فرموده‌ام که تو با او محبت بداری و او را
تو خواهم کرد در وقتیکه با او هم صحبت شوی طریقهٔ مصاحبت را و طریقهٔ ازدواج و مواصلت را
بتو الهام خواهم کرد تا دل تو تسلی شود و دل او بتو تسلی شود و میانهٔ شما مودت و الفت و محبت
قرار داده کرده‌ام بنحویکه دلت از وصال او شادمان شود و دل او نیز بوصال تو خرم شود
و چشم تو بجمال او و چشم او بجمال تو روشن شود و از شما نسلها و اولادها بهم رسد و تا روی زمین از ذکر
نام من تسکین شود و اولاد تو مرا عبادت کنند و از عبادت من در دنیا و آخرت خیر
ببرند و دماغ شیطان بخاک مالیده شود و لذتها و نعمتها در میان اولاد شما بهم رسد
و عشق و خواهش در میان زن و شوهر قرار داده کنم و زنان را در نظر شوهر زینت دهم و مال
و اولاد و زراعت و حیوانات و طلا و نقره را برای ایشان خلق کنم و بایشان زینت دهم و هم
این معنی ... در قرآن مجید فرموده است که زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین
والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث یعنی خدای تعالی زینت
داده است برای مردمان دوستی و خواهشها را از زنان و فرزندان و طلا و نقره و اسبان
و چهارپایان و زراعت ذلک متاع الحیوة یعنی اینها بهره زندگی دنیاست والله عنده حسن المآب
یعنی نزد خدای تعالی است مکان نیکوی برای بازگشتن مؤمنان در آخرت خلاصه خدای تعالی تمام
امورات آینده عالم را در باب مواصلت زنان او با او اعلام فرمود و چندان تعریف مواصلت

بحضرت

بحضرت آدم منکشف شد که دلش بی طاقت شد و حق تعالی او را امر کرد که برخیز ای آدم و برو
بسوی محبوبه خود حوا که وصال تو با او مبارک باشد و وصال او بتو مبارک باشد بعد از آن
آدم برخاست و بنزد حوا آمد و حوا نیز چنان مشتاق روی آدم شد که نزدیک بود که استقبال
آدم رود اما برای اینکه رحم و محبت و شفقت زیاده از زنان داشته باشند از این
سبب حق تعالی امر کرد که بنزد حوا رود و حوا را نیز الهام نمود که تعظیم آدم کند و طاعت
او کند پس چون آدم بنزد حوا رفت از این سبب باید مردان بطلب زنان روند
و زنان در پس پردهٔ عصمت نشسته باشند تا اینکه قرب و منزلت در نزد شوهر خود
بهم رسانند خلاصه چون حضرت آدم بنزد حوا آمد حق تعالی الهام نمود که تعظیم آدم کند حضرت
حوا از پیش پای آدم برخاست و حضرت آدم حوا را گرفته در پهلوی خود نشانید خلاصه
آدم از بسکه شوق حوا را داشت دلش بی طاقت شد که روی او را ببیند دست مبارک
خود را دراز کرده پرده حریر بهشت که در صورت حوا حایل بود برداشت چون نظرش
بر آن جمال نورانی و آن چهره رو حلا افتاد عنان طاقتش از دست برفت بیکدیدن
چه بر رویش نظر کرده ز عشق و ... دل آتش اثر کرده چنان ز عشق راه گفتگویش
گم شد ما ... صورت محو رویش چنان زد آتش عشقش بدل جوش که گردش معنی عالم
فراموش رخی دیدش بسی روشن تر از ماه که گفتش فتبارک احسن الله قدی دیدش
چه شمشاد خرامان که از شمشاد برده پا بدامان لبش شکرفشان اندر تبسم
که طوطی داده تعلیم تکلم خلاصه چون حضرت آدم آن صورت زیبا را مشاهده نمود دلش
مایل او گردید و حوا نیز از شوق آدم بیقرار شد و چنان یکدیگر را تنگ در آغوش

کشیدند چنانکه حق تعالی در قران مجید فرموده است که فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت
به یعنی چون حضرت ادم حوا را تنگ در اغوش کشید حوا باری گرفت یعنی حامله شد پس
ایشان دران بهشت میگشتند و عبادت حق تعالی میکردند و حدیث وارد شده است که
طریق اختلاف در باب اینکه ایا کدام بهشت بود که حضرت ادم و حوا را در انجا خلق کرده
و مسکن داد آخوند ملا محسن فیض رحمة الله علیه در تفسیر خود فرموده است که ان بهشت مغرب
بود که در روی زمین است و معصوم هم همان حدیث فرمود که اگر در بهشت اسمان بودند
هرگز ایشان را از انجا بیرون نمیکردند خلاصه چون حضرت ادم و حوا دران مکان معظمه
بعبادت مشغول بودند شیطان ملعون با ایشان حسد برد و عداوتی که داشت زیاده
شد و هرچند فکر کرد که چکار کند که ادم و حوا را از درجه قرب و منزلت بیندازد تا اخر
فکرش براین داشت که چون حق تعالی ادم و حوا را نهی کرده بود که در بقعه منیعه منوره معظمه
که درمیان بهشت واقع بود در انجا داخل نشوند و عبادت نکنند و ان شجره بود که خدای تعالی
ایشان را از تناول میوه ان منع کرده بود در انجا درختی بود که از جمیع میوه ها دران درخت
بود از انگور و انجیر و انار و سیب و به و گندم و سایر میوه ها که در عالم میباشد و حق تعالی منع
کرده بود که ادم و حوا داخل ان بقعه نشوند و از ان درخت میوه نخورند و سایر بقعه ها را حق تعالی
با ایشان مباح کردانیده بود پس چون ابلیس ملعون دید که ادم و حوا از روی تعظیم
و ابتهال و تواضع و تذلل و استکانت عبادت خدا میکردند فکری کرد که باید ایشان را
نصیحت و خیرخواهی از راه بیرون برم و عملی را که خدا ایشان را منع کرده است همان عمل را
با ایشان زینت دهم تا ایشان مرتکب ان عمل شوند شاید که از درجه قرب منزلت بیفتند

ودل

و دل من ساکن شود پس ان ملعون در نزد مار امد و گفت ای مار بلا انکه حق تعالی مرا غضب
کرده است و از درگاه رحمت خود رانده است و ملائکه مرا نمیگذارند که داخل بهشت شوم
و بهشت را سیر کنم اگر مرا در دهان خود جای دهی و داخل بهشت شوی که من در دهان تو
سیر بهشت کنم البته ثواب و اجر در نزد خدای تعالی خواهی داشت مار بر احوال ابلیس رحم امد
و او را در دهان خود جای داد و او داخل بهشت شد پس شیطان ملعون زبان مار را
متحمل کرد که سخن نتوانست گفت و ان ملعون بجای زبان مار بسخن امد و حدیث دیگر
وارد شده است که ابلیس ملعون بشکل مار شد و داخل بهشت شد و این حدیث صحیح تر است
خلاصه ان مار بنزد حوا امد و چون ماری در بهشت بود که با حوا هم سخن و رفیق بود و
دوستی با حوا داشت پس ابلیس ملعون بشکل مار شد و بنزد حوا امد و گفت ای حوا
بلا انکه مکان قرب منزلت و جای رفعت برای عبادت مناسب تر است همان بقعه است که خدای تعالی
شما را نهی کرده است که در انجا نروید هرگاه انجا بروی و عبادت کنی لذت فیض عبادت حاصل
یافت حوا گفت چگونه میتواند شد که خالق و معبود من مرا از داخل شدن دران مکان
نهی کرده باشد و من داخل ان مکان شوم و در انجا عبادت کنم که حضور قلب در انجا هم
باشد ابلیس گفت انچه تو گفتی راست است نا حق تعالی شما را نهی کرده است که در انجا مجاور نشوید
اما اگر انجا را عبادتخانه خود قرار دهی و بعد از عبادت سایر اطراف بهشت سیر کنی حق تعالی
را خوش است و شما را از این مکان منع کرده که مجاور نباشید یا انکه میوه از این درخت نخورید
که ملک باشید اگر نخواهید که انسان باشید ازان بخورید و عبادت بکنید البته شما را
منع نمیکند از داخل شدن در این بقعه و از خوردن میوه این شجره چنانکه حق تعالی میفرماید

که ابلیس ملعون گفت بایشان که یا آدم و یا حوا ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان
تکونا ملکین او تکونا من الخالدین یعنی پروردگار شما شما را نهی نکرده است از داخل
شدن باین درخت مگر آنکه خواهید فرشته باشید یا خواهید که دران بقعه مدام مجاور
باشید وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین و قسم یاد کرد که در نزد ایشان بخدا قسم که من برای
شما از جمله خیر خواهانم فدلیهما بغرور پس ایشان را فریب داد چون حوا این نصایح و دیگر خواهی
را دید نزدیک آن شجره رفت و دران بقعه مشغول عبادت و تسبیح و تهلیل خدا شد و
رقت بسیاری بخود دید و معلوم است که مکانیکه در مقام محمد و آل محمد باشد رقت حاصل
میشود پس چون آدم حوا را دران مکان دید گفت ای حوا چرا اینجا رفتی حوا گفت اگر تو نیز
بیایی و از این شجره تناول کنی و در این مقام عبادت کنی فیض عبادت خواهی برد حضرت
آدم از شوق عبادت دران مقام داخل شد و میوه از آن شجره تناول کرد خطاب الهی رسید
که ای آدم و ای حوا الم انهکما عن تلکما الشجرة واقل لکما ان الشیطان عدو مبین یعنی آیا شما را
نهی نکردم که نزدیک این درخت نروید و آیا بشما نگفتم که شیطان برای شما دشمن است آنگاه
حضرت آدم و حوا از کرده خود پشیمان شدند و گفتند ربنا ظلمنا انفسنا یعنی خدایا
ستم کردیم بنفس خود وان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و اگر تو ما را نیامرزی
و بما رحم نکنی هر آینه ما از جمله زیانکاران خواهیم بود خطاب الهی رسید که ای آدم و ای حوا
بیرون روید از این بهشت و پایین روید بجانب زمین و در روی زمین شیطان و مار
دشمن شما میباشند و شما را در زمین قرار دادیم و بهره زندگانی دادیم چنانکه حق تعالی فرموده
است اهبطوا بعضکم لبعض عدو یعنی پایین روید از بهشت بزمین روید در حالتیکه بعضی

از شما

از شما دشمن بعضی باشید یعنی شیطان و مار دشمنان شما خواهند بود ولکم فی الارض مستقر
ومتاع الی حین و برای شما در زمین جای قرارگاه و بهره ایست تا وقت معین پس حضرت
آدم و حوا از آن مکان بیرون آمدند و لباسهای حریر بهشت از بدنهای ایشان افتاد
چنانکه حق تعالی فرموده است ینزع عنهما لباسهما لیریهما من سوآتهما بیرون کرد شیطان ملعون
از آدم و حوا لباسهای ایشان را تا بنماید بایشان عورت ایشان را باین معنی که محتاج بلباس
شوند و در تحصیل لباس و طعام تصدیع و مشقت کشند و در روز اول بجناب آدم تعلیم
نصیحت فرموده بود ان هذا عدو لک ولزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی یعنی ای آدم
بدرستیکه شیطان دشمن تست و دشمن زوجه تست پس مبادا که شما را بحیله و تزویر از بهشت
بیرون کند که اگر از بهشت بیرون رفتید بمشقت و تصدیع خواهید افتاد و باید
تحصیل خوراک و لباس و جای مسکن برای خود بکنید و اگر در بهشت بمانید مدام در
عیش و عشرت و ناز و نعمت خواهید بود ان لک الا تجوع فیها ولا تعری بدرستیکه تو را
داد برای تو و زوجه تو حوا که در بهشت گرسنه نشوید یعنی محتاج بتحصیل خوراک و لباس
نشوید وانک لا تظمأ فیها ولا تضحی و قرار داد کردیم برای تو و زوجات که در بهشت تشنه
نشوید و سرما و گرما نه بینید و همیشه هوای بهشت معتدل است و دائم در عیش و عشرت
خواهید بود چون این عهد را از آدم گرفته بود و آدم در وقت وسوسه و فریب شیطان
که حوا را فریب داده بود و حوا دران بقعه [illegible] رفته بود و آدم نیز دران بقعه مبارکه
آمد آن عهد و پیمان را که خدای تعالی در باب شیطان از آدم گرفته بود فراموش کرد حق تعالی
فرموده است که ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی یعنی بدرستیکه عهد و پیمان از آدم گرفتیم

پیش از انکه شیطان او را فریب دهد پس ادم فراموش کرد ان پیمان را که از او گرفته بودیم
یعنی ادم را در خاطرش نمانده بود که ما او را تعلیم دادیم که شیطان دشمن تست و ترا فریب
میدهد مبادا فریب او را بخوری پس چون سهو و نسیان لازم انسان افتاده است که
السهو والنسیان کالطبیعة الانسان یعنی سهو و نسیان مانند جبلتی است که در انسان
سرشته شده است از این سبب ادم غافل شد بوسوسه شیطان تمنا کرد که ندانست که فریب
و بدتر خواهد شد و اگر بگوییم که بخاطر حضرت ادم خطور کرده بود که شیطان فریب میدهد
فریب او را نمیخورد چنانکه حق تعم فرموده است ولم نجد له عزما یعنی در خوردن گندم و داخل
شدن دران بقعه مبارکه از فریب و تزویر شیطان اگاه نبود چنانکه حدیث وارد شده است
که حضرت ادم هرگز این گمان نمیکرد که کسی خدا را قسم بدروغ یاد کند و هرگز شیطان لعین
پیش از این کسی خدا را بازی نداده بود اگر نه این بود که ادم این گمان داشت که کسی قسم بدروغ
نمیخورد هرگز فریب نمیخورد خلاصه خطاب الهی رسید که ای ادم و حوا بیرون روید از بهشت و
تحصیل خوراک و لباس برای خود بکنید حضرت ادم بامر حق تعم ازان مکان مقدس بیرون
امد پس چون دید که لباسهای بهشت از بدن او ریخت ادم از خجالت پروردگار و پشیمانی و
ندامت کردار خود هر دو دست مبارک خود را بر سر زد و حدیث وارد شده است که یکی از
علمای یهود از معصوم پرسید که سبب چیست که باید در غسل تمام اعضا شسته شود و در وضو
مواضع معینه شسته شود و مسح بر پیش سر و پشت قدمها کشیده شود حضرت فرموده اند
که چون ادم گندم خورد لباسهای بهشت از بدن مبارک او ریخت ان حضرت خجالت زده
شد و از راه خجالت دست بر سر خود زد پس چون خواست که بعبادت مشغول شود خطاب

الهی رسید که ای ادم بدانکه تو باید بمحل قرب بیایی و تقرب بدرگاه ما بجویی و چون از تو
ترک اولی صادر شده است الحال وضو بساز و مشغول عبادت شو و حق تعم اعلام کرد با ادم
که دهان خود را بشوی و مضمضه کن که از گندم خورده است و دماغ خود را بشوی و استنشاق
کن که بوی گندم شنیده است و صورت خود را که متوجه گندم شده است و دو دست خود را
از مرفق بشوی که ببوی گندم چیدن حرکت کرده است و سر خود را مسح کن که دست حسرت
و ندامت بر سر زده و پشت پای خود را مسح کن که ببوی درخت رفته پس حضرت ادم
همین وضو ساخت و باولاد او قرار داد شد که در وقت نماز وضو بسازند که رفع حدث
بشود و حدث اثری را گویند که ان اثر مانع است از دخول در عبادت و باید که رفع ان مانع
بکنند تا نماز مباح باشد چرا که در حالت حدث [illegible] نماز و چون رفع
ان مانع بشود نماز مباح و حلال میشود [illegible] و ساختن میشود یا بغسل
پس اگر حدث اصغر باشد رفعش بوضو [illegible] نماز مباح میشود و اگر حدث اکبر باشد
رفعش بغسل میشود و نماز مباح شود و بیان حدث اصغر و اکبر و طریقه وضو و غسل در رساله
هزار مسئله ذکر کرده ام خلاصه چون ادم مامور شد که از بهشت بیرون رود مانند خجالت
زدگان شرمسار با دیده اشکبار از بهشت بیرون امد و از بسکه خجالت پروردگار خود
داشت بفکر حوا نبود و با وجودیکه حوا از طینت حضرت ادم سرشته شده بود و که در عالم
روح نیز با هم همجلیس بود از حسرت و ندامت حوا را فراموش کرده گریه کنان و واویلا
گویان دران بیابان میرفت تا بزمینی رسید که الحال شهر سراندیب است و در انجا خیمه
اباد و مرغزاری پر گیاه دید هر جا با چشم گریان و دل بریان وضو ساخت و مشغول

عبادت شد و بزبان تضرع و نیاز بدرگاه پادشاه بی‌نیاز و خالق چاره‌ساز می نالید
و مانند فواره اشک حسرت از دیده میبارید و میگفت الهی من عاصی روسیاه گردیدم
سیاه است کارم تباه چگونه بطاعت تمنا کنم چگونه سر از شرم بالا کنم کریمی کریمی بکن یا کریم
رحیمی رحیمی ببین زاریم بغیر از تو ای خالق دادرس نباشد مرا هیچ فریادرس مرا
مکر ابلیس اغوا نمود بنزد تو مهجور رسوا نمود در این عیب من از کرم پرده‌پوش
که جز تو نباشد کسی پرده‌پوش خدایا نظر کن باحوال من ببین بر پریشان [illegible] من
که از تخت عزت فتادم بخاک شدم از بدیهای خود شرمناک خلاصه حضرت آدم دران
صحرا مشغول گریه و زاری و بیقراری بود و از جانب حوا نیز از خجالت پروردگار خود از
بهشت بیرون آمده و از یاد آدم در فغفر با گریه و زاری و نوحه و بیقراری راه بیابان
در پیش گرفته و میرفت تا رسید به بیابانی خوش آب و هوا که دران چشمه آب و مرغزاری
دید در همانجا از ان چشمه وضو ساخت و روی نیاز بدرگاه خالق بی‌نیاز کرد و بعبادت
مشغول شد و آن مرغزاری مکانیست که الحال شهر سولاط شده است و چون حوا دران
مرغزار نشسته و خوابید و از تار گیسوی او دران صحرا بر گیاه پیچیده زعفران و دارچینی
و هیل و فلفل دران جزیره بعمل آمده و آن گیاهها بسبب بوی عطر گیسوی حوا گرفته است
راوی گوید که حوا دران مرغزار می نالید و اشک حسرت از دیده میبارید و میگفت
خدایا توی آگاه از حال من عیانست پیش تو احوال من ز فعل بد خود شدم شرمناک
کنون کن ترحم من ای کردگار بدرگاه لطف تو دارم امید نخواهی نمودن مرا ناامید
بود هر کسی را امیدی بکس امیدی من از لطف تو هست بس توی قادر عالم دادرس

مرا زین مصیبت بفریاد رس القصه حوا با دیده گریان و دل بریان شب و روز با ناله
و سوز بدرگاه خدای نالید و مانند ابر بهار اشک حسرت از دیده میبارید و میگفت
ربنا ظلمنا انفسنا یعنی پروردگارا ستم کردیم بجان خود و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن
من الخاسرین و هرگاه ما را نیامرزی و رحم نکنی هر اینه خواهیم بود از زیانکاران خلاصه
حوا با هزاران آه و فغان دران بیابان بسر می برد هر طرف نظر میکرد آدم را نمیدید
آتش بار از جگر داغدار بر میکشید و میگفت کو مونس تنهای من در شب هجران
تا چند کنم ناله درین دشت بیابان یارب تو بکن رحم برین دیده گریان هم جانب من
کن نظری رحمت احسان خلاصه حضرت حوا با دل بریان و دیده گریان دران بیابان
سرگردان ناله و زاری میکرد و از فراق بهشت خون جگر میخورد و حضرت آدم بناله و زاری
میکرد و از فراق بهشت و حرمان رحمت پروردگارش نوحه و بیقراری میکرد ناگاه
روزی آدم از مناجات و دعاء بسیاری تضرع و گریه و زاری بیهوش گردید و
ساعتی آرام گرفت پس چون بهوش آمد خود را دران بیابان تنها بی یار و بی یاور دید
بیاد او حوا آمد که هم صحبت و همراز او بود آه سرد از جگر داغدار بر کشید و روی حسرت
در بیابان گذاشت و حیران و سرگردان دران بیابان میرفت که شاید اثری از مونس
غمخوار بیابد و در اندیشه فراق حوا و حسرت بهشت و حرمان قرب رحمت خدا ناله و فریاد
میکند بنحوی که وحشیان صحرا از ناله او بناله و افغان آمدند راوی گوید که دران بیابان
پای حضرت آدم بر سنگی گرفته بزانو درآمد و بر روی خاک افتاد و خون از پای مبارکش
بزمین جاری شد و دل آدم دران بیابان غبار گرفت و آه و ناله‌اش زیاده شد

عجز و بیقراری دران زمین پر غم و بلا نشست و رو بدرگاه خالق دانای اسرار کرد و عرض
کرد که خدایا امر چیست که درین مدت که در روی زمین گردیدم مانند این مکان
جای غمناک و المناک ندیدم و دلم درین زمین غبار بسیار و الم بیشمار گرفت است
خدایا ندا مرا ازین زمین آگاهی ده خطاب الهی رسید که ای آدم بدانکه این زمین پر بلا
صحرای کربلاست که درین زمین گروه بیوفا و طایفهٔ اشقیا که خود را از امت جناب محمد
محسوب خواهند کرد تیغ جفا بر روی جگر گوشهٔ حضرت محمد خواهند کشید و فرزند دلبند
علی ابن ابی طالب و ثمرهٔ سینهٔ حضرت خیر النسا و تاج سر شیعیان و نور دیدهٔ متقیان
و نور بخش زمین آسمان و برگزیدهٔ ثقلین و شمع شبستان حرمین و طهرین خلق کونین
یعنی حضرت امام حسین را بالب تشنه و جگر سوخته و بدن پاره پاره درین زمین
شهید خواهند کرد و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و یاوران و هواداران
او را درین صحرای جفا بجانب هلاک اندازند و دختران و خواهران و اهل حرم آن مظلوم را
اسیر کرده بجانب سرداران کوفیان و امیر ظالمان و سرکردهٔ طاغیان یزید ابن معاویه علیه اللعنه
و العذاب خواهند برد ای عزیزان اندرین صحرا بحکم ناکس ملعون یزید میشود نو بادهٔ بتول
پیغمبر شهید بالب تشنه گروه اشقیای بیوفا سر نمایند از تن آن شهسوار دین جدا
میشود مدفون میان غم درین دشت بلا نام این صحرا ازین رو گشته ارض کربلا جسم
آنحضرت بی غسل و کافور و کفن میشود مدفون میان نعش هفتاد و دو تن
صحرا و هرکس اندر جهان مظلوم تشنه لب از طیش دنیا هیچکس محروم نیست نوجوان
عزیزش اندرین دشت بلا هم چو شمشاد خرامان هر یکی افتند زپا دختران خواهرانش

بادل غمگین زار از فراقش زار نالان با دو چشم اشکبار میشوند اولاد امجادش ویران
صحرا اسیر اهل بیت عصمتش کردند اینجا دستگیر اندرین صحرا کنند کردن هنگام
غم است منزل کرب و بلای جای حزن ماتم است اندرین ماوی اگر آهو رسد گریان شود
کربلا نام آید در اینجا خاطرش حیران شود مرغها اینجا اگر پروازشان سازد عبور
بالهاشان بشکند در سیر این منزل طیور مرغ ماهی ملایک جمله تا روز قیام
در عزای او پریشانند در هر صبح شام مرغ ماهی از زمین تا ذروهٔ عرش برین جمله
در دشان دایم همین باشد که لعنت بر یزید ای آدم اگر خواهی که در یوم قیامت در زمرهٔ
شیعیان و دوستان و تعزیه داران جناب امام حسین محشور شوی لعنت بر قاتلان
امام حسین کن و بیزاری بجوی از دشمنان و قاتلان آنحضرت و گریه و زاری کن در
مصیبت آنحضرت تا روز قیامت بدرجهٔ سعادت برسی ای آدم هرگز دیدهٔ روزگار
مانند حسین مظلوم شهیده ندیده و هرگز گوش فلک ظلمی مانند ظلمی یزید پلید نشنیده
ظلمی بود کار چه ظلم یزید نیست مظلوم کسی ز حسین شهید نیست بر دشمنان او
بقیامت امید نیست کز نو عزا سیاه بپوشی بعید نیست ای آدم خواهی دید در روز
قیامت شیعیان و تعزیه داران و دوستان او را بدرجهٔ رفیعهٔ اعلا علیین بتاج رحمت
و خلعت عزت ممتاز و سرافراز گرداند و دشمنان و قاتلان او را بدرکات اسفل سافلین
جهنم بعذاب ابدی و انتقام سرمدی معذب و مخلد سازم ای آدم در تعزیه آنجناب گریه
کن که گریه در تعزیهٔ آن مظلوم دریاهای معصیت را خشک کند و کوه آتش غضب را
خاموش میکند راوی گوید که حضرت آدم دران صحرای پر بلا بجای عشقباز بلا اعلیه

اشک حسرت از دیدهٔ مبارک خود می بارید و میگفت واحزناه علیک یا اباعبدالله الحسین
یعنی یا امام حسین حزن و اندوه و محنت و غم و ماتم من برای غم و اندوه تو بسیار شد
واحسرتاه من فقدانک یا اباعبدالله الحسین ای امام حسین دلهای شیعیان و محبان
تو حسرت زده و محنت زده خواهد شد از فقدان و هجران   از حسرت تو دیده گردون
سفید باد   بر قاتلت مدام عذاب شدید باد   بدخواه تو ز رحمت حق ناامید باد
تا روز حشر لعن خدا بر یزید باد   ای نور چشم احمد مختار یا حسین   چون بشنوم که روز صف
میدان کربلا کردی شهید بکس بیاد یا حسین   خلاصه حضرت آدم در ماتم آن مظلوم
شهیدان شهر بار از جگر داغدار بر کشید   اشک حسرت از دیدهٔ خونبار می بارید بعد از آن
که از آن مکان گذشت در آن بیابان سرگشته و حیران بود و دلش از فکر بهشت و مصاحبت
حوا بیرون رفته بود و مدام در فکر تعزیه سید الشهدا بود که ناگاه خطاب الهی رسید که ای
آدم تعزیه تو درباره پیغمبر ما بدرگاه ما قبول شد و ترا از شیعیان آن مظلوم حساب خواهم
کرد حال نظر کن بجانب عرش اعظم و ببین که چه می بینی حضرت آدم نظر کرد دید که بر ساق
عرش نوشته بودند که لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله فاطمه بضعة رسول الله الحسن و الحسین
سبط رسول الله پس چون آدم این پنج نام مقدس را دید خطاب الهی رسید که ای آدم اگر خواهی
که از تقصیر تو بگذرم و خطای ترا ببخشم مرا بحرمت صاحبان این پنج نام مقدس قسم بده تا
ترا بیامرزم حضرت آدم عرض کرد که اللهم انی اسئلک بحق محمد و انت المحمود یعنی خداوندا ترا
قسم میدهم بحق جناب محمد و حال آنکه توی شایستهٔ حمد و ثنا و بحق علی و انت الاعلی و ترا قسم
میدهم بحق علی بن ابی طالب و حال آنکه توی خدای بلند مرتبه و بحق فاطمه و انت فاطر السموات

والارض

والارض و ترا قسم میدهم بحق فاطمه زهرا و حال آنکه توی شایستهٔ حمد آفرینندهٔ آسمان و زمین
و بحق الحسن و انت المحسن و ترا قسم میدهم بحق امام حسن و حال آنکه توی نیکوکار و بحق الحسین
و انت قدیم الاحسان و ترا قسم میدهم بحق حضرت امام حسین و حال آنکه همیشه با احسان
و نیکی داری الا تفضلت علی بالمغفرة و الغفران و همیشه ترا بحق پنج بزرگوار قسم میدهم
تا اینکه مرا بیامرزی و از سر تقصیرات و خطاها و لغزشهای من درگذری خطاب الهی رسید
که ای آدم قد غفرت لک و تبت علیک و علی من عصی و تاب من ذریتک یعنی ای آدم
بدرستیکه ترا آمرزیدم و توبه و بازگشت ترا قبول کردم و قبول خواهم کرد توبه هر یک از
فرزندان ترا که خطا کنند و بازگشت کنند بسوی من و اینست معنی آیه شریفه که حق تعالی میفرماید
فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو ... یعنی حضرت آدم از جانب پروردگار خود تعلیم
شد که پنج آل عبا را شفیع گناه خود کند پس چون ایشان را شفیع گناه خود کرد حق تعالی از خطا
و لغزش او در گذشت و توبه را با او فرستاد و وعده کرد که هر یک از فرزندان او گناه کنند
و توبه کنند ایشان را خواهد آمرزید و توبه ایشان را قبول خواهد کرد شیطان ملعون که
از این کدورت و اندوه چنان فریادی برکشید که تمام اعوان و انصار او بدور او جمع شدند
و گفتند ای سید و آقای ما ترا چه شد که چنین ناله کردی شیطان ملعون گفت چگونه ناله
نکنم که حق تعالی توبه بر آدم و فرزندان او فرستاد که ایشان هر معصیتی کنند که چون توبه
کنند خدای تعالی ایشان را خواهد آمرزید شیاطین هر یک دلداری شیطان ملعون دادند
و گفتند ای بزرگ ما کدورت مکش که ما فرزندان آدم را بگناه مشغول میکنیم تا توبه نکنند
و بی توبه از دنیا بیرون روند شیطان ملعون گفت که خدای تعالی وعده کرده بحضرت آدم که فرزندان

آدم

هر معصیتی کنند چون بازگشت کنند حق تعالی توبهٔ ایشان را قبول کند و از تقصیرات ایشان در
گذرد پس یکی از شیاطین گفت من فرزندان آدم را بطمع مال دنیا گرفتار کنم شیطان
گفت که چون توبه کنند خدا ایشان را می‌آمرزد یکی گفت من ایشان را بحسد بردن مشغول
میسازم و یکی گفت من ایشان را بغیبت کردن مشغول میسازم و یکی گفت من ایشان را
بتکبر از راه میبرم خلاصه هر یک سخنی میگفتند و شیطان ملعون در جواب هر یک گفت که
اینها که شما میگوئید هر توبه دارد و آخر همه فرزندان آدم توبه خواهند کرد و کار من فاسد
خواهد شد خلاصه شیطان لعین با یاوران و شاگردان خود حیران بودند که ناگاه خناس
ملعون که از جملهٔ شاگردان اعظم ابلیس بود و گفت ای آقای ما که دورت مگردم که من کاری بر
آدم را میسازم و نحوی میکنم که هیچ یک از نزدیک از دنیا نروند ابلیس گفت آن چه فکر است
که در بارهٔ ایشان کرده خناس گفت که من در سینهٔ آدم می نشینم و هر چند معصیت کنند
ایشان را دلداری دهم و گویم که دورت مگردم ای بنی آدم که این گناه که تو کرده در برابر گناه
فلان کس سهل گناهی است تشویش مکن که خداوند عالمیان آمرزنده و بسیار آمرزنده
است و بعد از این عملی خواهی کرد که کفارهٔ این گناه بشود و در بارهٔ این گناه این هیچ گونه
ملال که این سهل گناهی است پس گناهان در نظر او کوچک میسازم و او را مغرور میکنم و هر گاه
خواهد که توبه کند او را تسویف میکنم یعنی بر دل او وسوسه میکنم که هنوز وقت توبه نیست
در هنوز تو جوانی الحال تو بکن که گاه هست بعد از این گناهی از تو صادر شود و توبه خود را
بشکنی و این توبه کردن تو از این گناهی که کرده بد تر میشود پس بهتر آنست که صبر کنی تا
وقتیکه پیر شوی و مردنت نزدیک شود که از عمرت چیزی باقی نماند آن وقت توبه کن

که دیگر

که دیگر بالقوه فرصت گناه کردن نداشته باشی پس او را باین حیله و تزویر از توبه کردن
باز میدارم بحدیکه مشغول معصیت میماند تا وقتیکه اجلش بسر میرسد و موعدش
بانتها رسد و بی توبه از دنیا میرود و چون خناس ملعون این سخن را گفت ابلیس گفت که
تو درست است و فکر تو نیک است و این فکری که تو کردی هرگز بخاطر من خطور نمیکرد پس ابلیس
ملعون تحسین و آفرین بسیار بر خناس کرد و روی او را بوسید و این حکایت بسیار
شباهت دارد با حکایت این سه خلیفهٔ ملعون که چون دیدند که جناب رسول خدا
در غدیر خم جناب علی بن ابی طالب را بامر خدا تعالی وصی و جانشین خود کرد و او را بر خلق
عالم اختیار کرد و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر کس که من صاحب اختیار
اویم بعد از من علی ابن ابی طالب هم صاحب اختیار اوست یعنی هر کس که مرا به پیغمبری قبول
داشته است باید علی را بامامت قبول داشته باشد و چون این سخن از زبان پیغمبر
جاری شد و این گوهر کلام بحکم ملک علام از دهان درفشان آن یگانهٔ دوران نمایان
شد رنگهای آن سه کافر بت پرست ملعون از شرار آتش حسد و عداوت مانند زعفران
شد و دلهای پر نفاق آن سه منافق شیطان از غم و کدورت مانند دجله پر خون شد
و پنهان از مردم با یکدیگر گفتند که این چه امر عظیم و بلای خطیریست که امروز برپا شد
و این چه محنت عظمی و مصیبت کبری است که از پردهٔ غیب هویدا شد که چنین کاری شود
واقع بجلوهٔ روزگار ای خدا از آسمان آتش بفرق ما ببار تا نبینیم این چنین کاری
بچشم خود عیان خلاصه آن سه بدبخت ملعون منافق که خلفاء باطل میباشند با یکدیگر
گفتند که راضی شده ایم که سنگ از آسمان بر فرق ما ببارد یا خدا عذاب دردناک برای ما

بفرستد که بچشم خود ببینیم که جناب علی ابن ابی طالب بجای پیغمبر نشیند کی بود طاقت بدلها
مان کنند در هر روزگار یعنی چنین ظلمی نباید ما ببینیم آشکار ما مطیع حکم فرزند ابو طالب
شویم چاره باید نمودن تا براو غالب شویم و در این باب جناب احدیت فرموده واذ
قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم
یعنی یاد کن ای محمد چون گفتند منافقان که خداوندا اگر علی را تو نایب پیغمبر خود کرده
پس از آسمان سنگ ریزه بر فرق ما ببار یا عذاب دردناک برای ما بفرست و این معنی
آنست که منافقان اعتقاد بقول خدا و رسول خدا نداشتند و معنی سخن ایشان اینست که اگر خدا
هست و این شخص پیغمبر است و بامر خدا علی را جانشین خود کرده پس ما انچه میباشیم که خدا سنگ
از آسمان بر فرق ما ببارد یا عذاب دردناک برای ما بفرستد و ما میدانیم که محمد دروغ
میگوید نه جبرئیل نازل میشود و نه وحی از جانب خدا می آید و اینها همه ساختنی است و محمد
تا خود شرزنده است بحیله و تدبیر مردم را تابع خود کرده و کتاب درست کرده و بمردم گفته که
جبرئیل بمن نازل میشود و این آیها را از امی آورد جبرئیل کجا بوده است و وحی کجا نازل شده است
چنانکه معاویه ملعون در قصیده خود گفته است لا خبر جاء و لا وحی نزل یعنی نه خبری از آسمان
بر محمد آمده و نه وحی نازل شده است خلاصه آن سه ملعون منافق گفتند که اگر واقعی خدا این
امور را مشیت داده است پس کوه آتشی بفرستد و ما را بسوزاند یا سنگ از آسمان بر فرق
ما ببارد باین معنی که اینها همه مکر و حیله است و خواهش احمد شده است که الحال که خودش از دنیا
میرود داماد و پسر عمش جانشین او شود و پادشاهی و سروری کند خلاصه آن سه ملعون
در فکر افتادند و کدورت داشتند که چه تدبیر کنند که دست علی را از امر خلافت کوتاه کنند

ودست

ودست خود را بند ناگاه از میان ایشان خناس انسی حرامزاده ازل و ابد و زفر ملعون
خلیفه دوم است مانند خناس نظر بنامه مکر و حیله و تدبیر خود کرد و گفت من علاج این
واقعه را و دفع این وحشت پر هول و بیم را بحیله و تدبیر میکنم گفتند چکار میکنی گفت بنای
بیعت که شد اول با علی بیعت میکنم و بعد از آن شما و بعد از آن مردم بیعت کنند پس چون محمد
و علی هر دو از ما خاطر جمع شدند روزی که احمد از دنیا برود و بمردم میگوییم که محمد همه
کارها را بیجا کرده مگر همین که از خاطرش رفته بود که علی بسیار از بزرگان قریش را کشته است
و علی را جانشین خود کرد الحال اگر علی را بجای او بداریم بزرگان قریش از هر طرف سر بر
میدارند و علی را بجای پیغمبر نگذارند و بیضه اسلام را میشکنند پس بهتر آنست که مرد پیری
بی گناهی نیک نامی بجای پیغمبر بداریم تا این رونق بگیرد و بعد از آن علی را بجای او بداریم
و باین حیله مردم از راه میروند کار بکام ما میشود و چون آن منافقان از آن خناس ملعون
این سخن شنیدند خوشوقت شدند مانند آن خوشوقتی که ابلیس از خناس بهم رسانیده
خلاصه چون خناس باین حیله کرد ابلیس خوشحال شد لهذا از این سبب جناب احدیت سوره
قل اعوذ برب الناس را بر جناب رسول خدا نازل کرد و در آن سوره اشاره باعمال زفر
ملعون و سایر شیاطین انسی کرده است و فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس
یعنی بگو ای محمد پناه میبرم بپروردگار آدمیان ملک الناس و پادشاه آدمیان اله
الناس و معبود آدمیان من شر الوسواس الخناس از شر وسوسه خناس الذی یوسوس
فی صدور الناس آن خناسی که وسوسه میکند در دلهای آدمیان و تو بر ایشان تاخته می
اندازد من الجنة والناس خواه آن خناس از شیاطین جن باشد و خواه از شیاطین انس

باشد و از انجمله میباشد کسانی که میگویند ای برادر هنوز تو جاهلی الحال عمرت بصرف عیش و
عشرت کن و چون پیر شدی توبه و بازگشت کن و این قدر گریه و زاری مکن و از خدا مترس مگر
خدا را مهربان نمیدانی انسان باید بقدر قوت و استطاعت خود عبادت کند و معصیتهای
کبیره را ترک کند اگر معصیتهای صغیره که ترک کردنش محالاست و معصیت جبلت انسان است
و اگر کسی معصیت نکند معصوم میشود و غیر از چهارده معصوم کسی دیگر بالقوه ندارد
که معصیت نکند چرا که اصل جبلت انسان از عناصر اربعه است و تقاضای عناصر اربعه اینست
که انسان معصیت کند خلاصه این ملعونهای منافق و خناسهای ملعون فاسق اهل ایمان
و صلاح و تقوی را از جاده شرع بیرون میبرند و ایشان را بمعصیت جرات میدهند و حیلها
و دلیلها از قول سنیان برای وی میاورند و تفسیرهای سنیان را بان بیچاره میخوانند و د
لیلهای عقلی که از عقل کثیف بزرگان اهل جهنم عیان شده است باین فقیرهای بیعقل
نقل و بیان میکنند و این بیچاره را چنان در معصیت ثابت قدم میکنند که اگر معصیتی میکند
دل جمع بان احادیث و تفسیرهای ساختنی میشود و میخواهد که گریه و زاری و توبه و انابه کند
بیاد ان حدیث باطل دلش آرام میگیرد و گناهانش در نظر کوچک میشود و حال انکه جناب
رسول خدا فرموده است که الکبائر استصغار الصغائر یعنی بزرگتر از گناه بزرگ آنست که
گناه را کوچک بشماری و معلوم است که تو باید نظر بشان آنکس بکنی که معصیت او کرده هر چند
معصیت تو کوچک باشد اما انکسیکه تو معصیت انکس کرده انکس بزرگوار است که گناه کردن
لایق درگاه عظمت و جلال او نیست و در جنب نعمتها و آلاء و نیکیهای او نسبت بتو کرده است معصیت
کردن تو سزاوار نیست خلاصه مردمان شیاطین انس از راه میبرند بهر نحوی که باشد بعضی

بوعظ

بوعظ کردن و بعضی بحدیث گفتن و بعضی بتفسیر قران کردن و بعضی بدلیل عقل محض
منافقین و بعضی بفضیلت دعاها که هر کس فلان دعا را بخواند گناهانش امرزیده شود
اگر چه زنای با محارم باشد و بعضی نقصها و افعال پیغمبران که افترا بر پیغمبران بسته اند و
تفسیرهای باطل کرده اند مردم را از راه حق و توبه کردن باز میدارند و بیان هر یک از این
فریبها را بنا بخواهش بعضی اهل ایمان در این رساله بطریق اختصار ذکر میکنیم و رد هر
یکرا بطریق استدلال در پهلوی همان ذکر میکنیم انشاء الله تعالی اما در وقتیکه بیان هر یک
از این فریبها که گفته میشود باید به مردم عامی بیان کنند که اینها افترا و دروغ است
و رد انها را نیز با ایشان بیان کنند بعد از ان از ان مجلس متفرق میشوند که مبادا
خدا نکرده کسی از عامیان یکی از ان حدیثهای دروغ یا تفسیرهای باطل یا دلیلهای
بیجا یا فضیلتهای دعاهای ساختنی بشنوند و رد انها را نشنوند و ان حدیث دروغ
یا تفسیر باطل را ضبط کنند و بدیگران بیاموزند و باعث هلاک بسیاری از عامیان
بشود چنانکه بعضی از واعظهای کم سواد در بالای منبرها علی رؤس الاشهاد تفسیرهای
سنیها و حدیثهای دروغ و دلیلهای بیجا و فضایل اعمال ساختنی را بیان میکنند و مردم را
مانند غول بیابان ضلالت از جاده هدایت بوادی هلاکت میکشانند و مال کار ایشان
کارهائی که شاخ ابر سر میدان شیر پشت جهالت میرسانند و فوج فوج از عامیان را
در روز محشر از عقب سر خود برده در دار البوار جهنم و بئس القرار هاویه در جوار ابو
سفیان و معاویه مخلد سازند و از انجمله احادیث دروغ که اهل خلافت حدیث گفته اند
اینست که میگویند که حدیث وارد شده است که چون ملائکه دیدند که بنی ادم اطاعت خدا نمیکنند

وباوجودیکه این همه نعمتها خدا بایشان عطا کرده است باز معصیت خدا میکنند ملائکه
زبان طعنه بر بنی آدم کشودند وعرض کردند که خدایا بنی آدم چه بسیار خیره ولجباجت
میباشند که نعمت ترا میخورند ومعصیت ترا میکنند خطاب الهی رسید که ای ملائکه سخن
بیجا مکوئید اگر شما نیز جبلت انسان داشته باشید زیاده از انسان معصیت خواهید
کرد ملائکه از این سخن ابا کردند وقبول این معنی نکردند حق تعالی فرمود که کدام یک از شما محکم‌تر
عبادت ثابت قدم میباشید ملائکه گفتند هاروت ماروت که عبادت ایشان از همه
بیشتر است خطاب الهی رسید که ای هاروت ماروت اگر خواهید که شما را جسم جبلت انسانی
عطا کنم وشما را بر زمین بفرستم تا در زمین عبادت من کنید خواهش دارید یا نه
هاروت ماروت گفتند که این منتهای آرزوی ماست حق تعالی فرمود که اگر شما بشکل جبلت
انسان شوید ودر زمین معصیت من کردید شما را عذاب وعقوبت خواهم کرد هاروت
ماروت گفتند البته آن وقت لایق عذاب وعقوبت تو هستیم واگر ما از غالب بشریت وجبلت
انسانیت معصیت تو کردیم هر عذابی که از آن بدتر نباشد ما را بآن عذاب معذب کن
پس حق تعالی ایشان را جبلت انسانیت عطا کرد وبزمین فرستاد وایشان در شهر بابل
نازل شدند وبخانه زهره رسیدند وزهره را دیده عاشق شدند وتمنای زنا
کردند وزهره ایشان را بشراب خوردن تکلیف کرد ایشان شراب خوردند وآدمی از در
خانه داخل شد زهره گفت این شخص میرود ما را رسوا میکند هاروت ماروت آن
شخص را کشتند وگفتند مطلوب ما را حاصل کن زهره گفت شما از چه قبیله اید وچه طایفه
میباشید ایشان گفتند ما دو ملک مقرب خدائیم وبزمین آمدیم بعبادت خدا کنیم

وباخدا

وباخدا شرط کردیم که اگر معصیت او کنیم ما را عذاب کند بنحویکه از آن بالاتر نباشد زهره گفت
شما از آسمان چگونه بزمین آمدید گفتند اسم اعظم را خواندیم وبزمین آمدیم زهره گفت آن
اسم اعظم را بمن تعلیم دهید که من مطلوب شما را از خود حاصل کنم ایشان اسم اعظم را بزهره
تعلیم دادند زهره اسم اعظم را خواند بآسمان رفت هاروت ماروت در زمین ماندند
وپادشاه از حال ایشان خبردار شد وایشان را در چاهی در بیان کرد که دیوارهای آن
چاه مجموع از شمشیر وخنجر مشبک است وایشان مرگ ندارند وسرنگون در آن چاه آویخته اند
وزنجیری در پای ایشان بسته است که ایشان را آویخته اند ومدام از این طرف بآن طرف
چاه میخورند وزخم شمشیر وخنجر به بدن ایشان میرسد وهر کس که بر سر آن چاه میرود
ایشان او را سحر تعلیم میدهند وهمیشه تا قیامت باین عذاب گرفتارند پس چون این
عمل از هاروت وماروت صادر شد ملائکه دانستند که بنی آدم تقصیری ندارند که معصیت
میکنند بلکه جبلت انسانی است که معصیت کنند پس هر گاه کسیکه معصیت کند از جبلت ذاتی
وخلقت ماهیت اوست واگر کسی طاعت کند وترک معصیت کند از جانب خداست وخدا تعالی
او را محافظت کرده است پس این حدیث وتفسیر سنیان که خدا ایشان را لعنت کند در وقتیکه
حضرت امام جعفر صادق ع این حدیث را شنید وفرمود که خدا دهان او را بشکند که آنقدر
ظلم بملائکه تعالی داده است وچنین درست کرده اند که خدای تعالی انسان را بنحوی خلق کرده است
که معصیت لایق انسان افتاده است واین بهتان ما فترا است که بخدا بسته اند بعد از آن حضرت
حدیث وتفسیر حق را فرمود بنحویکه در کشف الاسرار جناب آخوند ملا محسن فیض علیه الرحمه
مذکور شده است که بیان آن حدیث اینست که چون آنحضرت شنید که مخالفان چنین تفسیر

وحدیث کفته‌اند حضرت فرمود که خدا لعن ایشان را بشکند این چه افترا وبهتان عظیمی است که
بخدا بسته‌اند بلکه اینها ای شیعیان ما که در زمان فترت یعنی فاصله مابین عیسی وجناب
محمد بود مردمان بسیار ساحر شدند وسحرهای عظیم میکردند ومردم را از راه می بردند
ومیکفتند ما پیغمبر خدائیم واینها معجزهٔ ماست ومردم حیران وسرکردان بودند حق تعالی دو ملک
مقرب را که هاروت وماروت باشند بزمین فرستاد چون بیشتر ساحرها در شهر بابل بودند
چاهی در نزدیک شهر بابل است که هر کس وارد شهر شود لا محاله عبورش از سر آن چاه شود
باین نحو که آن منزل منزلی است که وارد شهر بابل میشوند وغیر از آب چاه دیکر آبی در آن
منزل نیست پس قافله بر سر آنچاه بار میریزند وآب میکشند از آن که بجهة چهارپایهای خود دهند
وبر خود مصرف کنند وکار بفرمایند پس حق تعالی بهاروت وماروت فرمود که در این چاه بعبادت
من مشغول شوید وهر کس که بسر آنچاه آید سحرها را بان بکوئید که یاد کیرد چون داخل شهر
شود وآن سحرها را ببیند فریب آن ساحران را نخورد وبداند که اینها سحر است وکار ساحران
ناسد شود پس آن دو ملک مقرب در آن چاه بعبادت خدا مشغول شدند وهر کس که بر سر
آن چاه می آمد ایشان صدا میکردند که ای شخص بدان که خدای تعالی ما را برای اعلام سحر در این
چاه نشانده که سحر را بشما بیاموزانیم که کافر نشوید واعتقاد بسحر ساحران نکنید چنانکه خدا تعالی
فرموده است که وما انزل علی الملکین ببابل هاروت وماروت یعنی آنچه از خدا امر شده است بهاروت
وماروت که در چاه بابل میباشند وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر یعنی کسی
که بسر آنچاه میرفت باو میکفتند که ما را خدای تعالی حجت کرده است بر شما که اعتقاد بسحر ساحران
[illegible]رید پس هر یکی را تعلیم میدادند که از فلان کس فلان عمل می بینی چنین چنین حیله میکند

که بنظر

که بنظر تو چنان وچنین می نماید مبادا فریب وی را خوری خلاصه با ایشان سحرها را تعلیم
میدادند که مردم فریب ساحران را نخورند تا زمانی که جناب رسول خدا به پیغمبری مبعوث
شد ومعجزات پیغمبری نمود وساحرها منحل شدند وحق آمد وباطل زایل شد بعد از آن
امر خدا شد که هاروت وماروت نیز باسمان رفتند ودر معبد خود بعبادت خدا مشغول
شدند پس تفسیر اهل ضلالت را شنیدی وتفسیر اهل حق را نیز شنیدی وحدیث دیکری که
طریق سنیان این است که میکویند که حضرت داود بنماز مشغول بود وشیطان بشکل مرغی شد
خوش ترکیبی پر خط وخال وخوش پر وبال در برابر محراب حضرت داود نشست وداود در
حال نماز دلش مایل آن مرغ شد که از یاد نماز شد رفت واز محراب عبادت بیرون رفت
که آن مرغ را بکیرد از لب دیوار پرواز کرد که بلب خانه همسایه نشست داود بر بام رفت خواست
که آن مرغ را بکیرد مرغ پرواز کرد باسمان رفت نظر داود بزن اوریا افتاد که برهنه غسل میکرد
داود عاشق آن زن شد واز بام بزیر آمد هر چند خود را منع میکرد وعلاج نشد آخر اوریا را
بجنک فرستاد وسعی کرد که اوریا کشته شد داود زن اوریا را عقد کرد ونود ونه زن غیر
از آن داشت که با آن صد نفر شدند پس چون چندی کذشت داود لذت وصال آن ضعیفه
برد روزی در محراب عبادت بود که ناکاه دو نفر در محراب داخل شدند حضرت داود ترسان
شد آن دو نفر ملک بودند که خدای تعالی بشکل انسان کرده بود بخدمت داود فرستاده بود
که او را آکاه کنند چنانکه حق تعالی فرموده است اذ دخلوا علی داود ففزع منهم یعنی یاد کن ای محمد
وقتی را که آن دو ملک داخل محراب داود شدند [illegible] داود از ایشان ترسید قالوا لا تخف خصمان
بغی بعضنا علی بعض کفتند نترس ای داود که ما دو جماعتیم دعوی کردیم فاحکم بیننا ب[illegible]

ولا تشطط پس میانه ما حکم کن و حیف میل مکن واهدنا الی سواء الصراط و ما را براه راست هدایت
کن ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب این برادر
من نود و نه میش دارد و من یک میش دارم و این برادر من میگوید که این یک میش را بمن بده که من
صد میش داشته باشم و تو هیچ نداشته باشی داود گفت که ستم بحق تو کرده است پس داود دانست
که این مقدمه زن اوریاست و از کار خود پشیمان شد و توبه و استغفار کرد خطاب الهی رسید
که ای داود اگر خواهی که از تقصیر تو بگذریم برو بر سر قبر اوریا که او صاحب حق است و از او حلیت
طلب داود از منزل خود سفر کرد و رفت بجای که قبر اوریا بود و بر سر قبر ان گریه و زاری
کرد و از او حلیت طلب کرد حق تعالی از سر تقصیرات او درگذشت پس جای که پیغمبر خدا چنین متابعت
نفس کند امثال ما چگونه میتوانند که ضبط خود کنند و حدیث وارد شده که چون این حدیث را بحضرت
امام جعفر صادق ع عرض کردند فرمود که خدا دهان ایشان را بشکند که افترا بحضرت داود کرده اند
و تفسیر قرآن را غلط کرده اند پس حضرت فرمود که چون داود مشغول میانه حکم خلق بود حق تعالی خواست
او را حکم کردن و محاکمه و مرافعه تعلیم دهد از این جهت دو ملک را امر کرد که بشکل انسان شدند
و از محراب عبادت داخل شدند حضرت داود از ایشان بترسید ان ملک گفتند لا تخف
ای داود مترس خصمان دیدانکه ما دعوا کاریم با هم نزاع داریم بغی بعضنا علی بعض ستم کردیم
بر یکدیگر حضرت داود پرسید که نزاع شما بر سر چیست یکی از ایشان گفت ان هذا اخی له
تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة بدرستیکه این برادر من نود و نه میش دارد و من یک میش
دارم فقال اکفلنیها و این برادر من میگوید که این یک میش خود را بمن بده که من صد میش داشته
باشم و تو هیچ نداشته باشی وعزنی فی الخطاب در وقت مجادله بر من غالب و مسلط میشود داود

چون

چون هنوز دعوای خصمین را نشنیده بود و مرافعه نزد او نیاورده بودند و خبر نداشت که حاکم
باید سخن مدعی را که شنید از مدعی علیه بپرسد که تو قبول داری سخن مدعی را اگر قبول کرد ان
وقت حاکم حکم کند و اگر قبول نکرد از مدعی شاهد بطلبد تا مدعی ادعای خود را باشهادت شهود
ثابت کند و اگر از اثبات عاجز شد ان وقت حاکم حکم کند که مدعی اگر خواهد قسم بمدعی علیه بدهد
چنانکه وارد شده است که البینة علی من ادعی والیمین علی من انکر یعنی شاهد آوردن بر کسی است
که ادعا کند و قسم خوردن بر کسی است که منکر شود خلاصه حضرت داود از محاکمه و مرافعه آگاه
نبود چون سخن مدعی را شنید فرمود لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه یعنی هر اینه بدرستیکه
ستم کرده است بتو این شخص بسبب طلب کردن یک میش که میخواهد خودش صد میش داشته
باشد و تو یک میش هم نداشته باشی پس چون حکم را فرمود بعد از ان زجر ظالمین را فرمود که
ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض بدرستیکه بسیاری از رفقا و دوستان ستم کنند
بعضی بر بعضی الا الذین امنوا و عملوا الصالحات مگر کسانیکه ایمان آورده اند و عملهای شایسته میکنند
وقلیل ما هم و اندک می باشند اهل ایمان و صلاح و باقی خلق همه بفساد و ستم بر یکدیگر کردن
مشغول میباشند پس چون حضرت داود این حکم را کرد ایشان غایب شدند وظن داود انما
فتناه یعنی خدای تعالی پیغمبرها باید که دانست داود که ما او را طریقه که در مرافعه تعلیم دادیم و داود
طریقه محاکمه را ندانست فاستغفر ربه وخر راکعا واناب پس طلب کرد از پروردگار خود و بسجده
افتاد و بازگشت بسوی پروردگار خود کرد که چرا از مدعی علیه نپرسید که سخن مدعی راست است
یا نه بعد از ان حق تعالی وحی کرد بداود که یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض یعنی ای داود ما
ترا بزرگترین خلق زمین کردیم که دیوان مردم بکنی فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی

فیضلك عن سبیل الله پس حکم کن در میان مردمان باثبات کردن مدعی ادعای خود را باشهادت
شهود یا اقرار مدعی علیه و پیروی مکن خواهش خود را ای داود و اگر از پیش خود کاری بکنی آن
خواهش ایشان را از جادهٔ شرع بیرون می برد ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید
بما نسوا یوم الحساب بدرستیکه کسانیکه از راه حق بیرون رفتند برای ایشانست عذاب سخت بسبب
اینکه فراموش کردند روز حساب را خلاصه حکایت حضرت داود چنین بود که آنکه پیغمبر خدا از زنی
مرغی رود و از بام بخانه مردم مشرف شود و نظر بزن مردم کند و شوهر ضعیفه را بحیله
کشد و بقتل رساند و زنش را بعقد خود در آورد و این افتراهاست اگر کسی بر پیغمبر خدا
بندد خدا از او انتقام خواهد کشید و حدیث دیگر که دروغ بافته اند و تفسیر قرآن را بباطل
تغییر کرده اند اینست که میگویند حضرت ابراهیم از حق تعالی خواهش کرد که زنده شدن خلائق را
در روز محشر زنده میشوند در دنیا با ابراهیم بنماید و این آیه را تغییر کرده اند و اذ قال
ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی یاد کن ای محمد وقتی را که حضرت ابراهیم گفت خدایا بنما
که چگونه زنده میکنی مردها را قال اولم تؤمن خطاب الهی رسید که ای ابراهیم مگر اعتقاد نداری
که من مردها را زنده میکنم قال بلی ابراهیم عرض کرد که خدایا اعتقاد دارم و لکن لیطمئن قلبی
و لکن میخواهم که در دنیا ببینم چگونه زنده میشوند تا دلم آرام بگیرد قال فخذ اربعة من الطیر
خطاب الهی رسید که چهار مرغ بگیر فصرهن الیك بعد از آن سرهای آن مرغها را از ایشان جدا کن
و بدنهای ایشان را هم بکوب و از پر و بال و استخوان و گوشت و پوست بهم یکی بدنهای آن چهار مرغ را
در یك هاون یکبار نرم بکوب ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا بعد از آن اعضای کوبیده مرغها را
ده حصه کن و بر بالای هر کوهی یك حصه از آن ده حصه را بگذار بعد از آن سرهای آن مرغها را

بدست خود بگیر ثم ادعهن یأتینك سعیا بعد از آن هر یکی از سرهای آن مرغها را بدست
بگیر و همان مرغ را طلب کن از آن ده جزو و آن چند جدا خواهد شد بشکل صورت اول پس مرغ
دیگر را بدست بگیر و او را طلب که ذرات و بیا از آن ده جزو پرواز کنند و بیاید و بآن سر بچسبد
تا آن مرغ نیز درست تمام شود و هم چنین تا چهار مرغ را طلب کنی هر یك بیایند و بسر خود
وصل شوند و اعلم ان الله عزیز حکیم و بدان ای ابراهیم که خدای تعالی غالب و درست کردار است
چون این حدیث را باین گونه تفسیر بخدمت معصوم عرض کردند فرمود که خدا دهان
دشمنان ما را بشکند که تغییر آیات قرآن را باطل میکنند و حال آنکه ایشان قابلیت تغییر قرآن
ندارند و بعد از آن فرمود که کجا روا است که نسبت دهند جناب ابراهیم را بلا دروغ و حضرت
ابراهیم خلیل و صفی و برگزیدهٔ خداست و نسبت دهند باین سخن ناشایسته که ابراهیم اعتقاد
بمعاد جسمانی نداشته باشد و از خدا طلب کند که در دنیا باو بنماید که مردها را در روز قیامت
چگونه زنده خواهد کرد که دلش آرام بگیرد مگر ابراهیم دلش آرام نداشت یا شك داشت بلکه
مردکان را حق تعالی زنده میتوانند کرد و او را وی عرض کرد که فدای تو شوم پس تغییر این آیه شریفه چیست
حضرت فرمود که این مردم تغییر قرآن را باصل بیت پیغمبر و اگذارند که ایشان قرآن را موافق
حق و حقیقت خواهند کرد و بعد از آن فرمود که روزی حق تعالی عالم بحضرت ابراهیم
وحی فرمود که ای ابراهیم بدان که یکوقتی تاج خلعت دوستی خود را بر فرق تو خواهم گذاشت
و ترا خلیل خود خواهم کرد حضرت ابراهیم شعفناك شد و پرسید که خدایا چه وقت مرا باین
کرامت ممتاز و باین خلعت سرافراز خواهی کرد خطاب الهی رسید که وقتی در دنیا بنماید
که مردها را در روز قیامت چگونه زنده خواهم کرد آن وقت که تو در دنیا ببینی که مردها را

چگونه زنده میشوند آن وقت ترا خلیل خود خواهم کرد ابراهیم را ازین مژده شعفها شد
ودایم در فکر بود که آیا چنین سعادتی کی شامل او شود که بخلعت پروردگار عالم سرافراز
شود که خلیل خدا بود و باین جهت هر وقت بقبرستان عبور میشد انتظار داشت که تا
مرده ها زنده شوند و حضرت ابراهیم بمطلوب خود برسد پس چون مدتی گذشت و اثری
ازان وعده بظهور نرسید حضرت ابراهیم دعا کرد که رب ارنی کیف تحی الموتی یعنی خدایا بمن
بنمایان زنده شدن خلق را که چگونه ایشان را زنده میکنی در محشر تا من بمشاهده این حال
لایق خلعت تو شوم و مرا خلیل خود گردانی که دیگر دلم طاقت ندارد خطاب الهی رسید که ای
ابراهیم اولم تؤمن آیا ایمان نداری باینکه من ترا خلیل خود خواهم کرد یعنی آیا خود را قابل
خلعت دوستی ما نمی بینی یا انکار من تعجب داری ابراهیم عرض کرد که پروردگارا اعتقاد
دارم باینکه وعده تو حق است و مرا خلیل خود کنی که از روی خلعت دوستی تا بحدی دادم
که دیگر طاقت ندادم که امروز بفردا شود حق تعالی فرمود که فخذ اربعة من الطیر یعنی ای ابراهیم
چون شوق خلعت دوستی تو بانتها رسیده است پس چهار مرغ بگیر و هم بکوب و ببین
چگونه زنده میشوند که بعد ازین عمل ترا خلیل خواهم کرد پس حضرت ابراهیم چنان کرد و چون
مرغها باز جدا شدند حق تعالی فرمود یا ابراهیم انت خلیلی یعنی ای ابراهیم تو خلیل منی چنانکه
حق تعالی فرموده است واتخذ الله ابراهیم خلیلا و حدیث دیگر از طریق مخالفان و منافقان
با تفسیر باطل از آیه قرآن اینست که در باب مقدمه بت پرستی میگویند که جایز است که پیغمبران
که پیش از پیغمبر شدن معصیت خدا کنند هر چند بت پرستی باشد یا آفتاب پرستی یا ماه
پرستی و این مقدمه بحضرت ابراهیم مجوزی موافق آیه قرآن افترا بسته اند که غیر از علمای شیعه

که فرقه ناجیه اند و از معصوم تفسیر حدیث را یاد گرفته اند کسی دیگر نمی فهمند که تفسیری که این
بد مجتهدها کرده اند باطلات و تفسیر باطل و حدیث دروغ ایشان در بیان حضرت ابراهیم
اینست که میگویند که چون نمرود زرتشتی و جمعی از منجمین و کاهنان بعلم نجوم و کهانت دانسته
بودند که ابراهیم اساس دین و شریعت برپا خواهد کرد ایشان خواستند که ابراهیم را بت پرستی
پرورش دهند پس چون ابراهیم بدنیا آمد و ابراهیم را در خانه زیر زمینی پرورش دادند
تا وقتیکه بحد تکلیف رسید پس او را آداب بت پرستی آموختند و رسم زنار بستن و طریقه
ستایش بت پرستی کردن باو تعلیم کردند پس ناگاه یکروزی ابراهیم مادر خود را غافل
کرده از زیر زمین بیرون آمد و هرگز روی دنیا را ندیده بود و نجوم و ماه و آفتاب را
مشاهده نکرده بود چون بروی زمین آمد وقت مغرب بود فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال
هذا ربی پس چون شب تاریک شد حضرت ابراهیم ستاره را دید گفت اینست خدای من فلما افل
قال لا احب الافلین پس چون آن ستاره غروب کرد حضرت ابراهیم گفت خدای که از نظر غایب شود
بکار نمی آید فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی پس ماه سر زد و درخشان دید گفت این خدای
منست فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین پس چون ماه غروب کرد
حضرت ابراهیم گفت این نیز پروردگار من نیست و یقین میدانم که اگر خدای من مرا راه
ننماید البته از گمراهان خواهیم بود فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر پس چون آفتاب
طلوع کرد آفتاب را درخشان دید گفت این پروردگار منست این همه بزرگ است فلما افلت
قال یا قوم انی بریء مما تشرکون پس چون آفتاب غروب کرد ابراهیم گفت که ای گروه من بیزارم
از آنچه شما شریک خدا میدانید خلاصه بعد ازان ابراهیم دانست که خالق عالم خلقت ستاره و آفتاب

وماه را کرده است بعد از ان که افتاب وماه وستاره را که ستایش کرده بود خدا را ستایش کرده
یگانه پرست شد واخر خدای تعالی او را پیغمبر کرد پس جایز است نیز معصیت خدا کرده باشند هر چند
ستاره پرستی وافتاب پرستی باشد واین تفسیر باطل واین حدیث دروغ ایشان از بحضرت
معصوم عرض کرده شد فرمود که خدا دهان دشمنان ما را بشکند که افترا به پیغمبر خدا بسته اند
ایا چگونه دلشان راضی میشود که نسبت بت پرستی بحضرت ابراهیم خلیل بدهند راوی عرض
کرد که فدای تو شوم پس تفسیر ایه مبارکه فلما جن علیه اللیل تا الخ را بیان فرما که بدانیم حضرت فرمود
که حضرت ابراهیم معصوم بود وهرگز بت پرستی وافتاب وماه پرستی نکرده بود وتفسیر این ایه شریفه
اینست که چون جماعتی در زمین ابراهیم افتاب پرست بودند وجماعتی ستاره پرست بودند ابراهیم
خواست که ایشان را از ان کفر وشرک باز دارد و براه حق هدایت کند پس بر دستاره پرستان
امد وبا ایشان رفیق وانیس وجلیس شد بحدیکه ایشان اعتماد وخاطر جمعی با و بهم رسانیدند
پس چون دانست که ایشان حرف او را خواهند شنید یکشبی در نزد ایشان نشسته بود ناگاه
ستاره طلوع کرد وایشان در نزد ان ستاره بسجده افتادند حضرت ابراهیم بطریق استفهام
از ان جماعت پرسید که هذا ربی یعنی این ستاره خدای منست باین معنی که این بالقوه دارد که کسی را
تربیت دهد یعنی بالقوه ندارد پس ایشان گفتند بلی این معبود ماست ابراهیم بایشان گفت
که معبود باید رفع ضرر از بندگان خود بکند ایشان تعجب کردند وبفکر افتادند حضرت
ابراهیم ایشان را نصیحت کرد تا دل ایشان نرم شد پس چون ستاره غروب ابراهیم بان جماعت
گفت لا احب الافلین یعنی خدای که از نظر پنهان شود من او را دوست نمیدارم چرا باید
کسیکه عبادت میکنند ان معبود خود دایم موجود باشد که مدام لایق عبادت باشد ومعلوم است

که این

که این کوکب که شما او را معبود خود میدانید مخلوقست وخالقی دارد البته همانکس که خالق اوست
لایق عبادت است پس خلاصه ستاره پرستان این مواعظ ونصایح ودلایل را از حضرت
ابراهیم شنیدند از خواب غفلت بیدار واز مستی ضلالت هشیار شدند وایمان بخالق عالم
اوردند پس حضرت ابراهیم رفت وبا ماه پرستان رفیق شد بنحویکه با ستاره پرستان
رفتار کرده بود تا با ایشان رفیق وانیس وجلیس شد وچون ماه طلوع کرد ایشان ماه را
سجده کردند ابراهیم از راه تعجب بایشان گفت هذا ربی یعنی این ماه پروردگار من است
ایشان گفتند این معبود ماست ابراهیم فرمود که معبود باید جلب نفع ودفع ضرر از بندگان
خود بکند ایا این جسمی را که شما باو عبادت کنید دفع ضرر میکند یا نفع بشما میرساند
ایشان گفتند او را قابلیت نیست ابراهیم فرمود که پس عبادت او بیجاست پس چون ماه
غروب کرد حضرت ابراهیم فرمود لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین یعنی هر اینه
اگر خدای من مرا راه حق ننمایاند هر اینه از گمراهان خواهم شد پس نیز بطلان عمل خود را
بچشم بصیرت دیده واسلام اوردند وخداپرست شدند بعد از ان ابراهیم نزد افتاب
پرستان رفت وبا ایشان رفاقت کرد تا بحدیکه هر سخنیکه ان حضرت میفرمود ایشان
قبول میکردند تا روزی وقت طلوع افتاب در مجلس ایشان بود که ایشان بسجده افتادند
حضرت ابراهیم از راه تعجب بایشان گفت هذا ربی هذا اکبر یعنی این خدای من است این
نوریست که از همه نورها بیشتر است ایشان گفتند بلی این معبود ماست که او را عبادت
میکنیم ابراهیم فرمود که معبود میباید دفع ضرر از بندگان خود بکند ونفع میرساند
یا نه ایشان گفتند افتاب در اسمانست وما در زمین چگونه میتواند که نفع بما رساند یا دفع

ضرر کند و بعضی گفتند که روشنائی آفتاب نفع دارد و دفع سرما و ظلمت میکند ابراهیم
فرمود که آن علیه السلام نفع داشت دفع ضرر میکرد باقی بود اما در شبها که از نظر خلق پنهان
میشود و نفع و ضررش مساوی پس ایشان بفکر افتادند تا غروب آفتاب شد و چون
آفتاب غروب کرد حضرت ابراهیم رو بآن جماعت کرد و گفت یا قوم انی بری مما تشرکون یعنی
ای قوم بدرستیکه من بیزارم از آنچه شما او را شریک خدا میدانید انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض بدرستیکه من خالص کردانیدم عبادت خود را بخصوص خداوندی که
آفریده است آسمانها و زمینها را حنیفا در حالتیکه رو بحق آورده ام و از باطل رو کردان
شده ام مسلما در حالتیکه اطاعت کننده ام پروردگار خود را وما انا من المشرکین و من
از جمله شریک آورندگان نیستم پس آن قوم با مجالست بحضرت محاجه و مخاصمه میکردند و آخر
آنحضرت ایشان را بدین حق دلالت کرد پس تفسیر این حدیث و این معنای این کلام آنست
که از خانه زاده رسالت و امامت و حی بیاریشان هدایت بیرون آمده است و بسیاری
آیات قرآن را اهل ضلالت بناحق و باطل تفسیر کرده اند که بیان آنها طول دارد و آحادیث در
باب فضیلت دعاها ساخته اند که محض ضلالت است و جهال را به بیابان حیرت سرکرده اند
از آنجمله گفته اند که دعا خواندن باعث کفاره گناهان میشود بطریقی که جاهلان مغرور
شوند و معصیت کنند بامید دعا خواندن که بسبب آن گناهان ایشان آمرزیده خواهد شد
از آنجمله در شرح دعای ورد الاکبر مخالفان گمراه و گمراه کنندگان خلق چنین روایت کرده اند
که زنی بود بسیار صاحب جمال و عبادت کار و هر شب جمعه دعای ورد الاکبر را میخواند پس شیطان ملعون
بعبادت آن ضعیفه حسد برد و او را به پسر خود عاشق کرد آن ضعیفه پسر را شراب خوردن

تکلیف کرد تا آنکه شبی پسرش مست شراب بود مادرش بنزد آن پسر آمد پسر با او مقاربت کرد
و آن ضعیفه حامله شد و حمل خود را از پسرش پنهان کرد و ناچار اراده سفر حج کرد و در راه
کعبه دختری زائید و بدایه سپرد و بحج رفت و برگشت و پسرش بعد از مدتی بحج رفت و آن ضعیفه
قصه خود را بهمسایگان خود گفت و نشان داد که دختری از پسرم بعمل آمده است در فلان
شهر بفلان کس سپرده ام خلاصه آن ضعیفه بطرف شد و همسایگان او را دفن کردند و
پسرش از حج برگشت و همان دختری که مادرش در آنجا سپرده بود عقد کرد و بشهر خود
آورد و چون همسایگان آن دختر را دیدند از آن پسر احوال پرسیدند که این زن را از کجا
آوردی پسر گفت از فلان شهر و از فلان کس چون نشان داد ایشان دانستند که آن دختر از
همان زن است و نطفه همین مرد است پس تا علاج او را آگاهی دادند پس پسر در غضب شد و گفت
من نعش مادرم را از قبر بیرون آورم و میسوزانم پس چون سر قبر را شکافت نوری از آن
قبر ساطع شد چون خشتهای لحد را برداشت دید تختی از زمرد گذاشته و فرش حریر گسترده
و مادرش لباس بهشت پوشیده و بر بالای آن تخت نشسته است پسر را از این حال تعجب آمد
و از مادرش پرسید که تو چنین عمل قبیح نکرده بودی مادرش گفت کرده بودم و عملهای قبیح
دیگر کرده بودم اما هر شب جمعه دعای ورد الاکبر را میخواندم و چون مرا بلحد خوابانیدند
جناب رسول الله آمد و این لباسهای بهشت را بر من پوشانید و مرا در این تخت نشانید
تو هم ای فرزند دعای ورد الاکبر را بخوان که هر گناهی که بکنی آمرزیده میشود چنانکه من
ببرکت دعای ورد الاکبر آمرزیده شدم پس آن پسر لحد را پوشانید و همیشه دعای ورد
الاکبر را میخواند خلاصه این منافقان رو سیاه چنین حدیثهای دروغ ساخته اند که جهال

نادان جرئت بر معصیت بهم رسانند پس زنهار نباید مکر و حیله و وسوسه این خناسهای ملعون را
گوش کنید که اینها دزدان راه شریعت باشند و قطاع الطریق راه و منزل هدایت میباشند
خلاصه باید هر حدیثی که در کتابها نوشته بینند از مجتهد عصر و نایب امام زمان تحقیق کنند
که مبادا در این بیابان حیرت بچاه ضلالت بیفتند و مقدمه ما در اینجا بود که حضرت آدم
توبه کرد و از آنجا با مرحمتم روانه شد و خطاب الهی رسید که ای آدم برو و بطلب حوا که انیس و
جلیس تو بوده است و او را پیدا کن و با او زندگانی کن پس آدم از آنجا روانه شد و میرفت و
ذکر [illegible] و تسبیح و تقدیس جناب احدیت میکرد و از آن طرف حوا که بیروزاری و بیقراری
داشت و طلب آمرزش از خدا میکرد تا آمدند بکوه عرفات در روز نهم ذی الحجة الحرام که روز
عرفه میباشد بهم رسیدند و یکدیگر را شناختند و از این سبب نام آن روز را روز عرفه گفتند شد
خلاصه چون آدم و حوا بهم مقابل و روبرو شدند حضرت حوا اشک حسرت از دیده بارید و آه
و فغان میکشید آدم گفت ای حوا احوال تو چون بوده در این مدت و در این بیابان حیرت تنها
و بیکس چگونه گذرانیدی پس آدم و حوا دست در گردن یکدیگر کرده ساعتی گریستند تا دل
ایشان آرام گرفت و بعد از آن وضو ساختند و بعبادت مشغول شدند و بدرگاه ذوالجلال
عرض و انکسار و ابتهال میکردند و بعد از عبادت و استکانت ساعتی نزدیک یکدیگر نشستند
و احوال گذشته را از یکدیگر پرسیدند تا آدم ذکر زمین کربلا و بلا و قصه زخم شدن
پای مبارکش و حکایت شهادت جناب امام حسین و ستمهای ظالمان را بحوا بیان کرد و حوا در
تعزیه آنحضرت بسیار گریست و لعن بسیار بر قاتلان آنحضرت کردند بعد از آن بعبادت
و تضرع و زاری مشغول شدند چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امیدواری

کشیده

کشیده شاهد دولت در آغوش نماید محنت عالم فراموش خلاصه چون آدم و حوا یکدیگر را ملاقات
کردند و راز خود را بایکدیگر گفتند خطاب الهی رسید که ای آدم و حوا بدانید که شما را برای
عبادت آفریدیم و عبادت آنست که آنچه فرموده من باشد بجا آورید و آنچه شما را از آن نهی کردم
ترک کنید ای آدم بنای عمارت و زراعت بگذارید که عمارت شما را و زوجه از سرما و گرما
محافظت کند و حیوانات درنده صحرا بشما تسلط نیابد و زراعت باعث قوت بدن و اعضای
شما باشد که بآن قوت استعداد و عبادت بهم رسانید پس تخم گندم و سایر حبوبات و بذر درختان
را برای آدم فرستاد و جبرئیل بخدمت آدم آمده و او را از درخت نشاندن و گندم کشتن
و زراعت رسانیدن و باغبانی و سایر امورات تعلیم داد بحکم جناب احدیت کشت و زراعت
کردند حق تعالی بحضرت آدم اولاد کرامت فرمود و ایشان بزرگ شدند و بامر زندگانی مشغول
شدند و گوسفند و گاو و سایر چارپایان را حق تعالی برای ایشان آفرید و از شیر حیوانات
حلال گوشت روغن و کشک و پنیر عمل آوردند و سایر امورات که الحال در میان اولاد
آدم [illegible] همگی در همان روز اول قرار داده شد از لباس و خوراک و رخت خواب و زن
و شوهری و سایر افعالی که الحال در میان بنی آدم شایع است و بدانکه یک عمودی از نور
حق تعالی در میان زمین و آسمان آفریده است که آن مکان قبله است و در برابر همان عمود نور
باید بندگان عبادت خدا کنند و بآنجانب رو کنند و آن عمود نور از تحت الثری تا فوق
الثریا فرو گرفته است و جناب احدیت امر کرد که جبرئیل آمد و بآدم تعلیم کرد که برابر آن
عمود نور در روی زمین خانه کعبه را ساخت که قبله اهل اسلام باشد و دینی که خدا
قرار داد فرموده است دین اسلام است که از عهد آدم تا بحال هر پیغمبری که آمده است مامور

بلدین اسلام بوده اند چنانکه حق تعالی فرموده است که ان الدین عند الله الاسلام یعنی بدرستیکه دینی
که خدا قرار داده است دین اسلام است و هر دین دیگر که در عالم هست همه باطل و ناحق است
و همه را مردمان از پیش خود بنا کرده است بنحویکه خواهش نفس ایشان بوده است چنانکه
زردشت ملعون آیین دین مجوسیان را قرار داد کرده است و سامری آیین دین گوساله پرستان را
قرار داد کرده است و ذکر آنها باعث طول کتاب میشود و بیانش مصلحت ندارد فی الجمله باید
دانست که حق تعالی دین یهود و نصاری و ارمنی و مجوس و هندو و ستاره پرستان و بت پرستان
را قرار داد نکرده است و هر یک از این دینهای باطل را هر کس موافق خواهش نفس نحس ملعون
خودش قرار داد کرده است که مردمان هر زمان چون ظاهر پرست بوده اند و الحال ظاهر
پرست میباشند چون دیدند که پیغمبران خدا مردم را بدین حق دلالت میکردند هیچ کدام
لباس و اساس دولت نداشتند و آنها که دین باطل بر پا کرده اند همه دولتمند و صاحب
اساس بوده اند و از این سبب مردم تابع دولت دنیاداران شدند و دین باطل که ایشان
قرار داد کرده بودند قبول کردند و دین حق را قبول نکردند مگر اندکی از اهل عقل که چشم
ایشان بزینت و زخارف دنیا نبود بلکه راه حق را [illegible] بیدند و سخن پیغمبران را قبول کردند
و اسلام آوردند پس هر کس اهل دنیا بود دین باطل را بسبب دنیاداران قبول کرد و دین حق را
قبول نکرد چنانکه الحال هم مردم این زمانه نظر باساس و لباس میکنند و حق را در میان اهل
دولت و شهرت میدانند و حال آنکه غلط فهمیده اند چرا که حق مرکزی نمایان و مرکز باریک است
چنانکه مشهور است که راه حق باریک است یعنی اهل حق عبث عبث دروغ طمع نمی بافند و سخن خود را
جلوه نمیدهند و خودنمای و مردم فریبی نمیکنند و برای خود مردم را بامر دین و عمل ترغیب

دعوت

66

دعوت نمیکنند بلکه آنچه موافق احادیث اهل بیت پیغمبر است عمل میکنند و بمردم میگویند که این
راه باریک است بسیار و مردم از دنبال ایشان نمیروند مگر عاقلان که نور ایمان از چهره ایشان
ساطع است و اما جهال و دنیاپرستان تابع اهل دنیا و لباسهای فاخر ایشانند چنانچه
شاعر طعنه باهل دنیا و دنیاپرستان زده است و علمای حق را بملک نسبت داده است و علمای
باطل را بالاغ نسبت داده است   جبه شال اگر ملک پوشد   پیش چشم جهانیان خار است
خر اگر سبز سرخ می پوشد   السلام السلام در کار است   و این بدیهی است که گنج در ویرانه است
و علم در خزانه سینه عارفان است ان درر الحکمة المکنونة فی اصداف صدور العالمین یعنی بدرستیکه
درهای علم و احکام شریعت پنهانست در صدفهای سینهای علمای اثنی عشریه و ان جواهر
العلوم المخزونة فی زوایا قلوب العالمین بدرستیکه جواهر علم در خزانهای گوشه دلهای اهل
عرفان و بصیرت است پس هر کس علم را بخواهد باید از اهل علم طلب کند و هر کس بدنبال اهل دنیا
رفت مانند قوم فرعون بر بلیه ضلالت گرفتار خواهد شد و در دریای غضب الهی با فرعون
زمان خود غرق خواهد شد چرا که فرعون در روز فکر خواست که حضرت موسی را در نظر خلق
خوار کند و خود را عزیز بدولت و اساس دنیا که در تصرف خود داشت با ایشان نمود و فقر
و بلا و اوضاع موسی را نیز با ایشان نمود و خرهای بی افسار علیهم [illegible] تدبیر آن ملعون
افتادند و اطاعت او را بجان [illegible] کردند و از جاده شریعت [illegible] بیرون رفتند و به بلیه
ضلالت افتادند و آخر کار شان آن بود که غرق شدند و این مقدمه را خالق عالم در سوره
حم فرموده است که فرعون ملعون رو بقوم خود کرده و گفت ای قوم الیس لی ملک مصر یعنی
پادشاهیت مصر مخصوص من نیست بآن معنی که من پادشاه مصرم و هذه الانهار تجری من تحتی

واین نهرهای آب در زیر قلم و تخت و عمارت من جاری میشود افلا تبصرون یعنی آیا نمی بینید
یعنی نظر کنید و ببینید که دولت و اساس و بارگاه من چگونه است ام انا خیر من هذا الذی
هو مهین آیا من بهترم یا این موسی که یک لباس پشمینه و مندرس پوشیده است چگونه زینت
و اساس دنیا ندارد ولا یکاد یبین و سخن نیز بفصاحت نمیگوید و نمیتواند گفت و من نهایت
فصاحت و خوش کلام دارم و نهایت دولت و کامرانی دارم پس چون مردم نظر کردند دیدند
که موسی نه لباسی دارد و نه اساسی همه گفتند فرعون راست میگوید و سخن فرعون حق است
و اگر خداوند عالمیان پیغمبر میفرستاد می بایست فرعون را پیغمبر کند خلاصه بهمین سبب که حضرت
موسی اسباب و زینت و دولت دنیا نداشت و فرعون اساس دولت داشت و مردم بفرعون
ملعون گرویدند و ایمان بموسی نیاوردند و حدیث وارد شده است که چون حق تعالی حضرت
موسی را بجانب فرعون و فرعونیان فرستاد و او را به پیغمبری کرد که بایشان پیغمبر باشد امر
کرد که اول پیغام خدا را بفرعون باین طریق که خطاب الهی که اذهب الی فرعون انه طغی یعنی ای موسی
برو بسوی فرعون بدرستیکه فرعون از درگاه ما یاغی شده است فقل هل لک الی ان تزکی و
بفرعون بگو که آیا بالقوه داری که از این راه باطل برگردی و در راه حق [illegible] واهدیک الی
ربک فتخشی و من ترا راه حق بنمایانم و تو راه حق را بگیری و از خدا بترسی و گمراه نکنی مردم را
پس حضرت موسی بمصر آمد و بدر خانه فرعون رفت و بحاجبان فرعون فرمود که بفرعون
بگویید که یک شخص حقی دارد و میخواهد بتو بگوید و خبری کنید که مرا بطلبد حاجبها چون
وضع لباس حضرت موسی را دیدند ترسیدند که اگر بفرعون عرض کنند که شخصی عرضی دارد
و این شخص را بطلبد و باین وضع لباس ببیند ما را بقتل خواهد رسانید که چرا عرض چنین

کس را

کس را بنزد من گروید این شخص چه قابلیت داشت که شما سخن او را بنزد من بگویید پس از این
سبب عرض موسی را بفرعون نکردند تا چهل روز گذشت و هر روز موسی بهر یک از حا
جبها گفت که عرض مرا بفرعون بگویید و ایشان اعتنا نمیکردند تا روز چهلم که فرعون
ملعون صدای موسی را شنید از حاجبان پرسید که کیست که اذن داخل شدن بمجلس ما
میطلبد حاجبان گفتند شخصی دیوانه ژولیده بوضع گدا میباشد که الحال چهل روز است
که میخواهد بعرض حضور شما برسانیم که او را بطلبی و ما بسبب ژنده و بد وضعی او لایق نمیبینیم
که سخن او را بخدمت شما عرض کنیم فرعون گفت او را رخصت دهید که بمجلس ما داخل شود
تا ببینم که چه گوید پس چون حضرت موسی داخل شد فرعون ملعون او را شناخت و از ترس
بر خود بلرزید اما در ظاهر مطلق اعتنا نکرد تا آنکه موسی فرمود انی رسول من رب
العالمین بدرستیکه من پیغمبرم بسوی شما از جانب خدای عالمیان و مطلوب من اینست که
پیغام خداوند عالمیان را بشما برسانم فرعون گفت و ما رب العالمین کیست آنکه تو میگویی
که خدای عالمیانست حضرت موسی گفت که رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین
یعنی پروردگاری که آسمانها و زمینها را آفریده است و آنچه میان آسمانها و زمینها میباشد
همه را او آفریده است اگر شما ایمان و یقین دارید که اینها را خالقی و خدای هست فرعون ملعون
خواست که دفع فهم مردم کند بمردم گفت که الا تستمعون یعنی آیا گوش نمیدارید که این دروغگوی
نادان چه میگوید من از ذات می پرسم و صفات میکند من میگویم که خدا کیست و میگوید آن
کسیکه آسمان و زمین را آفریده است اگر تو راست میگوی خدا را بمن نشان بده نه آنکه صفتهای
او را بمن نمای خلاصه اول سخنی که در عالم برای ذات و صفات گفته شد از زبان نحس نجس فرعون

ملعون جاری شد واین شکها و فتنها که در عالم برپا شده است همه از سر شئوان ملعون است
خواست که معارضه با خدای تعالی کند و مغالطه با اهل حق کند و مغالطه حق را باطل کند و در جواب
حضرت موسی ع نکوشید و در مجادله آن کرد و گفت ببینید که من می پرسم که خدا چگونه چیز است
واین شخص صفتهای او را این نشان میدهد اگر راست میگوید خدا هست خدا را بمن نشان
بده پس آن قوم سیه روزگار فریب خوردند و عقلهای ناقص بقلة الحقات قبول سخن فرعون
کردند و سخن موسی را قبول نکردند بخو یکه الحال بعضی از سفها و احمقها بدنبال سخنان
اهل اشراف و حکمت و هیئات رفته اند و از اصل شرع رو گردان شده اند و جاده شریعت را
پشت سر انداخته اند و با حادیث اهل بیت نکات و بیان بی فایده بسیار چیده اند خدا محافظه
کند خلاصه چون فرعون ملعون سخن هیئات و خاصیت را گفت موسی ع گفت ربکم و رب آبائکم
الاولین یعنی خدای شما و خدای پدران شما که پیش از شما گذشته اند فرعون ملعون گفت ای
مردم ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون یعنی بدرستیکه پیغمبری که ادعا میکند از جانب خدا
آمده است دیوانه میباشد و سخن عاقلانه نمیگوید موسی ع گفت رب المشرق والمغرب وما بینهما
یعنی پروردگاری که مرا بسوی شما فرستاده است پروردگاریست که مشرق و مغرب را آفریده است
فرعون ملعون گفت ای موسی لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین یعنی هرگاه
بعد از این ادعا کنی که خدای غیر از من هست البته بدان که ترا بزندان خواهم فرستاد خلاصه
مطلوب باین بود که احمقهای نادان گوش بسخن اهل حق نمیکنند و بلباس و اساس دنیا
نظر کنند مثل قوم فرعون که نظر باساس فرعون کردند و سخن او را قبول کردند و سخن موسی را
قبول نکردند و هم چنین در هر زمانیکه هر پیغمبری را که خدای تعالی فرستاده است همگی از اهل

زمان خود فقیرتر بودند باین سبب که مردم بدانند که دولت دنیا در نزد خدای تعالی قدری
و منزلتی نیست و خدای تعالی اهل تقوی را دوست میدارد و از این سبب که اهل دنیا نظر
شان بدولت و زینت و زخارف دنیا بود اعتنا به پیغمبران نکردند و گفتند اگر این شخص پیغمبر
بودی بایست دولت و اساسی داشته باشد و میگفتند چگونه چیز است که این شخص که ادعای
پیغمبری میکند دولت و اساس ندارد و این سخن را نسبت به پیغمبر ما محمد ص نیز گفتند
چنانکه حق تعالی فرموده است وقالوا لولا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم یعنی
امت محمد ص که بعضی از منهای ظاهری بودند که بباطن منافق بودند و بعضی که بظاهر اقرار
نداشتند بیکدیگر گفتند که چرا این قران با بوجهل ملعون که دولت و فرزندان بسیار داشت
نازل نشد و چرا بعبد الله بن ابی بکر که صاحب دولت و ایل و قبیله است نازل نشد خلاصه اهل
دنیا همیشه نظر شان بمال و اساس و زینت بوده است و الحال نیز اگر کسی پیدا شود که مرد
خدا باشد و فقیر باشد و سخن حق بگوید کسی قبول نمیکند مگر اندک جماعتی که اهل حق و تقوی
باشند اما اگر شخصی صاحب دولت و اساس و خوش کلامی و تقریری پیدا شود که سخن
دروغ و باطل و هرزه بگوید اهل دنیا بسبب آن لباس و اساس و تقریر و خوش فصاحت
که دارد قبول میکنند و این معنی را حق تعالی در سوره منافقون بیان فرموده است و بیشتر شأن
نزول این سوره مبارکه این بود که جناب رسول الله ص به پیغمبری مبعوث گردید و مردم
از هر طرف هجرت کردند و پسرها ترک پدر و مادر را و اقوام خود کردند و غلامان ترک آقای
خود کردند و بخدمت آنجناب آمده و ایمان آوردند که دست تسلط کفار از سر ایشان
کوتاه شد پس چون غلامان و سایر مهاجرین که ترک مال و اسباب و خانه خود کرده بودند

بلکه معظم بخدمت جناب رسول آمده اند فقیر بودند و چیزی نداشتند رسول خدا
مقرر فرموده بود که دولتمندان مکه از قریش و سایر عربها اخراجات مقرری بمهاجرین
میدادند و چون آنجناب بمدینه مهاجرت کرد از مکه بمدینه آمد مهاجر و انصار نیز بمدینه
آمدند و عبدالله ابن ابی ملعون صاحب دولت و اساس بود حضرت رسول مقرر فرموده
بود که دولتمندان چیزی بمهاجرین فقیر بدهند عبدالله ابن ابی ملعون برفقای خود میگفت
که ببینید مردم چگونه احمق و نادانند که اطاعت سخن شخصی را میکنند که قادر بر اخراجات
عیال خود نیست و دیگران که از خانهای خود هجرت کرده اند و نزد او آمده اند که از پهلوی
او نان کاه کنند چه قدر احمق و نادانند باید نحوی بکنیم که ریشهٔ احمد را از این زمین بکنیم
که کار را بر ما تنگ کرده است و نزدیک است که تمام خلق مدینه مطیع و منقاد حکم او شوند
خلاصه عبدالله ملعون با این فکر و حیله بود و دایم با رفقای خود مصلحت میداد که جناب رسول را
از مدینه بیرون کنند و میگفت ما غالب تر و عزیز تر از تمام خلق مدینه میباشیم و خوار تر
و ذلیل تر از جناب رسول خدا کسی در مدینه نیست و ما میتوانیم او را از مدینه بیرون کنیم
و شما ببینید که اخراجات این گداها را بپای ما گذاشته است و هر چه ما بایشان بدهیم باز تکلیف
میکنند که دیگر هم بدهیم این همه تقصیر ماست اگر ما اخراجات باین فقرا ندهیم دو روز پیش او نمانند
و از هم بپاشند و کسی بر دور او نماند نزدیک احمد را میتوانیم از شهر بیرون کنیم و خود
خلاصه مدام در این فکر بودند که آنحضرت را از مدینه کنند و خود شان سرکرده و بزرگ خلق
بوده باشند پس قضا را در آن مدت آنحضرت با لشکر اسلام بجهاد رفتند عبدالله ابی
ملعون نیز خیمه زده با رفقای خود بخدمت آنحضرت بودند و چون بجهاد رفتند و فتح کردند

رو بجانب

رو بجانب مدینه مراجعت کردند و چون بنزدیک مدینه رسیدند و خیمه زدند ابی ملعون نیز
خیمه زد و با رفقای خود در آن خیمه نشستند و زید ابن ارقم که از خلصان صحابهٔ کبار آنحضرت
بود بخیمه ایشان وارد شد و در مجلس ایشان نشست و باهم صحبت میداشتند و بفکر این
بودند که زید خبر از ایشان بخدمت رسول خدا خواهد برد پس چون باهم صحبت میداشتند
و از هر جا سخنی میگفتند تا سخن بجناب رسول و اصحاب او در میان آمد عبدالله ملعون
گفت که احمد چه بسیار حمایت این گداها میکند خصوصا سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر
و قنبر و بلال و این همه تقصیر ما و شماست که اخراجات باین گرسنه‌ها میدهیم که ایشان
بر دور احمد جمع شده اند بعد از آن باید چیزی باین اشخاص ندهیم که شاید از دور احمد
پراکنده شوند و غلامان بنزد آقای خود روند و پسران بنزدیک پدران خود روند
و دور احمد خالی شود آن وقت او را از مدینه اخراج کنیم چرا که از همه کس در مدینه عزت
ما بیشتر است این دفعه که بمدینه میرویم البته باید احمد را از مدینه اخراج کنیم پس چون این
سخنان در مجلس آن منافقان مذکور شد زید ابن ارقم تمام را شنید و از آنجا بخیمه جناب
رسول آمد و تمام سخنان آن ملعون را بخدمت آنحضرت عرض کرد جناب رسول
در غضب شد و آن ملعون را طلبید و چون قاصد جناب رسول بنزد عبدالله ابن ملعون
آمد و گفت جناب رسول ترا طلبیده است آن ملعون با سایر منافقان که رفقای او بودند
بهم اشاره کردند که گویا کسی خبر بما فاو برده است باید که برویم و از این مقدمه منکر
شویم پس از خیمه خود بیرون آمدند و هر که دهی که میگفتند شنید و میدیدند که ایشان
باهم صحبتی دارند گوش میکردند که ببینند سخن ایشان را شنیدند یا نه خلاصه چون داخل خیمه

جناب رسولم شدند عبدالله ملعون سلام کرد و تعظیم جناب رسولم کرد و از راه نفاق
و شیطنت که داشت گفت نشهد انک لرسول الله یعنی گواهی میدهم بدرستیکه تو پیغمبر خدای پس
چون آنجناب این طریقه ادب و اخلاص و ارادت را از آن ملعون و سایر رفقای بدبخت روسیاه
دید بر سخن زید ابن ارقم تعجب کرد و نظر بجانب زید کرد و زید بیچاره مکدر ماند و علاج
نداشت و آن ملعون با رفقای خود بسخن گفتن و صحبت داشتن با رسول خدا مشغول شدند
حضرت گوش بسخنان ایشان داشت و زید ابن ارقم غمناک نشسته بود که ناگاه جبرئیل از جانب
ملک جلیل نازل شد و سوره منافقین را بجناب رسول خدا نازل کرد و احوال آن ملعون
منافق و رفقای او را و ارادت و صدق اخلاص زید ابن ارقم را بآنجناب ثابت کرد و این
معنی را حق تعالی در سوره منافقین چنان بیان فرموده است که بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاءک
المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله یعنی چون منافقان که عبدالله ابن ملعون و رفقای او باشند
نزد تو می آیند و میگویند که شهادت میدهیم باینکه بدرستیکه تو پیغمبر خدای این سخنان ایشان
دروغ و حیله و دفع از ایشان خود کردن است ایشان هرگز ایمان بتو ندارند ای محمد والله
یعلم انک لرسوله و خدای تعالی میداند که حق پیغمبر او میباشی والله یشهد ان المنافقین لکاذبون
و خدای تعالی شهادت میدهد که عبدالله ابن ملعون و رفقای او که منافق میباشند هر آینه
منافقان دروغ گویند و سخنان و اعتقاد شان یکی نیست اتخذوا ایمانهم جنة از قسمها که
میخورند سپر بلای خود کرده اند که جان و مال ایشان با مان باشد فصدوا عن سبیل الله
پس برگشتند ایشان از راه خدا و طریقه شرع انهم ساء ما کانوا یعملون ایشان هر عملیکه
میکنند بد است و عمل ایشان هرگز شایسته نیست ذالک بانهم امنوا ثم کفروا این نفاق

ایشان

ایشان و بطلان عمل ایشان باین سبب است که بزبان ایمان می آورند و بدل اعتقاد ندارند
فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون پس خدای تعالی مهر غفلت بر دلهای ایشان زده است و ایشان
سخن حق را نمی فهمند و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و هرگاه ایشان بخدمت تو می آیند ای
محمد تو ایشان را می بینی جسمهای نحس ایشان بنظر تو جلوه میکند که خیال میکنی که ایشان
از بس مؤمن و خالص اند و ما صورتهای ایشان را خوش نظر و مرغوب [illegible] و ان یقولوا
تسمع لقولهم و از بس فصاحت و خوش زبانی دارند هرگاه سخن میگویند تو گوش بسخن
ایشان میداری کانهم خشب مسندة چنان قیاس کن که ایشان چوبهای خشک شده اند
که در میان دیوار بکار برده اند یعنی ایشان هیچ قرب منزلتی در نزد ما ندارند و این
صورتهای دلفریب ایشان طعمه آتش جهنم است و این زبان خوش و اخلاط ایشان مخصوص
وای گفتن است در جهنم ای محمد ایشان از بس در غیبت بتو کشوده اند و باهم سفارش
کرده اند که این دفعه [illegible] کنند هر جا که هر کس میرسند و می بینند که باهم
سخنی میگویند گمان که هر سخنی که گفته میشود راز ایشان را در میان آورده اند هم العدو فاحذرهم
ایشان دشمن خدا و پیغمبر ند ای محمد پس تو از ایشان حذر کن و اعتقاد بسخن ایشان
میاور قاتلهم الله خدا ایشان را لعنت کند انی یؤفکون چگونه از راه حق برگشته اند و چگونه
حیله و تدبیر با اهل ایمان میکنند خلاصه چون سوره نازل شد جناب رسولم بعبدالله
ملعون گفت ای ملعون روسیاه در خیمه خود چنین چنان با این بدبختها میگوئی و در حضور
من شهادت میدهی برسالت من آن ملعون خجل شده از مجلس آنحضرت بیرون رفت با رفقای
خود پس جمعی از حاضران رفتند و بآن ملعون گفتند که ای مرد این چه خیال باطل بود که تو کردی

بیا به کرد بخدمت رسول الله برو و بکو انحضرت را تو به دهد و طلب امرزش برای تو کند ان
ملعون از سخنان ایشان بدش امد و سر خود را بجنبانید و کفت که شما چه مردم فضولی
هستید اول بار بمن کفتید بیا ایمان بمحمد بیاور ایمان اوردم و کفتید مال خود را بکفته او زکوة
بده دادم اکر میکویید بعد از این بروم و او را سجده کنم دیکر کاری باقی نمانده است و چون ان
ملعون این سخنان را کفت ایه نازل شد و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله لووا
رؤسهم یعنی همین که اهل ایمان بان منافقان میکویند که بروید بخدمت رسول خدا طلب
امرزش کند برای شما ایشان سر خود را میجنبانیدند و کردنهای خود را بر می تابیدند
و از راه استخفاف با اهل ایمان میکویند که ما را حاجتی نیست که پیغمبر برای ما استغفار کند
ورایتهم یصدون وهم مستکبرون و خواهی دید ایشان را که از راه حق بر کردند و کردن
کشی کنند در باب امرزش کردن تو برای ایشان سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم
لن یغفر الله لهم تفاوتی ندارد برای ایشان خواه طلب امرزش خواه برای ایشان بکنی خواه
مکن که هرکز خدا ایشان را نمی امرزد ان الله لا یهدی القوم الفاسقین بدرستیکه خدا کروه
نافرمانان را [illegible] بمقصود شان [illegible] است هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله
حتی ینفضوا و ایشان کسانی میباشند که میکویند اخراجات باین کداها که نزد پیغمبر امده
اند که تا ایشان پراکنده شوند هر کسی بدنبال کار خود روند و محمد تنها ماند ولله خزائن
السموات والارض و حال انکه زمین و اسمان بتصرف خدا است ولکن المنافقین لا یفقهون
ولکن منافقان این معنی را نفهمیده اند یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل
میکویند ان منافقان بدبخت که اکر دفعه بسوی مدینه بر کردیم محمد را از مدینه بیرون خواهیم

کرد

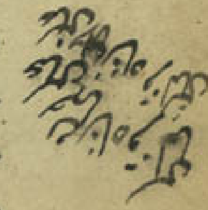
کرد باین سبب که عزیزتر از همه کس میباشیم و محمد خوارتر از همه کس است ولله العزة ولرسوله
وللمومنین و حال انکه عزت مخصوص خدا و اهل ایمان است ولکن المنافقین لا یعلمون ولکن
این معنی را منافقان ندانسته اند خلاصه مطلوب ما این بود که دینی که خدا قرار داد کرده است
که در زمان حضرت ادم دین اسلام بود که خدای تعالی مامور کرده ادم را که اسلام داشته باشد
و سایر پیغمبران را نیز بدین اسلام مامور کرد چنانکه در باب حضرت ابراهیم فرموده است
که ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا یعنی ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی ولکن کان حنیفا
مسلما و لکن ابراهیم رو از دین باطل کردانیده بود و رو بجانب حق اورده بود و مسلمان بود
وما کان من المشرکین و از جمله مشرکان نبود خلاصه دین حق دین اسلام است و خانه که اول
در روی زمین بنا کذاشته شد خانه کعبه بود که در مکه معظمه است چنانکه حق تعالی فرموده است که
ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین یعنی بدرستیکه اول خانه
که وضع شد برای مردم در روی زمین همین خانه کعبه است که در مکه مبارکه است و در ان خانه معجزهای
روشن است از جمله مقام ابراهیم میباشد که حضرت ابراهیم وقتیکه مامور شد که ستونهای
خانه کعبه را بلند کند انحضرت با حضرت اسمعیل در ان وقت ستونهای کعبه را بلند کردند
اما اصل خانه کعبه را ادم بنا کرد خلاصه چون انخانه را بلند کردند و در اطراف انخانه مسکن
و ماوی کرفتند و در حوالی مکه معظمه سکنی کرفتند و حق تعالی هفتاد دو پسر بادم عطا کرد
و مادر همه حضرت حوا بود و چون قابیل هابیل را شهید کرد حق تعالی شیث را بادم بعوض
هابیل عطا فرمود و نام او را شیث کذاشت و لقب او را هبة الله کذاشت و فرزندان دیکر که خدا
بادم داد همه یکرا حضرت ادم بدین اسلام مامور کرد و اداب دین اسلام را بایشان اموخت

و وصیت کرد که بعد از من وصی من هبة الله که شیث باشد و باید اطاعت او کنید و خدا را
بندگی کنید از راه اخلاص و شریک برای خدا قرار ندهید و در اوقات نمازها مشغول نماز شوید
و نماز را با دوام و خضوع و خشوع برای خدا بجا آورید و در حالت دولت اسراف نکنید و احسان
و مهربانی با اهل ایمان بکنید و با دشمنان خدا دوستی مکنید و سایر موعظها و نصیحتها
که لایق و سزاوار ایشان بود گفت و مدام مهربان بود و با ایشان فرمود که زکوة مال خود را بجا آورید
بدهید و حج خانه خدا را بجا آورید و احسان بخویشان خود بکنید خلاصه آنچه موعظه و نصیحت
که لایق بود همه را فرمود و هر یکرا حق تعالی از جماعت پری و حوریه عطا کرد و از ایشان
اولاد هم رسید و هر یک از اولاد خود را نام کذاشتند و هر یک از فرزندان خود کاو و کوسفند
و الاغ و سایر مواشی قسمت داد و هر یک خیمه برای خود و عیال زدند و زنهای ایشان
از یکدیگر حجاب میکردند بامر خدای تعالی و فرزندان آدم هر یک بشغلی مشغول بودند و کاهی
حضرت آدم میخوابید و فرزندزادکان آنحضرت می آمدند و بر سر و صورت و سینه آنحضرت
بالا میرفتند و بآنحضرت آزار میرسانیدند یکروز بعضی از فرزندان آنحضرت بآدم عرض
کردند که ای پدر بزرگوار چه میشود این طفلها را منع کنی که اذیت بتو نرسانند آدم
فرمود که ای فرزندان من در بهشت بر من یک حرکت کردم مرا از بهشت بیرون کردند و اکر
دیگر حرکت کنم بلای دیگر بمن نازل شود باین سبب جفاهای اطفال را متحمل میشوم و روایتست
که روزی حضرت آدم در صحرا خوابیده بود و دو فرزند آنحضرت که یکی از ایشان لالی اسم
داشت و دیگری لوی و آن دو پسر نزد آدم آمدند قضارا باد پیراهن آنحضرت را بالا
افکنده بود و آن پسر که لالی اسم داشت نظر او بر عورت آنحضرت افتاد و آن پسر که لوی اسم

داشت

داشت آمد و او را منع کرد و پیراهن را بر بدن آدم پوشید و آن لالی پیراهن را بالا کرد و
بر بدن مبارک پدر خود نظر کرد و لوی او را منع میکرد تا آدم بیدار شد و از این واقعه
خبردار شد بر لالی نفرین کرد و گفت که خدا روی تو و اولاد تو سیاه گرداند و اولاد ترا کنیز
و غلام این برادر و اولاد این کرداند پس بمجرد دعای آنحضرت روی لالی تمام سیاه شد و
با همان روسیاهی که بود بمنزل خود باز آمد و حکایت را برای زن خود بیان کرد و چون
فرزندان از ایشان بعمل آمد سیاه بود و هم چنین هر چه اولاد که خدای تعالی با ایشان عطا
کرد همکی سیاه بودند و چون مدتی کذشت برادران بر حضرت شیث حسد بردند و کفتند
سبب چیست که پدر ما شیث را از ما بهتر میداند و ما را امر کرده که بعد از پدر اطاعت شیث کنیم
پس با یکدیگر عهد کردند که پدر را بقتل رسانند چون این خبر بحضرت آدم رسید عرض
کرد که خدایا دفع شر این بدخواهان را از من بکن خطاب الهی رسید که ای آدم دل خود را جمع
دار که من شر ایشانرا از تو خواهم کرد و بدان که این خیالی که ایشان کرده اند فایده نیاید
دارد و این عمل از قوت ایشان بفعل نخواهد آمد پس چون آن شب کذشت صبح شد برادران
از خواب بیدار شدند هر کدام لفظی آموخته بودند مخالف لفظ دیگری هیچ یکی جواب دادن
نمیدانند که زبان یکدیگر را بفهمند و آن هفتاد و دو نفر هفتاد و دو لفظ بهم رسانیده بودند
و شیث هم که لفظ سریانی که پدرش همان لفظ را داشت و سایر برادران هر یک لفظ دیگر داشتند
که آن لفظ را همان خود شان و زن و فرزندشان می فهمیدند از هم ترسیدند و از نزد
یکدیگر فرار کردند هر یک عیالشان و خیمه و اموال و لباس داشتند برداشتند و از آن
مکان فرار کرده شدند و در آن بیابان میرفتند تا هر یکی بیک چشمه آب رسیدند و در جای

منزل کردند و خیمه زدند و با زن و فرزندان خود در انجا بسر بردند و بدفعات و تدریج
عمارت ساختند و هر یک از ان شهری بنا کردند که الحال ان شهرها برپاست و از ان جمله
شهر حبشه است که لای سیاه بود و با زن و فرزند خود در ان منزل جا گرفتند و در انجا شهری
ساختند و ان طایفه از نسل لای مانده است سیاهها حبشی اند و بعضی بجانب زنگبار
رفته اند و انجماعتی که از اولاد ادم ماند که شایسته است و بعضی فرزندان بدکار شدند و از
انجمله فرزند ادم که روشنه لوی بود و دختری که از فرزند لای که سیاه بود عقد کرد و از ان
شوهر سفید و زن سیاه فرزندان که بعمل امدند بعضی از نسل لای و لوی که الحال ایشانرا
لولی میگویند و اینست که جماعت لوی را کم نجیب میدانند مسئله بدانکه خالق عالم این عالم



جسمانی را مانند انسان یا شخصی فریده است و این شخص عالم را اعضا و جوارح میباشد و از
جمله اعضای شخص سر هر شخص اشرف از همه اعضاست و برای هر عضوی لباسی قرار داده کرده اند
و برای سر تاج العزیزه است و این عالم مانند شخصی است و سر این عالم عرش اعظم است و تاج
عرش اعظم محمد است که جای انحضرت عرش است و اما بسبب اینکه انحضرت راهنمای خلق باشد
انحضرت را بزمین جای داد برای اینکه بخلق ثابت شود که انحضرت تاج سر عالمیانست جسم مبارک
انحضرت را بعرش بردند تا انکه حق بمرکز خود قرار گیرد و بعد از ان انحضرت را بزمین باز
اوردند تا راهنمای خلق باشد و بغیر از جسم مبارک انحضرت هیچ جسمی باسمان نرفته است
و هر کس قایل شود که جناب علی ابن ابی طالب بعرش رفته است افترا در حق جناب علی ابن ابی
طالب گفته است چرا که هیچ جسمی قابل اسمان نیست و مخفی نخواهد بود مگر جسم جناب رسول خدا
و اما در تبه و شان و قدر و منزلت جناب علی ابن ابی طالب بعد از جناب رسول زیاده

از پیغ

ادریس

پیغمبران و صدیقانست چنانکه رسول خدا فرموده است که علی خیر البشر [illegible] فقد کفر
یعنی جناب علی ابن ابی طالب بهترین خلقانست و هر کس این سخن را قبول نکند کافر است و فضایل
انحضرت در کتابهای مشهور بسیار است و ذکر فضیلت انحضرت بر سایر پیغمبران از افتاب
روشن تر است تا جسم مبارک انحضرت باسمان نرفته است و اما جسم عیسی و ادریس باسمان
رفته است سبب هر یک بیان میشود اما جسم ادریس که باسمان رفته است سببش این بود
ملکی از ملایک بسبب تقصیری از اسمان بزمین افتاده بود و چون بحضرت ادریس ملاقات
نمود و استدعا کرد که ادریس در نزد حق تعالی دعا کند که خدای تعالی از تقصیر او در گذرد و
او را در صف ملایکه جای دهد و چون ادریس دعا کرد حق تعالی بالهای ان ملک را باز
داد و ان ملک بحضرت ادریس عرض کرد که ای پیغمبر خدا تو در حق من نیکی کردی الحال
هر حاجتی که بمن داری که از من بر اید از من طلب کن تا من ان حاجت را بعمل اورم
که تلافی نیکی تو شود حضرت ادریس فرمود که من از قبض روح خود تشویش دارم و میخواهم
که با عزرائیل ملاقات کنم و با او هم کلام و رفیق و مونس شوم تا روز قیامت تا در وقت
قبض روح خود تشویش نداشته باشم ان ملک قبول کرده و ادریس را بر بالای بال
خود سوار کرده باسمان پرواز کرد و چون باسمان اول رسید عزرائیل را در انجا ندید
و ادریس را باسمان دوم برد و او را در انجا ندید و همچنین بدفعات او را باسمانها
برد تا باسمان پنجم رسید و در انجا نیز عزرائیل را ندید و از انجا نیز پرواز کرد و در
میان راه اسمان ششم عزرائیل را دید که از ملا اعلی فرود می اید ان ملک که ای عزرائیل
بکجا میروی گفت که خدای تعالی امر کرده است که در میان اسمان پنجم و ششم قبض روح ادریس را

کم و چون ادریس این سخن را شنید بر خود بلرزید و عزرائیل در آنجا قبض روح ادریس نمود
و اما حضرت عیسی ع چون قوم آنحضرت قصد قتل آن کردند و پادشاه ایشان با لشکر خود
بقصد قتل عیسی ع آمدند آنحضرت بامر خدا داخل بیت المقدس شد و آن پادشاه با بعضی
از خواص خود از عقب آنحضرت داخل بیت المقدس شدند پس بامر خدا ملائکه از آسمان
نازل شدند و آنحضرت را باسمان چهارم بردند و حضرت عیسی در آسمان در معبدی
که خدای تعالی برای او قرار داده فرموده است بعبادت خدا مشغول شد و خدای تعالی آن پادشاه را
در شکل عیسی متمثل کردانید و آن قوم چون آن پادشاه را دیدند او را گرفتند و از بیت
المقدس بیرون کشیدند و او را بسیار اذیت رسانیدند هر چند آن ملعون گفت
که من پادشاه شمایم ایشان قبول نکردند و گفتند تو عیسائی هر چند آن ملعون گفت من
عیسی نیستم قبول نکردند و آخر او را بر دار کشیدند و کشتند و گفتند ما عیسی را کشتیم
و حق تعالی در این باب فرموده است و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و این
سخن کفر ایشان اینست که میگویند ما کشتیم عیسی بن مریم را که پیغمبر خدا بود و حق تعالی تکذیب
ایشان فرموده است باین طریق و ما قتلوه و ما صلبوه یعنی و حال آنکه نکشتند ایشان عیسی را
و بر دار نکشیدند آنحضرت را و لکن شبه لهم و لکن پادشاه ایشان بود که در شکل عیسی
شده بود و ایشان او را بگمان اینکه آن ملعون حضرت عیسی است و از این سبب امر بر ایشان
مشتبه شده بود و از برای اثبات حجت بر جماعت نصاری باز حق تعالی فرموده است و ما
قتلوه یقینا و یقین بدانید که نکشتند حضرت عیسی را بل رفعه الله الیه بلکه واقعا اینست
که حق تعالی عیسی را باسمان برده است خلاصه غیر از حضرت عیسی و ادریس ع جسمی دیگر باسمان

رفته است

نرفته است و قدر و منزلت و مرتبه علی ابن ابی طالب ع زیاده از آنست که کسی تواند وصف کند اما
آنحضرت هرگز راضی نیست که غلو در حق او بگویند هر چند آن از تعریف آنحضرت باشد
و در اصول کافی در این باب حدیث وارد شده است که جناب امام محمد باقر ع فرمود که ای
گروه شیعیان آل محمد ع مانند فرشهای کوچک مجلس باشید تا آنکه غالیان بسوی شما برگردند
و تالیان بشما ملحق شوند پس مردی از انصار بخدمت آنحضرت عرض کرد که فدای تو شوم
غالیان کیستند فرمود که گروهی در باب ما چیزی میگویند که ما خود مان نگفته باشیم
از تعریف و مدح و ستایش هر یک که تعریف کنند بخوبیکه ما خود مان آن تعریف را نگفته باشیم
پس آنکس از شیعه ما نیست و ما نیز از او نیستیم پس راوی گوید که آن شخص انصاری سعد
نام داشت و عرض کرد که تالیان کیستند حضرت فرمود که آن شخص که اراده نیکی کند و
نیکی نخواهد رسید و مزد نیکی خود را نخواهد دید راوی گوید که بعد از آن آنحضرت روی
مبارک خود را بجانب ما کرد و فرمود بخدا قسم که خدای تعالی برات آزادی با عطا نکرده است
و میان ما و خدا خویشی نیست و ما را بر خدا حجتی نیست و ما بسبب طاعت و بندگی کردن بجانب
خدا نزدیک شویم پس هر کس از شما فرمانبردار خدا نباشد و دوستی با ما داشته باشد
هیچ نفعی باو نخواهد رسید بعد از آن حضرت فرمود که وای بحال شما که بدوستی ما
مغرور میشوید یعنی بمحض ادعای دوستی ما مغرور میشوید چرا که عمل باید موافق
قول باشد پس دوست جناب علی بن ابی طالب کسی است که آنچه آنحضرت در شان خود
فرموده است بگوید نه زیاده و نه کم و آن احادیث ساختگی که جماعت غالی گفته اند همه
محض دروغ و خطا است که گفته اند جناب علی بن ابیطالب از رسول خدا است و این سخن علی کفر

و محض افتراست چراکه جناب علی ابن ابی طالب مکرر میفرمودند که انا عبد من عبید محمد یعنی من
یکی غلامی هستم از جمله غلامان جناب محمد و مکرر آنحضرت در مسائل دین که معطل میشد از جناب
رسول تحقیق میکرد و امت آنجناب بود و هرگز جبرئیل را هیچ کس بغیر از پیغمبر نشان نداد
و حدیث جناب رسول خداست که فرموده است که انا مدینة العلم و علی بابها یعنی من شهر علم
و علی دروازه آن شهر است و از این سبب میگویند که جبرئیل از دروازه شهر علم داخل شده
و از دروازه شهر علم بیرون رفته است پس معلوم است که هر مرتبه رسول خدا را که جبرئیل دیده
است دو مرتبه علی ابن ابی طالب را دیده و این سخن محض غلط و اشتباه است چراکه واقعی شهر علم
در و دیوار محسوسی ندارد و این سخن از معقولات است پس غالیان معقول را بمنزله محسوس شمرده
و چنین خطای عظیمی کرده اند و این از جمله بدیهیات است که حضرت رسول فرموده اند که من
بمنزله شهر علم و علی ابن ابی طالب بمنزله دروازه شهر علم است فمن اراد الحکمة فلیأتها من بابها
پس هر کس حکم شهر را باید از علی ابن ابی طالب بعد از من تحقیق کند چراکه من تمام اسرار غیب را
بعلی تعلیم داده ام و آنچه بمردم ضرور بوده است علم آنرا بعلی سپرده ام و علی بعد از من
نایب و خلیفه منست و آنچه علی گوید چنانست که من گفته ام خلاصه علی ابن ابی طالب وزیر
و جانشین رسول خدا شده و در هر امری که حضرت رسول آنحضرت را امر میفرمود اطاعت
میکرد خواه در حیات آنحضرت و خواه بعد از ممات آنحضرت مثل اینکه در حیات خود بجناب
علی ابن ابی طالب فرمود در شب غار که بجای من در رخت خواب من بخواب که دشمنان ترا ببینند و
اذیت نرسانند آنحضرت اطاعت کرده و در رخت خواب رسول خدا خوابید که جان خود را فدای رسول
خدا کند و وصیتی که رسول خدا با آنحضرت فرموده که یا علی اگر بعد از من یاوری ببینی دست بذوالفقار

بکن

بکن و اگر نه دست بذوالفقار مکن پس چون جناب علی ابن ابی طالب بعد از رسول خدا یاوری
ندید گوشه اختیار کرد و دست بقبضه ذوالفقار نکرد و آنچه از مخالفین جفا دید صبر کرد
و خلاف فرموده رسول خدا نکرد خلاصه جناب علی ابن ابی طالب مطیع و تابع و منقاد رسول خدا
بود هم در حیات آنحضرت و هم بعد از آن آنحضرت پس چگونه میتواند شد که جبرئیل از جناب
رسول خدا باشد و آن احادیث بطریق صحیح در فضایل وارد شده است از این جهت معصوم
آن احادیث را بیان فرموده است که مرتبه و شان علی ابن ابی طالب معلوم شود و دماغ
دشمنان آنحضرت بخاک مالیده شود و اگر فضایل جناب رسول خدا را بیان فرموده
بودند مردم شنیده بودند آنوقت معلوم کنم که جناب رسول خدا چه قدر فضیلت دارد
چنانکه حدیث وارد شده است که آنحضرت خودش فرموده که ان لی مع الله وقت لا یسعنی
ملک مقرب و لا نبی مرسل یعنی بدرستیکه من با خدای تعالی وقتی دارم که هیچ ملک مقرب
و هیچ پیغمبر مرسل نمیتوانند که در آن منزلت بمن رسد و حدیث دیگر وارد شده است که چون
جناب رسول خدا بمعراج رفت خطاب الهی رسید که یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک
یعنی ای احمد اگر برای وجود مبارک تو نبود هر اینه افلاک را خلق نمیکردم و معلوم است که
وجود جناب رسول خدا سبب وجود عالم بوده است و این مرتبه را هیچ کس بغیر از جناب رسول خدا
ندارد و حدیث دیگر اینست که جناب رسول سایه نداشت یعنی نور آنحضرت ظاهر آنحضرت را
فرا گرفته بود که جای از نور آنحضرت خالی نبود که سایه آنجا بیفتد و این نوع صفت بر دیگری
نبود نه بر علی ابن ابی طالب و نه بر دیگران انتهی و حدیث دیگر اینست که آنحضرت که هر جا قدم
مبارک میگذاشت اگر آن مکان خاکی بود اثر قدم آنحضرت معلوم نمیشد و اگر سنگ خارا .

بود اثر قدوم مبارک او معلوم بود و حدیث دیگر اینست که از هر کوچه که آنحضرت میگذشت تا سه
روز یا یک هفته بوی خوش آنحضرت از آن کوچه می آمد و این صفتی با هیچ کس نبود و سایر صفات
آنحضرت که در کتابهای حدیث مذکور است باید مکلفان بخوانند و ببینند که نفیلت و قدر
منزلت جناب رسول خدا بر علی ابن ابی طالب چه قدر زیادتی دارد و البته احادیث که جناب رسول
خدا فرموده است حجت است بر امتان آنحضرت و منطوق کلام ایشان با مفهوم موافق و مفهوم
مخالف که می سنجی البته معنی حدیث را می فهمی و از انجمله حدیثی اینست که حضرت فرموده اند که انا
الشمس و علی کالقمر یعنی من مثل آفتابم و علی مثل ماه است و معلوم است که ماه نور از آفتاب هم
رساند و محتاج بآفتاب است و آفتاب هیچ احتیاجی بماه ندارد و حدیث دیگر اینست که چون در روز
غدیر جناب رسول خدا مامور شد که علی ابن ابی طالب را جانشین خود کرد انند آنحضرت بامر خدا
جناب علی ابن ابی طالب را گرفت و بلند کرد که زیر بغل جناب رسول خدا نمایان شد و در روزیکه
آنحضرت مامور شد که جناب علی ابن ابی طالب را بجهاد بفرستد آنحضرت بدست خود زره برتن
مبارک علی پوشید و آنحضرت او را بجهاد فرستاد و بسبب میمنت دست آنحضرت بود که علی فتح کرد
و در هر جهادی که رسول خدا میرفت علم را بدست مبارک علی ابن ابی طالب داد و آنحضرت علم را
بجناب رسول خدا بود و حدیثی وارد شده است که جناب علی ابن ابی طالب استاد جبرئیل بود باین
معنی که جبرئیل آداب عبودیت و طریق تحمید و تقدیس را از جناب علی آموخت چرا که علی ابن ابی
طالب خلیفه مکتب خانه جناب رسول خدا بود و تعلیم شاگردها را جناب رسول خدا با آنحضرت میداد
و این مفوض نمودن امر تعلیم دادن شاگردها را با آنحضرت همین سبب بود که رتبه و شان جناب
علی بر مردمان ظاهر شود اگرنه جناب رسول خدا میتوانست که تعلیم بجبرئیل دهد و این

جبرئیل

حدیث بطریق صحیح است که چون حق تعالی نور مقدس ائمه طاهرین را آفرید بعد از آن روح را
آفرید و بعد از آن ملائکه را آفرید و جبرئیل را با ملائکه آفرید و بجبرئیل خطاب کرد که برو بدر
خانه خزانه داران من و از ایشان تعلیم کن که من ترا آفریدم کیستم و تو کیستی جبرئیل بدولت
سرای خاندان رسالت و نبوت آمد و آن انوار مقدسه را مشاهده کرد و از جانب خدا
مامور شد که از راه ادب بر ایشان سلام کند پس جبرئیل بامر خدا گفت السلام علیکم یا اهل
بیت النبوة یعنی سلام خدا بر شما باد ای اهل بیت پیغمبر بعد از آن عرض کرد که خالق عالم مرا مامور
کرده است که طریقه بندگی و اخلاص و شناختن خالق خود را از شما تعلیم بگیرم پس جناب
رسول خدا امر کرد که در مکتب خانه خود که جناب امیر المومنین او را تعلیم بدهد پس علی فرمود
که یا جبرئیل انت العبد الذلیل المحتاج جبرئیل و ربک الخالق الغنی الجلیل پس چون جبرئیل این
طریقه را آموخت در معبد خود بعبادت مشغول شد خطاب الهی رسید که یا جبرئیل من انت و من
انا یعنی تو کیستی و من کیستم جبرئیل عرض کرد که پروردگارا انت ربنا الخالق القادر العلی الجلیل
و انا عبدک الضعیف الذلیل المحتاج جبرئیل یعنی خداوندا توئی آفریننده توانا و بلند و بزرگوار
و من بنده ضعیف خوار و بیمقدار تو جبرئیل پس خطاب الهی رسید که رحمت خدا بر معلم تو باد ای
جبرئیل و این حدیث را جماعت غالی طریقه ناشایسته ساخته اند که افترا بستن ایشان از فنا
روشن و ظاهر است باین نحو که گفته اند که خدای تعالی وقتیکه جبرئیل را آفرید ملتفت از آنکه
کسی او را تعلیم بندگی داده باشد از او پرسید که تو کیستی و من کیستم جبرئیل گفت تو توئی و من
منم بعد از آن پر و بال جبرئیل شکست و بجزیره افتاد و مدتها در آن جزیره بود تا اینکه دیگر
پر و بال باو بخشید داد و خدای تعالی او را طلبید همان سخن را از او پرسید و او همان جواب داد

بازپر بالش شکست و بجزیره افتاد تا مدتی بازپر بال الهی رسانید و پرواز کرد خواست که بمکان قرب
برود شخصی را دید که بر سر راه او ایستاده است و آن شخص از جبرئیل پرسید که کجا میروی
جبرئیل گفت چنین شخصی هست که از من چنین سخنی میپرسد جواب میگویم و پر بالم میشکند
آن جوان علی ابن ابی طالب بود که بجبرئیل تعلیم داد که بگو انت الرب الجلیل و انا عبد الضعیف جبرئیل
و چون جبرئیل بمنزل قرب رسید و خدای تعالی از او پرسید که تو کیستی و من کیستم جبرئیل همان جواب
داد که جناب امیرالمؤمنین ع فرموده بود خطاب الهی رسید که رحمت خدا بر استاد تو خلاصه این خبر
صحیح است اما آن حرفهای که خدا از مخلوق نادان بپرسد چیزی را که باو تعلیم نداده باشد لکن
مواخذه کند دروغ است و احادیث را باید بمجتهد جامع الشرایط عرض کند تا صحیح
و سقیم او را معلوم کند بعد از آن قبول کند و عمل نماید نه اینکه مانند غالین از راه حق برون
رفته اند و علی ابن ابی طالب را پیغمبر دانسته اند و نه مانند منطوفین باشند که جماعت صوفیه
ظاهری میباشند و خبر از صوفی بودن ندارند و معنی تصوف را نفهمیده اند و ادعای تصوف
میزنند چنانکه حدیث وارد شده است که جناب امیرالمؤمنین ع از یکی صوفیان پرسید که تو چه
مذهب داری گفت من صوفیم حضرت فرمود که ای مرد ادعای بسیار بزرگی کرده بیا بگو ببینم
که اگر تو صوفی هستی یا خبر از علم تصوف داری عرض کرد که بلی حضرت فرمود که من سر کرده
صوفیانم و علم تصوف در نزد من است اگر صوفی میباشی بگو ببینم که صوفی یعنی چه عرض کرد که معنی
صوفی را نمیدانم حضرت فرمود که وای بحال کسیکه نام و لقب و مسلک خود را نفهمیده باشد
و ادعا کند که من فلان مسلک را دارم بعد از آن فرمود که ای شخص بدانکه صوفی یعنی پشم بافی
یعنی که هر کس صوفی باشد دنیا را پشم میداند یعنی قابلیت دنیا را مثل قابلیت پشم میداند و دل

بستگی

بستگی بدنیا ندارد بدانکه صوف سه حرف است صاد و واو و فا و هر یک از این سه حرف چندین معنی
دارد و از هر یک سه حرف تمام اسم بیرون میاید اما از صاد صدق و صبر و صفا و از واو
ود و ورد و وفا و از فا فرد و فقر و فنا و خالق عالم از صوفیان این نه خصلت را خواسته است
که اگر یکی از این خصلتها در او نباشد و ادعا کند که من صوفیم ادعایش باطل است و دروغ
گفته است و در این ادعا خطا کرده است و هر یک از این نه خصلتها را در چند موضع صبر باید
کرد اما معنی [illegible] موضع باید کرد صبر در بلا و صبر در فقر و صبر در طاعت که در حال نماز دل
در دولت که در حال دولت مال خود را صرف معصیت و اسراف نکند و صبر در طاعت که در حال
نماز دل خود را متوجه نماز کند و از تمام امورات دنیا دور کند و مشغول تعظیم و تمجید خالق
عالم باشد و نماز را به نیت تقرب بجا بیاورد و در حال رکوع بخاطر بگذراند که خداوندا
هر گاه گردن مرا بزنند که من بتو ایمان دارم و در حال سجده اول قصد کند که خداوندا تو مرا
از قطره آب گندیده در رحم مادر آفریدی و من همان نطفه بی مقدارم که تو مرا از قطره آب
گندیده باین صورت آفریدی خدایا و ندانم معصیتی که کردم از سر تقصیرات من در گذر و در
حال سر برداشتن از سجده اول بخاطر بگذراند این را که مذکور شد بعد از آن استغفار کند
و خود را مشرف بمرگ ببیند که گویا الحال عزرائیل آمده است که قبض روح او کند پس چون
بسجده دوم رود بخاطر بگذراند که خداوندا مرا از این عالم تکلیف بعالم آخرت خواهی برد
اول منزل که در آخرت باید طی کنم که منزل قبر است الهی قبر مرا گشوده گردان و حفظ کن به پنج تن
معصوم مرا به بالین من بفرست و سؤال قبر را بر من آسان کن و چون سر از سجده دوم
بردارد قصد کند که خداوندا دوباره مرا بمحشر محشور خواهی کرد و مرا در پای حساب خواهی

داشت خلاو نلاد رصف محشر حساب این آسان کن خلاصه در هر حال نماز دلش متوجه نماز باشد
و در حال سوم می باید صبر داشته باشد و تمام اعضا و جوارح او روزه باشند چنانکه چشمش
بنامحرم نظر نکند و نظر حقارت بر مؤمنان نکند و زبانش فحش و دروغ و هرزه و غیبت
و افترا نکند و فتوای ناحق و سخن بی فایده نگوید و گوشش صدای ساز و طنبور و نی و عود
و چنگ و دف و صدای نامحرم نشنود و دستش خیانت نکند و اذیت نرساند و پایش
بجانب حرام نرود و شکمش از حرام نگهدارد و فرجش از حرام نگهدارد و در حال حج نیز باید
صبر کند هر چند در راه خدای تعالی مال خرج کند که حسرت نداشته باشد و در جهاد ثابت قدم
باشد و در سایر عبادتها باید صبر داشته باشد و صبر در معصیت باین معنی که در هر جا که
هر وقت که خواهد معصیت کند در آن حالت صبر کند و بیاد عذاب جهنم و مؤاخذه خدا بیاید
البته آن معصیت را ترک کند و صبر در بیماری که هر که یک شب تب میکند و صبر کند و شکایت
نکند ثواب یکسال عبادت دارد خلاصه باید صوفی در این شش موضع صبر داشته باشد و اگر
یکی از این موضعها را صبر نکند صوفی نیست و ادعای بیجا کرده است و اما صدق در چهار موضع
صدق انسان که زبانش راست بگوید و صدق وعده که خلاف وعده نکند و صدق اعتقاد که
دلش با زبانش در اصول دین موافق باشد و صدق عمل که عملش محض رضای خدا باشد و
این نیت که میکند فلان عمل میکنم قربة الی الله در آن عمل باید رضای خدا منظور باشد پس یکی
از این صدقها نداشته باشد صوفی نیست و ادعای باطل کرده است و اما صفا در پنج موضع
باید داشته باشد صفای باطن که دلش صاف باشد و حیله و ریا و تزویر و نفاق و حسد
غل و غش نداشته باشد صفای ظاهر که بدنش شسته و پاک و پاکیزه از کثافت و چرک باشد

وشاربها

وشاربهایش چیده باشد و موهای سرش تراشیده باشد و ناخنهایش چیده باشد و
و سنتهای [illegible] را در بدن خود بجا آورده باشد و بوی خوش در اعضای خود مضایقه
نکند صفای مجلس که باید بمجلس رفته پاک و پاکیزه باشد و فرش موافق حالش باشد و
زیر پایش باشد و سخن هرزه و عبث در مجلس گفته نشود صفای که سخنش خالص باشد
و غش و حیله بر راه مسلمانان نیفکنده باشد صفای خلق که در حالت غضب کج خلق
نشود و حلم و بردباری داشته باشد پس اگر یکی از این پنج صفات با او نباشد صوفی نیست
و ادعای بیجا کرده است و اما ود یعنی دوستی با پنج کس داشته باشد اول دوستی با خدا
و معلوم است که هر کس کسی را دوست میدارد باید موافق خواهش آن دوست عمل کند چنانکه
شاعر گفته است تعصی الاله و انت تظهر حبه یعنی نافرمانی خدا میکنی و لاف دوستی میزنی هذا
لعمرک فی الفعال بدیع بجان خودت که این سخن تازه تعجب است که تا بحال کسی نشنیده
که دوست نافرمانی دوست کند لو کان حبک صادقا لاطعته هر گاه دوستی تو راست بود
فرمانبرداری خدا میکردی ان المحب لمن یحب مطیع چرا که هر کس که دوست کسی باشد فرمانبردار
دوست خود میشود باید صوفیان دوست خدا باشند و حق تعالی فرموده است قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو ای محمد اگر شما خدا را دوست میدارید پیروی من کنید تا خدا
شما را دوست بدارد و پیروی پیغمبر است که هر چه را آنحضرت از جانب خدا دانسته تو هم حرام
بدانی و هر چه را آنحضرت حلال دانسته تو هم حلال بدانی اگر چنانچه پیروی آنحضرت کردی دوست
خدا میشوی و هر گاه پیروی پیغمبر خدا نکردی و آنچه آنحضرت فرموده خلاف کردی دوست خدا
نمیشوی خلاصه باید صوفی دوست خدا باشد دوم دوستی با من که علی بن ابی طالبم میباشم

داشته باشد و با فرزندان من چرا که حق تعالی امر کرده است پیغمبر خود را که بگو ای محمد به لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی در عوض پیغمبر بودن و پیغام خدا را بشما رساندن از شما
مزدی نمیخواهم مگر دوستی که با خویشان من نزدیکی نمایند و صحابه از آنحضرت پرسیدند که
خویشان نزدیک تو کیستند حضرت فرمود که علی ابن ابی طالب و فرزندان معصوم او که امامان
بحق باشند پس هر کس صوفی باشد باید که دوست من و فرزندان معصوم من باشند و هر کس
که دوست ماست در حق ما نیکو بید چیزی را که ما نگفته باشیم و مرتکب نمیشود عملی را که ما نهی کرده
باشیم و سیم دوستی با اهل ایمان و شیعیان اثنی عشریه باشد چهارم دوستی با فقرای شیعه
پنجم دوستی با علما و خادمان روضهای مقدسه ائمه طاهرین من پس هر کس با یکی از اینها دوستی
ندارد ادعای بیجا کرده است و اما ورد در شرع داشته باشد اول ورد زبانست که ذکر
توحید و تسبیح و تهلیل خدا و احادیث و اخبار ما باشد دویم ورد دلهاشان بفکر و ذکر خدا
همیشه مشغول باشد یعنی دلهاشان بیاد خدا باشد و از یاد خدا غافل نشوند چنانکه شاعر گفته است
حضور قلب میباید ذکر را کذا یک لحظه بی نام خدا نیست پس هر کس که دلش مشغول دنیا و ریا
و طمع باشد و زبانش ذکر خدا بگوید صوفی نیست بلکه منافق است اما صوفی هم دلش در ذکر است
و هم زبانش در ذکر است سیم ورد عبادت ایشان که مدام در عبادت خدا باشند و از مردم
توقع کاسبی و مزدوری رزق خود را پیدا کنند و بقدر احتیاج بهم رسانند و خرج کنند و ورد
شان ذکر مرگ باشد خواه بزبان بگویند و خواه بدل قصد کنند که مرگ را باید پیش از همه چیز
بدانند چرا که حق تعالی فرموده است که فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون یعنی
وعده ایشان بسر رسید نمیتوانند که یکساعت آن وعده را بعقب اندازند و پیش اندازند

پیش اندازند پس باید صوفی همیشه وردش فکر مرگ باشد و سعی کند که متوجه خود باشد
که هر قدمی که از جا بر میدارد به بیند که بچه اراده بر میدارد که اگر در آن قدم بمیرد و خدا از او پرسد
که کجا میرفتی بگوید که در راه بندگی تو میرفتم و متوجه خود باشند که سخنی میگوید که اگر در آن سخن
بمیرد خدا از او پرسد که چه میگفتی جواب بگوید که آنچه گفتم محض رضای تو بود خدا همچنان
باشد که او را خواسته اند و چنان نباشد که نفسش میخواهد و مایل بدنیا نباشد که دنیا او را
فریب میدهد مایل دنیای دون چون طفل از پستان دهر میخورد مردار پندارید که
شیر مادر است پس هر کس که در دلش فکر حق تعالی و فکر مرگ است و ورد زبانش ذکر حق و تعقیب
حدیث ائمه طاهرین است او صوفی است و هر کس خلاف این کند البته منافق است و صوفی نیست
و اقتدا بخود کرده است و اما وفا در شرع باید باشد اول وفا بعهدی که با خدا بسته است
در عالم روح در وقتی که حق تعالی از او عهد گرفت لا تعبدوا الشیطان یعنی بندگی شیطان مکن
و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم و بنده که من کن که بندگی من طریقه حق است و این شخص عهد
کرد که در [illegible] بندگی خدا کند پس اگر بندگی خدا کرد وفا بعهد خود کرده است و صوفی است
و اگر بندگی شیطان کرد صوفی نیست و حق تعالی فرموده است و اوفوا بالعهد یعنی وفا کنید
بعهد خود ان العهد کان مسئولا بدرستیکه خدای تعالی در قیامت از شما خواهد پرسید که
چرا بعهد خود وفا نکردید پس باید که وفا بعهد [illegible] بکنید تا صوفی باشید دویم وفا بنذر
و عهدی که با کسی کرده است سیم وفا بقسمی که با کسی خورده است یعنی هرگاه نذر یا عهد کند یا قسم
خورد که نذرت لله که چنین یا چنان خواهم کرد و عاهدت الله یا قسم خورد که بالله چنین یا چنان
خواهم کرد باید وفا کند بان نذر یا عهد یا قسم پس هر کس که وفا بعهد خدا یا بان نذر کور نکند

صوفی است و هر کس فنا باینها که گفته شد نکند صوفی نیست و افترا بخود بسته است و اما فردانیت
که باید صوفی از تمام خلق عالم و اسباب عالم فرد باشد و دل بستگی بهیچ کس و بهیچ چیز نداشته باشد
و در حال عبادت دل را از تمام فکرها و خیالها دور کند و برای عبادت خدا فرد باشد و سوای
خدای تعالی هیچ چیز را نبیند تا صوفی باشد و اگر سوای حق تعالی چیزی در نظر باشد و کسی را در عبادت
بنظر بیاورد یا وسیله خود را از جانب دیگری بداند صوفی نیست و افترا بخود بسته است و اما
معنی فقر آنست که باید صوفی خود را فقیر و محتاج بدرگاه خدا بداند و خود را محتاج خلق نداند
و هر چه باو احتیاج شود توسل بخدا جوید و بواسطه خلق اعتماد نکند چرا که تمام خلق محتاج
بخدا اند چنانکه حق تعالی فرموده است که یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله یعنی ای مردمان شما
محتاجید بخدای تعالی والله هو الغنی الحمید و خدای تعالی احتیاج بهیچ کس و بهیچ چیز ندارد پس باید
صوفیان خود را محتاج خلق نکنند و از خدا طلب حاجات دنیا و آخرت خود را طلب کنند تا صوفی
باشند و اگر خود را محتاج خلق بکنند و اسبابی که خدای تعالی باو عطا کرده است که بآن کاسبی کنند
آن اعضا را بیکار میگذارند و از مردم سوال کنند البته دشمن خدا است چرا که شکایت خدا را بناحق
پیش خلقان برده است پس صوفی آن کسی است که اعضا و جوارح خود را بکاسبی مشغول کند و خود را
محتاج مردمان نکند و همیشه خود را محتاج بخدا داند و هستی خود را از دیگری نداند و خود را
در میانه هیچ نبیند و بداند که قوت اعضا و جوارح از جانب خدا است و خدای تعالی اسباب برای او
جمع کرده است پس خود را فانی بداند و بهیچ وجه بوجود خود مغرور نباشد جسم انسان چون ظلمتی دان
و تجلی ذات حق هر که او خود را چنین دید از ملایک بهتر است پس هر کس که صوفی باشد هرگز بخود
مغرور نیست و چون کسی خود را فانی کرد معصیت خدا نخواهد کرد و خود را از جمله مردگان می بیند

وحدیث

وحدیث وارد شده است که موتوا قبل ان تموتوا را سر مشق زندگانی خود میکند یعنی دست
خود را از گناهان کوتاه بکنید پیش از آنکه دست تا کوتاه کند یعنی در زندگانی خود چنان
رفتار بکند که گویا مرده است و بالقوه معصیت ندارد باین نحو که چون مثلا اگر اراده میکند
که فحشی بکسی دهد تصور کند که زبان ندارد و مثلا اگر اراده کند که نظر بنامحرم کند چنان
خیال میکند که چشم ندارد و اگر اراده کند که اذیت بکسی رساند یا اینکه خیانتی بکند چون
تصور کند که مال ندارد و فقیر است خلاصه همین نحو دست خود را از تمام معصیتها کوتاه کند
و ملازم بطاعت و بندگی خدا مشغول است و چنین کس را صوفی میتوان گفت مسئله بدانکه بر هر
مکلفی واجب است که بداند که جناب رسول خدا بر جن و انس مبعوث شده است و از جانب خدا
مامور بوده است که وحییات خدا را بایشان برساند و ایشان طاعت و امتثال امر خدا
کنند و از آنچه خدا بر ایشان حرام کرده است ایشان را از آن چیزها نهی کند و بر ایشان واجب است
که اطاعت امر پیغمبر خدا کنند و هر کس اطاعت امر پیغمبر خدا کند چنانست که اطاعت خدا کرده است
چنانچه حق تعالی فرموده است من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر کس اطاعت پیغمبر خدا کند
چنانست که اطاعت خدا کرده است و در جای دیگر نیز فرموده است که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای اهل ایمان اطاعت کنید خدا را و پیغمبر خدا را و صاحبان
امر را یعنی دوازده امام را که بعد از آن حضرت بوده اند که اول ایشان علی ابن ابی طالب است
و آخر ایشان امام زمان یعنی حضرت قائم آل محمد صاحب الزمان و بعد از آن فرموده است
که فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول یعنی اگر اختلاف و نزاعی بر سر امری از
امور شما واقع شد پس نظر کنید با آیات قرآن و احادیث رسول و ببینید که رفع آن کار

از قرآن و احادیث چگونه میشود پس هر کس اختلاف را بدون آیه و حدیث از دلایل عقلیه رفع
دفع کند خطا است مثل اینکه کسی را اگر بگوید که فلان عمل که خدای تعالی واجب کرده است و جناب
رسول الله نیز امر کرده است که مکلفان بجا بیاورند باین شرط و قید واجب شده است اما
شرط و قیدی که تو میگوئی دلیل چیست پس اگر دلیل از قرآن و حدیث آورد باید تسلیم کند
تا رفع اختلاف بشود و اما اگر دلیل غیر از قرآن و حدیث آورد غلط و خطا کرده است
و او را از جمله عقلا باید اخراج کرد چرا که عاقل هرگز این سخن نمیگوید که من ادعای که میکنم
از غیر قرآن و حدیث اجرا میدارم و حال آنکه خدای تعالی امر فرموده است که ردوه الی الله
و الرسول یعنی دفع اختلاف را از قرآن و حدیث کنید و این شخص از پیش خود دفع اختلاف
میکند و این از جمله عجایبات است که کسی دست از دامن اهل بیت رسالت و خاندان علم و حکمت بر
داشته بسخن رعیت کوشش کند و دیگر اینکه حق تعالی حصر فرموده است ایمان را باینکه رفع نزاع بجانب
جناب رسول خدا بکنند و چون آنحضرت حکم فرماید در دل خود کدورت نه بینند تا از اهل
ایمان باشند چنانکه حق تعالی فرموده است که فلا و ربک لا یومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
یعنی هر آینه قسم بپروردگار تو ای محمد که امت تو وقتی ایمان بتو دارند که در اختلاف که در
میان ایشان واقع میشود ترا حکم دانند ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت بعد از آن
تو در میان ایشان حکم کردی در دل خود ملالی و کدورتی نیابند و یسلموا تسلیما و هر چیز
که تو حکم کنی اطاعت کنند و تخلف نکنند پس مفهوم آیه شریفه اینست که هر کسی که محاکمه را نزد
غیر اهل حکم برد ایمان ندارد و اگر محاکمه را با اهل حکم واگذارد و از حکم اهل حکم ملال داشته
نیز ایمان ندارد پس جناب رسول خدا فرموده است که بعد از من آنچه بشما امر کرده ام تا قیامت

بجا

[illegible]

بجا بیاورید و آنچه نهی کرده ام تا قیامت باید ترک کنید و حدیث باین مضمون وارد شده است
که حلال محمد حلال الی یوم القیامة یعنی حلال محمد تا قیامت حلال است و حرام محمد حرام است تا
قیامت پس هر کس در زمان هر یک از ائمه طاهرین ع ایشان را حکم کند چنانست که رسول ص
حکم کرده است و در زمان غیبت امام ع علما که نایب آنحضرتند باید که حکم باشند پس رد حکم
ایشان رد حکم امام است و رد حکم امام رد حکم پیغمبر است و هر کس از حکم پیغمبر ملال بخاطرش رسد
کافر است پس هر کس رد حکم پیغمبر کند نمیدانم چه دارد مسئله بدانکه واجب است که مکلفان عقاید
خود را بدلیل عقل و نقل بدانند بنحوی که در رسالها نوشته اند و عقاید خمسه که مشهور است
توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است و اما توحید یعنی خدا را یگانه دانستن و عدل
یعنی خدا را عادل دانستن نبوت یعنی جناب محمد مصطفی ص را پیغمبر دانستن امامت یعنی دوازده
امام را امام دانستن و معاد یعنی زمان بازگشتن ارواح در بدنها یقین دانستن
و بیان توحید بطریق اجمال اینست که خدای تعالی را هیچ چیز شبیه ندانند یعنی هر چه بچشم
و عقل و دیده تصور شود جناب باری جل شانه آن چیز نیست چنانکه خود در قرآن
مجید فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد یعنی بگو ای محمد که خدای تعالی یگانه است
باین معنی که هیچ چیز شبیه نیست چنانکه اگر تصور کنی که خدای تعالی باین هیئت یا باین وضع است
کافر میشوی چرا که هیئات و وضع و ترکیب از جسم است و هر جسمی البته دیده میشود و مکان میخواهد
پس محتاج میباشد بمکان و وجود خود و حال آنکه خدای تعالی محتاج نیست و همه چیز و همه کس
باو محتاجند بدلیل عقل و نقل اما دلیل عقل بسیار است و از قرآن و حدیث و فرموده است
که الله الصمد یعنی خداوندی که جسم نیست و جوهر نیست و مقصود جمیع کاینات است باین معنی

همه کس و همه چیز باو محتاجند و او از ذات و صفات مستغنی است و اما از احادیث نیز اینها
معلوم شده است از آنجمله حدیث هست که جناب امیر مؤمنان و پیشوای متقیان ع فرمود که
غنی فی الاول والاخر مستغن فی الظاهر والباطن یعنی خداوند عالمیان بی نیاز است از خلق
عالم در اول و اخر که محتاج بوجود خلق نبوده است و بی نیاز است در ظاهر و باطن یعنی هرچه
ظاهر است و هرچه پوشیده است که مردمان نمی‌بینند نمیدانند و آن هر دو در نزد خدا است
چرا که خدای تعالی همه چیز را آفریده است والبته هر کس چیزی را آفریده است بآن آفریده شده
خود دانا است چنانچه فرموده است که الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر یعنی آیا کسی که چیزی را
آفریده است حال آنچیز را میداند باین معنی که البته خدای تعالی از حال و مکان و احتیاج و صلاح
و فساد هر مخلوقی آگاه و خبردار است و خدای تعالی از هر جزئی و کلی خبردار است و دیگر اینکه عقل
تصدیق میکند که خدای تعالی هیچ چیز شبیه نیست چرا که در این ذات مقدس هزار صفات کمال است
که مجموع آن صفات عین این ذات شد که اگر فرضا یک صفت از آن هزار صفت در این ذات نباشد
خدا بودن برا و صدق نمیکند پس باید خدای تعالی علم و قدرت و رحم و شفقت و سایر صفات
کمال را داشته باشد چنانکه ظاهر است که خداوند یگانه جمیع صفات کمال را دارد و هر طایفه بهر لفظی
که سخن میگویند نام خدا را بر دیگران نمیگذارند مگر بضم ضمیمه مثل انکه عرب میگوید اما ان الله
و نمیگوید بکسی الله و عجم میگوید خدا داد و بکسی نگوید خدا و ترک میگوید تاری ویردی و
نمیگوید بکسی مثلا تاری و هر یک از اهل لغت هر کس را بنامی میخوانند و هیچ کس را خدا نمیگویند
چنانکه حق تعالی فرموده است هل تعلم له سمیا یعنی هم نام خدا آیا جای گمان داری ای محمد باین معنی
که هیچکس را خدا نمیگویند مگر خالق عالم که خدا است و از این سبب است که صفات خدا عین ذات است

وصفات

وصفات و ذات او یکی است و هر ذاتی بغیر از ذات خدا با صفاتش دو تا است پس خدای تعالی مثل
و مانند ندارد اما بدانکه خدای تعالی عالم است یعنی دانا است باین معنی که هرچه در عالم وجود
میباشد خدای تعالی همه را آفریده است والبته هر آفریننده بآفریده خود دانا است چنانکه حق تعالی
فرموده است الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر یعنی آیا کسیکه چیزی را آفریده است خبر از آن
ندارد و حال آنکه خدای تعالی مطلع است بر چیزهای که بر هیچکس ظاهر نیست از دقایق امور و خبردار
است هر چیزی و باید هر مکلفی اعتقاد کند باینکه خدای تعالی عالم است و ایمان آورد باینکه خدای
تعالی عالم است و همیشه در همه جا واقف است پس آن مؤمن هرگز معصیت خدا نکند بنحویکه در حکایت
یوسف ع حق تعالی فرموده است که چون زلیخا یوسف را بخلوت برد و درها را بست و یوسف را
بخود تکلیف کرد یوسف در کنار خلوت پرده آویزان دید از زلیخا پرسید که این چیست
که در پیش این پرده است زلیخا گفت این بتی است که او را عبادت میکنم یوسف فرمود چرا او را
در پس پرده جا دادی زلیخا گفت بر پشت پرده جا دادم جاییکه هیچش کرتا نبود بسوی من
نگاهش زیرا این بد [illegible] بیند باین کارم که می بینی نبیند یوسف گفت ای زلیخا
ترا آید بچشم از مرده ها شرم از این بی جان نشان در خط آرم من از بینای دانا چون نترسم
ز قیومی توانا چون نترسم خلاصه یوسف در آن مکان خلوت خدا را فراموش نکرد بسبب آنکه
علم داشت باینکه خدای تعالی علمش همه جا احاطه کرده است و در آنحالت که ایمان باین معنی کرد در
معصیت نمیکند چنانکه معصوم ع فرموده است الزانی لا یزنی وهو مؤمن یعنی چون زنا کار
زناکار در وقت زنا کردن ایمان ندارد باینکه خدای تعالی برا و مطلع است و نویسندگان اعمال
بر اعمال او شاهدند چرا که اگر ایمان داشته باشد که خدا بر حال او مطلع است و ملائکه بر حال او

اگاه میشوند هرگز معصیت خدا نمیکنند واین معلوم است که هرگاه کسی خواهد که معصیت کند اول
ملاحظه میکند که مبادا کسی بحال او واقف شود پس اگر ایمان داشته باشد که خدا بحال او
واقف است واز او سوال خواهد کرد که چرا این عمل کردی البته ان معصیت را نمیکند پس معلوم است
که در انحال البته یاد خدا میرود و معصیت میکند واز این سبب است که فقهای ما رضوان الله علیهم
تصریح باین کرده است که ان سه نفر هرگز ایمان بخدا و رسول نداشتند ودایم بت پرستی میکردند
واگر ایمان بخدا و روز قیامت داشتند هرگز غصب حق اهل حق نمیکردند چرا که اهل حق و عقل
قبول نمیکنند که کسی اعتقاد وایمان ویقین داشته باشد که در این مکان مثلا مار هست که هر کس
زهر میزند بدنش اب میشود هرگز دران مکان گذر نمیکند پس اگر بشنود که دران مکان
جانوریست که انسان را هلاک میکند با وجود این دران مکان داخل شود البته ایمان بسخن ان
گوینده ندارد ویا ایمان بوجود ان جانور ندارد پس هر کس بشنود که خدای تعالی کسی را برای خلافت
وامارت وامامت خلق منصوص کرده است اگر کسی غصب حق او کند خدای تعالی او را در جهنم عذاب
خواهد کرد وبا وجود این غصب حق انکس کند البته ایمان بسخن ان گوینده ندارد وایمان بعقوبت
خدا نیز ندارد واز اینجا معلوم شد که این سه نفر ایمان بخدا و عقوبت خدا نداشته اند مثلا بدانکه
ایمان بر سه قسم است یک قسم ایمان بزبانست که اورا اسلام میگویند یعنی اقرار کردن بزبان بشهادت
لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله ویک قسم از ایمان اقرار بزبان واعتقاد بدلست وعمل
باعضا وجوارح پس هر یک ازین سه قسم ایمان را تشبیه کرده اند بجوز که هر کس ایمان بزبان دارد
واعتقاد بدل ندارد ایمانش مانند پوست جوز است که هیچ منفعت ندارد بلکه ضرر نیز برساند
باین معنی که اگر بالای اتش بریزی که بسوزد اتش را ضایع کند واگر در میان خانه میریزی

خانه

اقرار بزبان ده

خانه را نابود میکند وجا را بر صاحبش تنگ میکند اما ایمان دوم که اعتقاد بدل است
مانند مغز جوز است که برای خوردن نفع دارد وباعث قوت بدن میشود ولذت خوردن
دارد اما قسم سیم از ایمان که اقرار بزبان واعتقاد بدل وعمل باعضا باشد مانند روغن
جوز میباشد که روشنائی ان نفع میرساند وخوردنش نیز نفع دارد پس ان قسم ایمان
اول که اقرار بزبان باشد واعتقاد بدل نباشد ایمان منافقین است وقسم دوم از ایمان
که اقرار بزبان واعتقاد بدل باشد ایمان اصحاب الیمین است که اکثر نجات یافته اند
وقسم سیم از ایمان که اقرار بزبان واعتقاد بدل وعمل باعضا وجوارح باشد ایمان خاصان
است که مقربان درگاه خدا میباشند پس سعی کن که از جمله مقربان وخاصان درگاه خدا
شوی مثلا بدانکه واجبست که مکلفان بدانند واعتقاد کنند که خداوند عالمیان زنده
است یعنی توانا است وانچه اراده کند بمجرد اراده خدا ان چیز موجود میشود وخدای تعالی
محتاج بعلت واسباب نیست وباید دانست که خدای تعالی قدیم است وابتدا در ذات خود نبوده
است وانتها نیز ندارد وصفات کمال دارد وصفات نقص ندارد وخواب وبیهوشی وسهو
ونسیان وغفلت وحلول واتحاد واحتیاج در ذات خدا نیست اما بدانکه بر هر مکلف
واجبست که بداند خدای تعالی چرا انسان را افریده است واز انسان چه چیز خواسته است و
عاقبت کار انسان بکجا خواهد رسید وبیان هر یک ازین سه مسئله میشود انشاء الله تعالی
اما بعد سبب خلقت انسان این بود که فیض از جانب فیاض علی الاطلاق بانسان برسد
هم در دنیا وهم در اخرت بنحوی که بر هر عاقلی واضح وظاهر است که تمام امور عالم همه فیض است
حتی درد وبیماری وفقر وامراض که هر یک ازینها فیض است باین معنی که چون دردی برسد

عارض شود تمنای صحت میکند وچون صحت می یابد ازان صحت لذت میبرد وهم چنین فقر که
انسان در حالت فقر تمنای دولت میکند وچون دولت بهم رساند فیضها برد بخوبیکه بر ما
وشما واقع شود باین معنی که در عالم روح محتاج باعضا وجوارح بودیم ودر عالم جسمانی
اعضا وجوارح با دادند که ازانها فیض ببینیم وکم فیضی ازاین اعضا وجوارح بما نمیرسید وما
نمی فهمیم که هرکز این اعضا را از ما پس نکرفته اند وقتیکه پس میکیرند ان وقت خواهیم دانست
که قیمت هر عضوی از اعضای ما چند بوده است واکر خواهی قیمت چشم را بدانی از کورها ونابینایان بپرس
اکر خواهی قیمت زبان را بدانی از کنکها بپرس اکر خواهی قیمت کوش را بدانی از کرها بپرس اکر خواهی
قیمت دست را بدانی از بیدستها بپرس اکر خواهی قیمت پا را بدانی از شلها بپرس سئل المطالع
وکتبا هیم فی القلوب تو قدر اب چه دانی که در کنار فراتی یعنی اکر قیمت اب سرد را خواهی بدانی
که چه لذت است از قافله لب تشنه که در بیابان خشک بی اب سرکشته اند بپرس چرا که تو در کنار شط
فرات نشسته واب همیشه در نزد تو هست وقدر انرا نمیدانی خلاصه فیض اعضا وجوارح را کسی داند
که اعضا در فرمان او نباشد چنانکه کفته شد که کوران قدر چشم را میدانند وکنکان قدر
زبان وبلند برا این قیاس است وتو که تمام اعضایت صحیح است قدر قیمت اعضا را چه دانی چنانکه
مشهور است که ادم ابی از پادشاه خود سوال کرد که این ابی که میکویند کجاست پادشاه کفت تو
جای غیر از اب بمن نشان بده تا من ابرا نشان تو بدهم باین معنی که تو در میان اب غرق شده
وچکونه میشود که ابرا ببینی اکر از اب بیرون روی ابرا خواهی دید وهمین نحو است حال ما
که در میان نعمت غرق شده ایم که نعمتها نمیبینیم اکر یک لحظه نعمت را از دست ما بکیرند ان وقت
قدر انرا خواهیم دانست پس در دنیا فیض اعضا وجوارح وخوراک ولباس که ما وشما میبینیم

رحمتی

واین اعضا وجوارح که حق تعالی باعطا کرده است مانند اسیابی است که ازان نفع باید رسید بلکه حق
ان اسیا برا خرج کند پس دو بازوی تو مانند دو شمش طلا است ودو چشم تو مانند دو
جهان تمام است وسایر اعضا باین منوال وتو هر روز از بهر کار سیبی میکنی تو یا از این شمشهای
طلا ها ببین سکه میزنند وخرج میکنند وهرکز تمام شدن ندارد وتا چه حد ان که حضرت پادشاه
مجوز است که کنج بالای هم میکذارند باید پادشاهان حضرت تا بخوزند که انها را بخانه خدا نعمت
الهی هر روز از این دو شمش طلا سکه میزنند وخرج میکنی وهرکز تمام نمیشود وهیچ کس حرمتش
باشتر از ان نیست که این شمشهای طلا را بمصرف بکذارد وکاهلی کند واز مردم توقع کند
ای نادان سفیه چکونه چیزیست که توقع داری که دیکری از دو شمش طلای خود زر برای تو
سکه کند وخودش خرج کند وبتو نیز بدهد وتو شمشهای طلای خود را ضایع کنی این چه
بی بختی است وشقاوت است خدا محافظت کند خلاصه نظر باعضا وجوارح خود بکن وببین
که چه نعمتها که خدای تعالی بتو عطا کرده است وقدر این نعمتها را بدان وتحصیل رزق حلال از ممر
کاسبی بکن وبخود وعیال خود خرج کن که تحصیل رزق عبادتی است افضل عبادتها که بعد از
نماز باشد وفیض اخرت نیز بتو عاید خواهد شد وخدای تعالی نخواسته است که فیض دنیا
واخرت را بتو برساند اما قدری از فیض دنیا ذکر شد واما فیض اخرت انتها ندارد ومانند
فیض دنیا نیست بلکه زیاده است چرا که دنیا فانی است واخرت باقی است واز جمله فیضهای اخرت
انست که خدای تعالی دنیا را بمؤمن زندان افریده است که در دنیا مؤمن خود را اختیار دار
اعضا وجوارح خود نمیداند وهر خواهشی که نفس خواهش کند مؤمن بسبب فرموده خدا ازان
ان خواهش کند وقدرت بجا اوردن ان خواهش نمیکند که ترک خواهش کردن بسیار

دشوار است و معلوم است که امر دشوار مانند زندان است مثل اینکه کسی میخواهد نظر بنامحرم کند
و از ترس پاسبان آن عمل را ترک میکند اما هرکس که ایمان ندارد در دنیا هر کار را میخواهد
بکند و هیچ پروا ندارد مثل کسیکه در بهشت باشد هر کار را بکند هیچ پروا ندارد چرا که حق تعم
فرموده است ولکم ما تدعون یعنی هر چه خواهید برای شما موجود است پس دنیا بهشت کافر است
و زندان مؤمن است و یقین است که هرکس در دنیا ترک خواهش خود کرد آرزو و آن خواهش
در دلش میماند و تا از این قالب انتقال بقالب مثالی عالم برزخ برگردد بآن مطلوب که
خواهش داشته است برسد و فیض میبرد و فیضی که هرگز تمام شدن ندارد و همچنین هر خواهشی
که در دنیا داشت بسبب ترس خدا آن خواهش کرده است تا از دنیا رحلت کرده بآن خواهش میرسد
و فیض میبرد و همچنین لذتها که در دنیا از دست انسان میرود مثل قوت جماع که انسان در
زمان پیر شدن بطرف میشود تا از دنیا رحلت کرده آن قوت که خواهش داشته باشد حاصل
خواهد شد پس آخرت محل فیض ابدیست که هرگز انتها ندارد و ما بیان آنچه از انسان خواسته الله
بما نکرد باید مکلف بداند که خدای تعم از بندگان خود خواسته است که سعادتمند و عبادت
و امتثال امر خدا کنند تا لایق نعمای نامتناهی شوند و راضی نیست که بندگان او کافر و ناپاک
شوند و لایق عذاب و انتقام شوند و راضی نیست چنانکه فرموده است که لا یرضی لعباده الکفر
وان تشکروا یرضه لکم یعنی نمی پسندد و روا نمیدارد و راضی نیست که بندگان او معصیت کنند
و بسبب معصیت کفران نعمت شوند و مستوجب عذاب و عقوبت خدا شوند و اما هرگاه شکر
گذاری کنید و ایمان بیاورید و اطاعت امر خدا کنید و آن طریق را از شما می پسندد پس باید
انسان آنچه خدای پسندد همان عمل را بجا آورند و آنچه خدا را پسند نیست آن عمل را ترک کنید

وباید

وباید دانست که هرکس اطاعت امر حق تعم کند خدا او را دوست دارد چنانکه در صفت اهل ایمان
فرموده است یحبهم و یحبونه یعنی خدای تعم ایشان را دوست دارد و ایشان نیز خدا را دوست
دارند و در باب توبه کنندگان حدیث وارد شده است که ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
یعنی بدرستیکه خدای تعم دوست میدارد توبه کنندگان را و پاکیزه جویندگان را و باید مکلفان
بدانند که توبه بر هر مکلفی واجب است چرا که گناهان انسان را از درگاه رحمت خدا دور
میگرداند البته چون گنهکار از آن گناه پشیمان شد و بازگشت کرد بدرگاه خدا نزدیک
میشود و باید دانست که توبه از سه چیز است که هم جمع شود حاصل میشود اول اینکه چون
مکلف علم بهم رساند و باید دانست که گناهان انسان را از درگاه رحمت خدا دور میکند
از کرده خود پشیمان شود دوم آنکه هرکس از کرده خود پشیمان شود عزم صحیح بر این
میکند که بعد از این دیگر آن عمل را نکند سیم آنکه چون از کرده خود پشیمان شد تلافی آن
عمل کرده البته تلافی و تدارک گناهان گذشته را خواهد کرد پس توبه بر هر مکلفی واجب است
که بسبب توبه مقرب درگاه خدا شوند و هرکس توبه کرد مقرب درگاه خدا میشود و از
گناهان گذشته اش سوال نمیکنند چنانکه حدیث وارد شده است که التائب من الذنب کمن
لا ذنب له یعنی کسیکه از گناهان توبه کند مثل کسی است که گناه نکرده باشد و حق تعم فرموده است
که عفا الله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه یعنی خدای تعم از گناه توبه کنندگان در گذشت
و گناهی که پیشتر کرده بودند عفو کرد و هرکس که بعد از این توبه کرد و گناه کند خدای تعم انتقام
از او خواهد کشید و باید دانست که حقیقت توبه آنست که انسان از آن عملی که کرده پشیمان
شود و چون پشیمان شد البته دیگر آن عمل را نخواهد کرد مگر غافل شود چنانکه آخوند ملا

محسن در کتاب محجة البیضا فرموده است که انسان باید ملازم واقف کار خود باشد که بازی نخورد
مانند تاجری که ملازم در فکر اینست که ضرر به سرمایه او نرسد و همیشه سعی دارد که نفع کلی باو
عاید شود و ضابطات در تجارت مضاربه کردن دو نفر باهم شریک میشوند و شرط میکنند که
هر معامله بکنند بمشاوره صلاح همدیگر باشند پس چون این شارطه در میان ایشان واقع
شد باید هر یک از آن دو شریک هر هفته لااقل محاسبه کنند که معلوم شود که ضرر خواهند کرد
یا انتفاع پس اگر از آن معامله که در آن روز یا آن هفته کرده اند نقصان خواهد شد ترک آن
معامله کنند و اگر انتفاع خواهد شد سعی کنند که از آن قسم دایم معامله کنند تا انتفاع
بهم رسانند و اگر از آن معامله بوی ضرر آید البته ترک آن معامله میکنند و آن متاعی که
خریده اند بصاحبش پس میدهند و بعد از آن متاعی میخرند که نفع داشته باشد و در حال
مدت مضاربه باید هر دو شریک باهم مراقبه داشته باشند یعنی پاسبان یکدیگر باشند
که مبادا آن یکی ضرر باین یکی برساند پس در عالم روح چون این سرمایه که آن بها را که بدن انسان
باشد حق تعالی با انسان شفقت فرموده و انسان از بشهرستان تکلیف بتجارت فرستاد و انسان
با نفس بهیمیه و شهوانیه شریک کرده که در این مدت مضاربه باهم بشراکت معامله کنند و انسان
امر فرموده که همیشه واقف نفس خود باش که ترا فریب ندهد و متاعی نخرد که ضرر به سرمایه تو
برسد پس هر روز و هر شب باید محاسبه نفس خود بکنی و ببینی که در روز که گذشته چه عمل
کرده اگر عمل نیک باشد سعی کنی که فردا بیشتر از دیروز باشی و اگر عمل بد کرده از آن عمل پشیمان
شوی و بازگشت کنی بسوی خدا و اگر آن معصیت مظلمه مردم باشد بسوی صاحبانش
رد کنی و اگر غیبت باشد صاحبش را راضی کنی و اگر فحش بکسی داده از صاحبش حل بطلبی و اگر

از حق الله

از حق الله باشد تلافی کنی مثل قضای نماز و روزه و سایر عبادات و اگر حق الناس باشد مثل
زنا و شراب و مانند اینها توبه کنی تا خدای تعالی از سر تقصیرات تو بگذرد پس چون از آن عمل پشیمان
شدی البته دیگر مرتکب آن عمل نخواهی شد بنحویکه آن تاجرها که از معامله نقصان دارند
پشیمان میشوند و دیگر هرگز آن معامله نکنند و باید در این شهرستان تکلیف سعی کنی که
امتعه انتفاع بسیار داشته باشی خریداری نمائی تا در وقتیکه بمنزل اصلی رجوع کنی در نزد
همکنان خجالت نبری چنانکه حق تعالی فرموده است یرجون تجارة لن تبور یعنی امید دارند که سودی
بکنند که نقصان نداشته باشد و معلوم است که غرض هر تاجری از تجارت انتفاع است و باید
هر مکلفی شب و روز واقف کار خود باشد که مبادا اعمال ناشایسته بکند و باید دانست که ایمان
مانند پارچه سفیدی که حق تعالی در عالم روح بهر یک از مکلفین عطا فرموده اند و بایشان
وصیت فرموده که این پارچه سفید را مبادا ضایع کنید که از شما مواخذه خواهم کرد و بدانید که
هر یک از شما این پارچه را ضایع کنید دوباره عیب را از آن پارچه محو کنید و اگر عیب را
در دنیا محو کردید یعنی توبه و بازگشت از گناهان خود نکردید در آخرت از شما مواخذه
خواهم کرد و بدانید که ایمان شما مانند شخصی است که اعضا و جوارح و حیات دارد پس اگر او را
معیوب و ضایع کردید از شما مواخذه خواهم کرد و اگر او را محافظت و مراقبت کردید از شما
راضی خواهیم بود و بدانید که آن پارچه سفید عبارت است از ایمان و آن عیب و لکه که بر آن
وارد شود عبارت است از گناهان پس هر کس که آن پارچه را نگذاشت که لکه بگیرد مانند ملائکه
و غیره البته نجات خواهد یافت و هر که آن را معیوب و ناپاک کرده در عرصه محشر رو سیاه و
بد عاقبت خواهد شد و چون توبه گناهان را محو کند مانند صابون و آب گرم که چرک را زایل

میکند پس بر هر مکلفی واجبست که بعد از آن پارچه ایمان را بلوث معصیت ضایع و چرکین کرد بصابون
پشیمانی و آب کرم خجالت آن چرک را از آن پارچه زایل کند و چون لا محاله آب کرم و صابون چرک را
از لباس زایل میکند همچنین البته کریه و زاری که بمرتبه آب کرم است و پشیمانی که بمنزله صابونست
کناه را زایل میکند و بجا و بلا نماند و معنی توبه اینست که باز کشت از کناهان کنی نه بزبان
استغفر الله بکوئی و بدل خبر نداشته باشی و ترک معصیت نکنی و از کرده خود پشیمان نشوی
چنانکه حدیث وارد شده است که شخصی در زمان حضرت رسول در نزد جناب امیر المؤمنین
نشسته بود ذکر توبه در ان مجلس ذکر شد ان شخص کفت استغفر الله ربی و اتوب الیه انحضرت فرمود
ثکلتک امک یعنی مادرت عزایت بکیرد این چه استغفار بود که کردی ای مرد بدانکه استغفار
و طلب آمرزش بشش چیز حاصل میشود اول اینکه انچه کرده از افعال بد در نزد تو حاضر باشد
و بدانکه کناهان ترا از رحمت خدا دور کرده است دوم اینکه از افعال بد خود پشیمان شوی
سیم اینکه عزم صحیح کنی بر ترک ان عمل قبیح چهارم اینکه عجز و زاری در نزد خدای تم کنی که از سر
تقصیرات تو در کذرد پنجم انکه مظلمه مردم و حق مردم را ادا کنی یعنی اکر فحشی بکسی داده
باشی از او حلیت بطلبی و اکر افترا بکسی کفته باشی بمردم بکوئی که فلان سخن که من بفلان کس
کفته بودم افترا بود تا مردم بدانند که افترا بوده است و از ان شخص نیز حلالی بطلبی و اکر چیزی
از مال دنیا از کسی غصب کرده باشی بصاحبش رد کنی و سایر انچه حق مردم است بصاحبانش
برسانی ششم انکه حق الله را بجا آوری مثل اینکه قضای نماز و روزه بر ذمه ات باشد بجا آوری
و چون خالص شدی از خدا طلب آمرزش کنی و ان وقت بکوئی استغفر الله ربی و اتوب الیه خلاصه
باید مکلفان توبه را واجب عینی بدانند و نظر باینکه خالق عالم لایق معصیت نیست هر معصیتی را

کبیره

کبیره بدانند و توبه را واجب عینی بدانند چنانکه حق تعالی فرموده است یا ایها الذین امنوا توبوا
الی الله توبة نصوحا یعنی ای اهل ایمان توبه کنید بسوی خدا توبه سودمندی و خالصی و در
جای دیکر فرموده است که و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون یعنی ای اهل
ایمان همکی باز کشت کنید بسوی خدا تا شاید شما رستکار شوید و باید مکلفان خود را
از کناه دور دارند و در اعمال خیر سعی کنند تا جنات فردوس را بمیراث برند چنانکه حق تعالی
فرموده است که قد افلح المؤمنون یعنی بدرستیکه رستکار شدند اهل ایمان یعنی انهاکه ایمان
بخدا و رسول خدا و ائمه طاهرین م و ایمان بمعاد جسمانی دارند اما چکونه اهل ایمان الذین هم فی
صلوتهم خاشعون یعنی آن اهل ایمان که در نماز خشوع کنند که انند یعنی در حال نماز دلهاشان
بنماز حاضر است و در درکاه خدا خضوع و خشوع میکنند و از خجالت خدا و قباحت افعال خود
کریه و زاری میکنند چنانکه حدیث وارد شده است که جناب علی ابن ابی طالب در حالیکه وضو
میساختند نقل میکردند که آب چشم مبارکش با آب وضو ممزوج میشد و چون بنماز می ایستاد
چنان میلرزید که کو یا الحال در نزد بزرکی میرود که از او مواخذه افعال قبیح کنند و رنک
مبارکش متغیر میشد روزی غلام انحضرت عرض کرد فدای تو شوم ای مولای من شما را چه
میشود چه کرد در حال نماز با این نحو میشوید انحضرت فرموده ندای غلام مکر نمیدانی که باید بدرکاه
کسی بایستم که اختیار من بدست او است و جان من در قبضه قدرت او است و حق با تغییر بسیار
باید بدرکاه کسی بایستم که نیکی بسیار بمن کرده است که این طریقه پسندیده شیعیان علی ابن ابی
طالب است در هر کاه بنده من بنماز می ایستد ملائکه از زمین تا آسمان اطراف او صف می زنند و میکویند
خوشا بحال تو ای بنده من اکر بدانی که نظر رحمت پروردکار با تست هرکز از شوق رحمت

خلایق ادام نخواهی کرفت و مدام نظر رحمت بر وی کار بران مؤمنات تا از نماز فارغ شود و چون
بنماز می ایستد میکوید اللهم صل علی محمد وآل محمد یعنی خداوندا رحمت بفرست بر محمد وآل محمد جناب
احدیت میفرماید که ای ملائکه بندهٔ من طلب رحمت کرد از من برای محمد وآل محمد گواه باشید که من
او را نیز رحمت کردم و چون بگوید الله اکبر خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید که بندهٔ من مرا
به بزرگی یاد کرد و بدانید که من او را امر بزرگ دهم و چون بگوید اشهد ان لا اله الا الله خطاب الهی رسد
که ای ملائکه گو[illegible] که بندهٔ من گواهی داد بر وحدانیت من و بدانید که او را در پناه رحمت خود
جای دادم و چون بگوید اشهد ان محمدا رسول الله حق تعالی فرماید که ای ملائکه گواه باشید که بنده
من شهادت داد بر رسالت جناب محمد و بدانید که من این بنده را در زمرهٔ [illegible] محشور خواهم
کرد و چون بگوید اشهد ان علیا ولی الله حق تعالی نظر رحمت بجانب وی کند و او را از جمله
صدیقان و شیعیان گرداند و چون بنده گوید حی علی الصلوة خطاب الهی رسد که ای ملائکه
بدانید که این بندهٔ من ندای نماز در داد گواه باشید که این بنده از روی اخلاص بدرگاه من ایستاده
است و مردم را ترغیب می نماید من او را در ملا اعلی در بهشت عنبر سرشت جای خواهم داد و چون
گوید حی علی الفلاح حق تعالی فرماید که ای ملائکهٔ من بدانید که این بنده مردم را بسوی رستگاری
میخواند و من او را از عذاب آخرت رستگار خواهم کرد و چون گوید حی علی خیر العمل خطاب الهی رسد
که ای ملائکه بدانید که بندهٔ من مردم را بسوی بهترین عملها میخواند و من اعمال او را قبول کردم
و چون بگوید قد قامت الصلوة حق تعالی فرماید که بندهٔ من بنماز ایستاد و دل خود را متوجه بندگی
من کردانید و چون بگوید لبیک و سعدیک یعنی پروردگارا مدام بخدمت تو ایستاده ام و هرگز
از درگاه تو روگردان نمیشوم مدام در خدمت تو مشغولم خطاب الهی رسد که ای ملائکه بدانید که بنده

من

من خود را خالص کردانید از برای من و عمر خود را صرف خدمت من میکند و من هم او را
در سایه رحمت خود جای دادم و از او راضی شدم و چون دعاهای افتتاحیه را میخواند هر یک
از کلمات دعا را که میگوید خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید که بندهٔ من این طریقه سخن
گفت من باید از آن سخن بر این بنده چنین و چنان خواهم کرد پس چون نیت کند که فلان نماز
میکنم ادا واجب قربة الی الله خطاب الهی رسد که ای ملائکه بدانید که بندهٔ من نیت نماز کرد
بقصد اینکه برحمت من نزدیک شود غرضش از این نماز رضاجویی من است و مطلوبش بغیر از
اطاعت و رضاجویی من ندارد پس من عبادتش را قبول کردم و از او راضی شدم و چون
بگوید الله اکبر که تکبیر احرام است خطاب الهی رسد که ای ملائکه بدانید که بندهٔ من احرام نماز
بست و بر خود حرام کرد آنچه من بر او حرام کرده ام و خود را مشغول عبادت من کردانید پس من
او را در سایه رحمت خود جای دادم و چون دعای توجه را بخواند خطاب الهی رسد که ای ملائکه
گواه باشید که بندهٔ من رو و دل خود را بعبادت من کردانید و دل خود را از جمیع فکرهای
دنیا و امورات آن دور کرده و مرا یگانه دانست و از جمله فرمانبرداران من شد شما گواه
باشید که او را از مقربان درگاه خود خواهم کردانید و از او راضی خواهم شد و چون بنای
خواندن سورهٔ حمد کند و بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم خالق عالم فرماید
که ای ملائکه بندهٔ من پناه برد بذات من از شر شیطان ملعون پس من او را در سایه عنایت خود
پناه دادم و او را از شر شیطان ملعون محافظت میکنم و چون بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خطاب
الهی رسد که ای ملائکه بندهٔ من مرا برحمانیت و رحیمیت یاد کرد پس گواه باشید که او را در دنیا
و آخرت انعام کرده باد و مهربانم در دنیا و آخرت و چون بگوید الحمد لله رب العالمین خالق

عالم فرماید که ای ملائکه گواه باشید که بندهٔ من حمد مرا بجا آورد و من او را انعام خود شایسته
خواهم کرد و چون بگوید الرحمن الرحیم خطاب الهی رسد که ای ملائکه بندهٔ من مرا رحمن رحیم خواند
گواه باشید که من در آخرت با او انعام خواهم کرد و با او مهربان خواهم بود و چون بگوید مالک
یوم الدین خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید که بندهٔ من مرا پادشاه روز جزا دانست
پس حساب او را در روز قیامت آسان خواهم کرد و چون بگوید ایاک نعبد و ایاک نستعین
خطاب الهی رسد که ای ملائکه بندهٔ من مرا بندگی میکند و پس از من یاری میجوید پس شما
گواه باشید که من او را داخل بندگان خالص خود خواهم کرد در امور دین و دنیا و چون بگوید
اهدنا الصراط المستقیم خطاب الهی رسد که ای ملائکه بندهٔ من از من راه راست میطلبد گواه
باشید که من او را براه راست و طریقهٔ شرع شریف جناب محمد هدایت خواهم کرد و چون بگوید
صراط الذین انعمت علیهم خطاب الهی رسد که ای ملائکه بندهٔ من از من طلب کرد که او را بطریقهٔ
جناب علی ابن ابی طالب با یازده فرزندش راهنمائی کنم پس گواه باشید که من او را بطریقهٔ
دوازده امام راهنمائی خواهم کرد و چون بگوید غیر المغضوب علیهم ولا الضالین خطاب
الهی رسد که ای ملائکه بندهٔ من دوری جست از طریقهٔ باطل کسانیکه من ایشان را غضب کرده‌ام
پس گواه باشید که من او را از طریقهٔ غضب کرده و از طریقهٔ گمراهان محافظت خواهم کرد و چون
سورهٔ توحید را خواند در وقتیکه بگوید قل هو الله احد خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید
که بندهٔ من مرا بوحدانیت و یگانگی یاد کرد پس من متکفل امور دنیا و آخرت او خواهم شد
و چون بگوید الله الصمد خطاب الهی رسد که ای ملائکه بندهٔ من مرا بصمدیت یاد کرد گواه باشید
که من چاره امور دنیا و آخرت او را خواهم کرد باین سبب که بندهٔ من مرا مقصود جمیع کاینات

دانست

[illegible]

دانست و چون گوید لم یلد و لم یولد حق تعالی فرماید که بندهٔ من مرا منزه دانست از زن و فرزند
و مادر و پدر و مرا مستغنی از ذات و صفات دانست پس گواه باشید که من او را از بندگان
مخلص خود حساب خواهم کرد و چون بگوید و لم یکن له کفوا احد خطاب الهی رسد که بندهٔ من مرا
بی مثل و مانند دانست گواه باشید که من او را از جملهٔ دوستان و موحدین خود خواهم کرد
و چون رکوع کند بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده خطاب الهی رسد که ای ملائکه بندهٔ من تسبیح
و تقدیس من کرد و مرا بزرگوار دانست و مشغول بحمد من است و گردن خود را در نزد من
کج کرده است و پشت خود را در نزد من خم کرده است و تواضع و فروتنی بدرگاه من میکند
گواه باشید که من او را بلند مرتبه و برگزیده و سرافراز خواهم کرد در دنیا و آخرت و چون
سر از رکوع بر دارد و بگوید سمع الله لمن حمده خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید که بندهٔ
من از من طلب کرد که دعای او را مستجاب کنم پس من دعای او را در دنیا و آخرت مستجاب خواهم
کرد و چون بسجده رود و بگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید
که این بندهٔ من بدرگاه من بخاک افتاده است و بر تعظیم من بسجده میکند و بزرگی و بلندی و علو
و رفعت مرا میکند پس من او را عزیز و محترم و بلند مرتبه پایه خواهم کرد در دنیا و آخرت و
چون در سجده بنشیند و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه
باشید و بدانید که بندهٔ من طلب آمرزش از من کرد پس من گناه او را قبول کردم و او را بستر
رحمت خود جای دادم و چون قنوت بخواند حق تعالی نظر رحمت بجانب او داشته باشد تا از
قنوت فارغ شود و چون تشهد و سلام گوید حق تعالی او را بجمیع پیغمبران و ائمه طاهرین بنماید
و چون بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته حق تعالی امر کند بملائکه تا سلام او را

بجانب پیغمبر آخر الزمان برسانند و آنحضرت بفرمان خدا سلام بر او بفرستند و چون بگوید
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین حق تعالی بملائکه امر کند که سلام او را به بندگان شایستهٔ
خدا برسانند و ایشان بامر خدا سلام بر او فرستند و چون بگوید السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته حق تعالی امر کند بملائکه تا سلام او را به پیغمبران و صدیقان و اولیا و اوصیا و سایر
ملائکه برسانند و ایشان سلام بر او بفرستند خلاصه اهل ایمان در حال نماز خضوع
و خشوع میکنند و از آن حدیث خبر دارند و در حال نماز خود را مشغول هیچ فکری نمیکنند
و در حال نیت نماز قصد شان اینست که خداوندا من بندهٔ ضعیف بدرگاه تو آمده ام که
با تو راز نیاز خود را عرض میکنم و مطلب من از این نماز سوای اطاعت و امتثال امر تو چیزی
دیگر نیست و از ترس جهنم و امید بهشت نیست که نماز میکنم بلکه ترا لایق این میدانم که بدرگاه تو
تضرع و زاری و ابتهال و انکسار کنم و چون غیر از این درگاه روی امیدی بجای ندارم
امید دارم که مرا از درگاه رحمت خود نا امید مگردانی و چون رکوع کند در حال رکوع قصد
کند که اللهم بک آمنت و لو ضربت عنقی یعنی خداوندا بدرگاه تو آمده ام و ایمان بتو دارم هرچند
گردن مرا بزنند که من بتو ایمان دارم و در سجدهٔ اول رحم مادر را بخاطر بیاورد و در سجدهٔ
دوم لحد را بخاطر آورد و در سر برداشتن از سجدهٔ دوم محشور شدن در قیامت را بخاطر
بیاورد و در حال تشهد قصد کند که اللهم امت الباطل و اقم الحق یعنی خداوندا اهل کفر و ضلالت را
نیست و نابود گردان و اهل حق را توفیق بده و راه حق را برپا کن و امام زمان ما را ظاهر
گردان و او را یاری کن و بر دوستانش ظفر ده و چون رکوع کند بگوید اللهم لک رکعت
و لک اسلمت و آمنت و علیک توکلت و انت ربی یعنی خداوندا بدرگاه تو رکوع کرده ام و امتثال

وامتثال

و امتثال امر تو کرده ام و بتو ایمان دارم و بتو توکل کرده ام و توئی خدای من و خشع لک سمعی
و بصری و خشوع میکند بدرگاه تو گوش و چشم من و شعری و بشری و موی و پوست من
و لحمی و دمی و گوشت و خون من و مخی و عصبی و عظامی و مغز و استخوان و رگهای بدن من و ما
اقلته قدمای و آنچه برداشته ام و قدم من غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر خداوندا
از عبادت تو گردن کشی ندارم و ننگ ندارم و تکبر ندارم و از عبادت تو کدورت و ملال ندارم
بلکه عبادت تو عین راحت من است و چون ایستد عال بخواند سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده
بگوید یعنی منزه میدانم ذات خدای خود را از صفات نقص و حال آنکه بحمد او مشغولم و او را حمد
میکنم که مرا توفیق عطا فرموده است و چون بسجده رود بگوید اللهم لک سجدت یعنی خداوندا
بدرگاه تو سجده کرده ام و بک آمنت و بتو ایمان آورده ام و لک اسلمت و اطاعت امر تو میکنم
و علیک توکلت و بر تو توکل کرده ام و انت ربی و توئی پروردگار من سجد وجهی للذی خلقه
و شق سمعه و بصره و سجده کرده ام بدرگاه خداوندی که صورت ما را آفریده است و گوش
ما را شنوا کرده است و چشم ما را بینا کرده است و بعد از آن بگوید الحمد لله رب العالمین و تبارک
الله احسن الخالقین یعنی حمد مخصوص خداوندی است که خدای عالمیان است [illegible] بزرگوار است خداوندی
که نیکوترین آفرینندگان است بعد از آن ذکر سجود گوید و باید در ... که بهره زاری و تضرع
و بیقراری باشد تا از جملهٔ خشوع کنندگان محسوب شود چرا که جناب احدیت جنات فردوس را
وعده فرموده است که میراث دهد به بندگان مؤمن خود که هشت صفت داشته باشند
اول آنکه در نماز خشوع کنند و بعد از آن صفت کمال ایشان را خواسته است چنانکه فرموده
که والذین هم عن اللغو معرضون یعنی اهل ایمان که از لغو بر کنارند و صفات کمال و اخلاص

آراسته اند و هرگز مشغول لهو و لعب و هرزه نمیشوند و مدام در فکر آخرت و عاقبت کار خودند
دویم صفات ناموس پرستی است که اهل ایمان باید محافظت ناموس خود کنند که حق تعالی فرموده
است که والذین هم لفروجهم حافظون یعنی اهل ایمان فرجهای خود را محافظت میکنند یعنی
گوشهای ایشان صدای نامحرم نشنیده است و چشم ایشان روی نامحرم ندیده است و زبان ایشان
با نامحرم هم کلام نشده و با نامحرم دست بازی و سایر افعال قبیحه نکرده است الا علی ازواجهم او ما
ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین پس این جماعت را ملامت نباید کرد یعنی زنان با شوهران
و شوهران با زنان و کنیزان حلال اند و ایشان را کسی ملامت نکند فمن ابتغی وراء ذالک فاولئک
هم العادون پس هر کسیکه سوای حلال خود دیگری را خواهد پس اینجماعت از شرع گذشته اند
خلاصه حق تعالی از اهل ایمان صفت عصمت و تقوی خواسته است و اما صفت سیم امانتداری و
صفت چهارم صفت وفا بعهد کردن است چنانکه حق تعالی فرموده است که والذین هم لاماناتهم و عهدهم
راعون و اهل ایمان کسانی اند که امانتها که با ایشان سپرده شده است خیانت نمیکنند و بعهدی
که کرده اند وفا میکنند خواه امانت خدا باشد مانند اعضاء جوارح و مال و اسباب و زن
و فرزند و رعیت و سایر آنچه خدا با ایشان عطا کرده است که خیانت نمیکنند و بعهدی که
با خدا کرده اند در عالم روح در این عالم وفا میکنند و ان عهد الله میباشند و خلاف عهد
خود نمیکنند و اما صفت پنجم زکوة دادن است چنانکه حق تعالی فرموده است که والذین هم للزکوة
فاعلون یعنی اهل ایمان این صفت را دارند که زکوة دادن شغل و کار ایشانست و هرگز در زکوة
کوتاهی نمیکنند خواه زکوة مال باشد و خواه زکوة اعضا مثل زبان که حرف موعظه و نصیحت و سخن
خیرخواهی و سایر سخنان حق میگویند و گوش خود را که صرف شنیدن موعظه و نصیحت و احادیث و
وتفسیر

۹۱

وتفسیر آیات کلام الله و شنیدن قران و احادیث و علم و شریعت و سایر سخنهای حق میکنند
و هم دست را صرف نوشتن قران و احادیث و تفسیر کتابهای حدیث و سایر افعال خیر
میکنند مثل اعانت مظلوم و اهانت ظالم و کشتن دشمنان خدا و بمحتاجان دادن در راه
خدا و سایر افعال خیر میکنند و اما صفت ششم حضور قلب است که اهل ایمان دلشان در
نمازها حاضر است چنانکه حق تعالی فرموده است که والذین هم علی صلوتهم یحافظون یعنی اهل ایمان
کسانی اند که دلهاشان در نماز حاضر است و نمازهای فریضه را در وقت بجا می آورند و
محافظت اوقات نماز میکنند و در همه حال نماز دلهای خود را محافظت میکنند که مشغول
جای نشود پس چون این هشت صفت با اهل ایمان جمع شد هشت صفت میشود و هر که
این هشت صفت را جمع کرد او از اهل بهشت است و بهشت را بمیراث میبرند چنانکه حق تعالی فرموده
است اولئک هم الوارثون یعنی این جماعت میراث برنده کانند الذین یرثون الفردوس هم
فیها خالدون و این جماعت کسانی اند که فردوس را بمیراث برند و ایشان در باغ فردوس
جاوید اند در نار و نعمت ما آسایند آنکه باید بدانند که عاقبت کار انسان بکجا خواهد
رسیدن است که در حدیث وارد شده است که الدنیا مزرعة الآخرة یعنی دنیا کشتگاه آخرت است
و معلوم است که هر تخمی که در مزرعه میکاری همان محصول میکند پس اگر گندم کشته گندم خواهد
دید و اگر جو کشته جو خواهی دید گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو
پس باید انسان نظر بافعال و اعمال خود کند و به بیند که چه تخم در این مزرعه کشته است
و چه محصول از این مزرعه بعمل خواهد آمد چنانکه حق تعالی فرموده است که یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون یعنی ای اهل ایمان

مبترسید از خدا و باید هر مکلفی نظر کند که چه چیز پیش فرستاده است برای فردای قیامت
و بترسید از خدا بدرستیکه خدا خبردار است بآنچه میکنند پس ازین آیه شریفه معلوم شود
که مکلف باید نظر کند بافعال و اعمال خود و ببیند که چه عمل کرده است و درین مزرعه چه
تخم کشته است و درین شهرستان تکلیف باین سرمایه گران بها چه معامله کرده است و معلوم
کند که نفع خواهد کرد یا نقصان و باید بداند که این دنیا چون کاروانسرا است که باید
لاعلاج ازینها بار کنند و بشهرستان بقا سفر کنند و در آنجا منزل کنند و از آنجا بجای
دیگر منتقل نخواهد شد   هر چه مهمانند این خلق جهان مهمانسرا است مر این مهمانرا
هر چو حلقه بر در است   کر گدا گر شاه ازین دروازه میباید شدن   هر چو میمون جامه را
آخر کند به چنبر است   خشت فرش پیره زن میکو بلا ز دار انشان   که بعبرت بنگری خاک
قباد قیصر است   پا مجهت نر بر روی خاک اگر داری خبر   این غبار تیره فرق خسروان
کشور است   آدمی را معرفت باید نه جامه از حریر   در صدف بنگر که او را سینه پر گوهر است
چشم عیب از مردمان بردار عیب خود ببین   هر که عیب خویش بیند از همه بیناتر است
زشت زیبا هر چه بینی دست رد بر روی منه   عیب صفت هر که گوید از همه غیبت کنتر است
مایل دنیای دون چون طفل از پستان دهر   میخورد مردار پنداری که شیر مادر است
دل بدستان شه مده از دستان اگر داری خبر   کین عروس بیوفا دنبال آذر شوهر است   هر
نفس شوی کند در هر نفس شوی کشد   یک گدا و بانکاری یک کفش دیگر است
خلاصه باید انسان مدام در فکر عاقبت کار خود باشد و لحظه از فکر بازار قیامت بیرون
نرود و ببیند که در عرصه محشر چگونه محشور خواهد شد یا با نامه حسنات و روی سفید

وفیروزی

وفیروزی و سعادت یا با نامه سیئات و روی سیاه و خجالت و شقاوت و بر هر عاقلی که
درین دنیا معلوم است که چه متاع برای شهرستان بقا خریداری نموده است و بر هر زیرکی
مبرهن است که چگونه صحیفه برای عرض اکبر مهیا کرده است چنانکه جناب رسولم فرموده است
که یا ایها الناس ما ولدتم فی التراب یعنی ای مردمان بدانید که آنچه زاییده اید برای
خاک است یعنی همه خواهید مرد شما و فرزندان شما همه طعمه مار خواهید بود و از وقتیکه
از رحم مادر آمده اید بعرصه دنیا مردن با شما همراه آمده است و عنقریب است که دست
اجل بتاراج لباس عمر شما گشوده شود و اثاث عیش و زندگانی شما هم پیچیده شود
والتفت الساق بالساق و باید حسرت دنیا و آخرت هم پیچیده شود و ما جمعتم فللذهاب
و آنچه جمع کرده اید از دست شما بیرون خواهد رفت و ما بنیتم فللخراب و آنچه عمارت ساخته
اید خراب خواهد شد و ما عملتم فللکتاب و آنچه عمل کرده اید در نامه عمل شما نوشته
پس باید هر مکلفی نظر کند که چه عمل کرده است و برای آخرت چه اساس و اسباب درست
کرده است که عنقریب است که ازین منزل سفر باید کرد   از منزل تقلید سفر باید کرد
در عالم تحقیق مقر باید کرد   پیوسته بیاد دوست باید بودن   از صحبت ناجنس حذر
باید کرد   بدانکه خالق عالم از برای امتیاز حق و باطل در هر زمان پیغمبری یا امامی برای
مردمان تعیین فرموده است و هر یک از پیغمبران و امامان درین شب تاریک چراغ هدایت
که مردمان ازین راه باریک بسلامت بگذرند و بمقصود برسند چنانچه حق تعالی در قرآن
فرموده است و بالنجم هم یهتدون یعنی سیر کنندگان بیابان تکلیف و مسافران دریای
عمیق ازین منزل پر خوف و بیم بستارگان فلک هدایت راه بمنزل سلامت می یابند و از ظلمت

هلاك نجات می بینند و باید در هر ملتی راهنمای مردم بخوبی راهنمای کند که یکنفر از جاده
حق بر بیابان ضلالت گمراه نشوند و بر هر مکلفی نیز واجبات که چشم بجانب افق اعلی بگشاید
و نور ستاره را پیشوای خود کرداند و بهمان جانب که مامور است برود تا بمنزل مقصود
برسد و چون هر پیغمبری از عهد آدم تا زمان جناب رسول خدا مانند ستاره فلك هدایت
بودند و جناب رسول ع آفتاب برج رسالتست و چون آفتاب طلوع کرد نور ستارکان
محو میشد و هم چنین زمان جناب محمد ع و دین اسلام و شریعت غرای آنحضرت برپا شد
تمام دینها و ملتهای سابق محو شد و نور آفتاب برج رسالت ضیای ستارکان فلك هدایت
مضمحل کردانید و چون آفتاب برج شرف و عزت بمغرب رحمت و کرامت حضرت عزت غروب
کرد بدر فلك امامت و ماه برج امامت و ولایت و اختر اوج عزت و شهسوار دین اولین و
آخرین و استاد روح الامین و لشکر آسمان و زمین یکدانه گوهر صدف دریای دین و قاتل
مشرکین و زینت موحدین و عالم اسرار رب العالمین اسد الله الغالب کل غالب و مطلوب
کل طالب امام المشارق و المغارب و زینت محافل و مجالس و محارب جناب علی ابن ابی طالب
از افق امامت طلوع کرد بلا فاصله چنانکه جناب احدیت فرموده است و الشمس و ضحیها
و القمر اذا تلیها یعنی قسم بآفتاب فلك رسالت و روشنی چاشتگاه آن جناب که در وقت
بعثت و هجرت و تسلط آنحضرت بود که فتح خیبر و سایر اطراف فرموده و بر کفار و بر مشرکین
غالب شد و بسبب اسلام و بقوت بازوی آن سکندر بیابان هدایت لشکر شد و یاجوج
ماجوج زمین ضلالت در طرف قاف حیرت و حسرت و ندامت محبوس شدند و قسم بماه برج
امامت چون از عقب آفتاب فلك رسالت از برج هدایت و ولایت طلوع کرد یعنی بجناب محمد

مصطفی

مصطفی ع و قسم بعلی المرتضی ع پس از نص آیه قرآن معلوم شد که جناب رسول خدا آفتاب
فلك رسالتست و جناب امیر المؤمنین ع ماه فلك امامتست و یازده ائمه طاهرین ع و پیغمبران
سلف ستارکان برج هدایتست و معلوم است که تا نور آفتاب باقی باشد ماه را نوری
نیست و چون آفتاب غروب کرد ماه را نور میباشد و ستارکان نیز ظاهر میباشند اما فایده
که ماه دارد ستارکان ندارند و چون ماه نیز غروب کرد نور ستارکان فایده بسیار دارند
بنحویکه حکما و علما و فقها در کتب خود بیان کرده اند و اما بیان بعضی از فضایل جناب علی ابن ابی
طالب بطریق واضح و مختصر ذکر میشود انشاء الله تعالی بدانکه یك فضیلت از فضایل آنحضرت اینست
که سایلی بمسجد جناب رسول داخل شد و از صفها گذشت و کسی چیزی باو نداد تا نزدیك
صف آخر رسید که جناب علی ابن ابی طالب ع در عقب صفها بنماز مشغول بود و چون سایل نزد
آنحضرت رسید آنحضرت انگشت خود را اشاره کرد آن سایل انگشتر آنحضرت را از انگشت مبارك
آن بیرون کرد و رفت چون ساعتی گذشت جبرئیل نازل شد و این آیه را بجناب رسول ع
نازل کرد که بمردم بگو که انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون یعنی اینست و جز این نیست که صاحب اختیار شما خداست و پیغمبر خدا و اهل
ایمان یعنی آنکسانیکه برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حال رکوع و مفسران قرآن
از شیعیان موافق و مخالف اتفاق کرده اند که حضرت امیر المؤمنین ع انگشتر خود را در حال
رکوع بسایل داد و این آیه در حق آنحضرت بجهة آن تصدق نازل شد و غیر از آنحضرت
هیچ کس دیگر این کار را نکرد و دیگر آنکه جناب رسول خدا در روز غدیر خم جناب علی ابن ابی طالب را
بمدد بلند کرد که زیر بغل مبارك جناب رسول نمایان شد و آنحضرت را بر دست مبارك

خود گرفت و فرمود که من کنت مولاه فهذا علی مولاه و شرافت بر هیچ کس بغیر از جناب علی ابن ابی
طالب نبوده باشد و حضرتا امیر المؤمنین بوده است دیگر آنکه جناب رسول خدا فرمود
که یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی ای علی مرتبه تو نسبت بمن
مانند مرتبه هرون است بموسی مگر مرتبه پیغمبری که هرون بعد از موسی پیغمبر بود اما
چون بعد از من کسی پیغمبر نخواهد بود تو مرتبه پیغمبری نخواهی داشت و این معلوم است که هرون
در حال حیات و بعد از وفات موسی خلیفه و وزیر و نایب مناب و قایم مقام حضرت
موسی بود و مفترض الطاعه بود پس جناب علی ابن ابی طالب در حال حیات و بعد از وفات
رسول نیز خلیفه و وزیر و نایب مناب و قایم مقام رسول خدا بوده است و امام مفترض
الطاعات و اطاعت او بر تمام مکلفین واجبات دیگر از فضایل علی ابن ابی طالب اینست
که جناب رسول خدا با آنحضرت فرمود که یا علی انت خلیفتی و قاضی دینی یعنی یا علی تو جانشین
منی و حاکم شریعت منی دیگر اینکه چون جماعت یهودی خواستند که با رسول مباهله کنند
و جناب رسول از جانب خدا مامور شد که بگو ای محمد بجماعت یهود که تعالوا ندع ابنائنا
و ابنائکم یعنی بیایید بصحرای مباهله بریم و ما بخوانیم فرزندان خود را و شما نیز
بخوانید فرزندان خود را و نسائنا و نسائکم و ما بخوانیم زنان خود را و شما نیز بخوانید زنان
خود را بجانب صحرای مباهله و انفسنا و انفسکم و ما بصحرا بیاوریم جان خود را و کسی را که
بمنزله جان ما باشد و شما نیز بیاورید بصحرا که بمنزله جان شما باشد و معلوم است که جناب
رسول خدا در آن روز غیر از حسنین و علی و فاطمه کسی را بصحرای مباهله نبرد و معلوم است
که حسنین بجای فرزندان آنحضرت بودند و جناب فاطمه بهترین زنان عالم بود و جناب

علی ابن

علی ابن ابی طالب بمنزله جان آنحضرت بود پس فضیلتی از این فضیلت بالاتر نیست که علی ابن ابی
طالب بمنزله جان آنحضرت بود دیگر آنکه جناب علی ابن ابی طالب مدرس مدرسه
علم رسول خدا بود و دروازه شهر علم و حکمت بود چنانکه جناب رسول فرمود که انا مدینة
العلم و علی بابها فمن اراد الحکمة فلیاتها من بابها یعنی من شهر علم و حکمتم و علی دروازه آن
شهر است پس هر کس که خواهد که علم و حکمت را بیاموزد باید از جناب علی ابن ابی طالب بیاموزد
پس معلوم شد که هر کس سلسله طریق مذهب خود را در دین اسلام و شریعت حضرت
رسول ملک علام بدروازه و علی بابها نرساند چون غول بیابان در بادیه ضلالت
و ظلمات غوایت و جهالت حیران و سرگردان بماند و عاقبت الامر هلاک باشد پس این
فضیلت جناب علی ابن ابی طالب را باشد نه دیگری را دیگر آنست که جناب رسول با آنحضرت فرمود
که یا علی لحمک لحمی و دمک دمی و حربک حربی یعنی یا علی گوشت تو گوشت منست و خون تو
خون منست و هر کس که با تو جنگ کند چنانست که با من جنگ کرده است پس فضیلت جناب
علی ابن ابی طالب زیاده از جمیع خلق عالم است دیگر آنکه جناب رسول بصحابه فرمود
که اقضاکم علی یعنی داناترین شما علی ابن ابی طالب است دیگر اینکه جناب علی ابن ابی طالب در خیبر را
کند و بر روی دست مبارک خود گرفت و سیصد هزار لشکر از بالای آن در گذشتند
دیگر آنکه آنحضرت خطاب بدنیا کرد که یا دنیا مالی و مالک یعنی ای دنیا مرا با تو چکار و ترا با من
چکار است لا هان حیناک اینجا جای تو نیست غری غیری دیگر غیر مرا فریب بده انی قد طلقتک
ثلاثا لا رجعة فیها بدرستیکه من ترا سه طلاق گفته ام که رجوع در آن طلاق نیست و این معنی
کنایه از مبالغه و ترک دنیاست دیگر آنکه هیچ کس بعد از جناب رسول مثل آنحضرت عبادت

نکرده است چنانکه روایت است که امام زین العابدین در شبی هزار رکعت نماز کرده و فرموده که آن بدبختها
علی ابن ابی طالب و دیگر کسی را حالی در شان آنحضرت نازل شد و سایر فضیلت آنحضرت در کتب
مشهوره مذکور است پس بدلیل نقل و عقل معلوم است که امام بحق و جانشین مطلق بعد از
رسول جناب علی بن ابی طالب است نه دیگران و معجزات آنحضرت نیز از حد و احصا بیرون است و دیگر
از معجزات آنحضرت یکی این بود که چون آنحضرت بجنگ نهروان رفت اصحاب آنحضرت گفتند که
خوارج از نهروان گذشتند آنحضرت فرمود که نگذشتند جندب ابن عبدالله گوید که بدل قصد
کردم که اگر خوارج از نهروان گذشته باشند اول کسیکه با علی جنگ کند من خواهم بود پس چون
بنزدیک نهروان رسیدند دیدند که خوارج از نهروان نگذشته اند پس حضرت امیر المؤمنین
روی مبارک بمن کرد و فرمود که ای جندب حال بر تو ظاهر شد جندب گفت که من بر دست و پای
آنحضرت افتادم و عرض کردم که یا امیر المؤمنین توبه کردم که دیگر خیال فاسدی در دل خود
نگذرانم دیگر آنکه آنحضرت روزی در مسجد کوفه در بالای منبر خطبه میخواند ناگاه اژدهای
بزرگ از در مسجد در آمد قوم از او ترسیدند و خواستند که بدفع وی مشغول شوند حضرت
اشاره فرمود که هیچ مگوئید قوم از او دور شدند آن اژدها متوجه منبر شد و آمد تا نزدیک
رسید و بر بالای منبر آمد تا بپایه که آنحضرت بر آن پایه ایستاده بود آنحضرت بطرف اژدها
میل کرد و چیزی چند با آنحضرت گفت که مردمان آواز او را میشنیدند اما نفهمیدند چون
فارغ شد جناب علی بن ابی طالب جواب او را فرمود بلفظی که هیچ کس نفهمید که چه گفت پس آن اژدها
ناپدید شد و کسی ندانست که کجا رفت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین بر سر خطبه رفت و خطبه را
تمام کرد و چون از خطبه فارغ شد از منبر بزیر آمد صحابه از آنحضرت احوال آن اژدها را پرسیدند

آنحضرت فرمود که یکی از حاکمان جن بود و مسئله بروی مشکل شده بود و از من پرسید من
جواب او را گفتم و او بازگشت دیگر آنکه چهارده مرتبه باشاره آنحضرت آفتاب از جانب مغرب
برگشت از آنجمله یکبار وقتی بود که جناب رسول خدا سر مبارک خود را بر زانوی آنحضرت
گذاشته بود و مشغول وحی بود وقت نماز عصر تنگ حضرت علی نماز عصر را باشاره در
یافت چون رسول خدا از وحی فارغ شد و آنحضرت حال نماز را برسول عرض کرد فرمود
که یا علی دعا کن و اشاره کن بآفتاب که خدای تعالی دعای ترا مستجاب میگرداند و آفتاب برگردد جناب
علی دعا کرد آفتاب برگشت و حضرت علی نماز عصر را دوباره دریافت و یکبار دیگر وقتی
که از جنگ نهروان باز گشتند و ببابل رسیدند و از فرات گذشتند با جمعی از اصحاب خود
با ایشان نماز عصر کردند و باقی لشکر از فرات گذشتند و وقت نماز عصر تنگ شد حضرت
امیر المؤمنین دعا کرد و اشاره بآفتاب نمود آفتاب برگشت و باقی لشکر نماز عصر را کردند
و این قصه متواتر است و در آنجا مسجدی ساخته اند که مسجد شمس میگویند و از این جمله
معجزات بسیار است که در کتب مشهوره مذکور است و فضایل و اعجاز علی ابن ابی طالب
مانند آفتاب عالمتاب است و کسانیکه واقف نیست مانند خفاش که نور آفتاب را نمیتوانند
دید نور خورشید در جهان فاش است آفت از ضعف چشم خفاش است و معلوم است
که شرافت آنحضرت بر دیگران مثل شرافت نجف اشرف بر سایر زمینها که در عالم است چنانکه
از اهل عرفان در مخصوص شرافت نجف اشرف و شرافت جناب علی ابن ابی طالب گفته است
هر دل بنجف شعف ندارد حب شه من عرف ندارد دینش بیقین هر آنکس ایمان
بشه نجف ندارد جز خاک نجف دیگر زمینی بغیر از این شرف ندارد جای شرف خا

کعبه اما شرف نجف ندارد در خاک نجف علی است مدفون خاک دیگر این شرف ندارد
این در ز نجف بیاید و بس دریا هر جا صدف ندارد جز وصف علی تمام قرآن ما اتی ما سلف
ندارد مانند علی میان اولاد آدم پسر خلف ندارد دامان علی گرفته طوطی تا روز جزا
ز کف ندارد خلاصه باید مکلفان بشرایع شریعت جناب علی ابن ابی طالب باشند و اعتقاد
به نبوت جناب رسول داشته باشند و اعتقاد با مامت دوازده امام هم باشند و بدانند
که امام زمان جناب صاحب الزمان است و آنحضرت غایب است و ظاهر خواهد شد و روی
عالم را پر از داد و عدل خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و باید بدانند که
اگر دنیا نمانده باشد مگر یک روز البته آن روز را خدای تعالی دراز خواهد کرد تا قایم آل محمد
ظاهر شود و روی زمین را بعدل بیاراید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد فصل
در بیان معاد جسمانی که اهل اسلام آخرت گویند که دوباره ارواح بقالب جسمانی بر میگردد
بدانکه چون انسان از عالم روح بقالب جسمانی تعلق میگیرد و از رحم مادر بوجود می آید
حق تعالی مدت عمر او را معین و قرار داد میکند و آنرا اجل مسمی گویند یعنی وعده که نام
برده شده که میانه خدا و بنده اش قرارداد شده است که تا فلان مدت در عالم تکلیف
باشد پس چون آن مدت عمر با تمام رسید باید ترک این قالب کند و بقالب مثالی تعلق
گیرد و از دنیا کوچ کند و با آخرت منزل کند و از وقتیکه از این قالب جسمانی بقالب مثالی تعلق
گرفت تا دوباره بقالب برگردد این مدت را عالم برزخ گویند یعنی فاصله و باید دانست
که چون انسان بخواب رود روح از این قالب بقالب مثالی رود و خواب می بیند چون
تعلق با این قالب میگیرد از خواب بیدار میشود اما چون مدت عمرش با تمام رسید و نفخ تمام

شد

شد روح از این قالب مفارقت میکند و بقالب مثالی تعلق میگیرد و دوباره رو
بجانب این قالب جسمانی نمیکند بسبب اینکه نفس در این قالب نیست و حرکت در این اعضا
نمیماند و سبب عدم تصرف روح در قالب بی نفس آنست که این قالب از عناصر اربعه مرکب
شده است که آن عناصر اربعه خاک و آتش و آب و باد است پس چون نفس که عنصر باد است
از قالب بیرون رفت نفس در قالب هم نمی رسد از این سبب روح دوباره بآن قالب
تعلق نمیگیرد پس چون موعد منقضی شد و مدت عمر با تمام رسید پس اگر از اهل سعادت
در بهشت و نعمای نامتناهی مخلد شود و اگر از اهل کفر و شقاوت باشد در جهنم بعذاب
ابدی گرفتار میشود و اما بیان احوال هر یک از مکلفان در حالت نزع روح و جان
دادن و سوال قبر و عالم برزخ و وصف محشر و گذشتن از صراط و سایر امور آخرت ذکر
میشود انشاء الله تعالی قال الله تبارک و تعالی وجاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه
تحید یعنی بدرستیکه سکرات موت یعنی بیهوش شدن در وقت جان دادن آمد حق
و خواهد آمد و در آن وقت بآن شخص که جان میدهد که محتضر است ملائکه میگویند که
این آن مرگی که از او کناره میکردی لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطائک
فبصرک الیوم حدید بدرستیکه تو غافل بودی از مردن و از این احوالی که در پیش داشتی
و حالا آن پرده غفلت را از پیش چشم تو برداشتیم و چشم تو بسیار بیننده شده است
خلاصه باید چون مدت عمر با تمام رسید و انسان در حال جان دادن محتضر شود تا گاه
از عالم بشریت و از طریقه انسانیت بیرون رود و چیزها که هرگز بخیالش نرسیده
در آن حالت مشاهده چنانکه حدیث وارد شده است که هر گاه کسی که خلق در دنیا بوده باشد

در وقت مردن سگهای گزنده جهنم که آنها را عقور گویند در نزد او آیند و بدن او را پاره
کنند چنانکه معاذ ابن جبل از رسول روایت کرده است که آنحضرت بمن فرمود که ای معاذ
مبادا که بدخلقی کنی با اهل خانه خود و زیردستان خود لکن بحذر سوء خلقک بخویکه از کج خلقی
تو بترسند نیم زنک کلاب اهل النار و هرگاه تو کج خلقی باشی در وقت جان دادن سگهای
جهنم ترا پاره کنند ای معاذ آیا در قرآن خوانده والناشطات نشطا عرض کردم بلی یا رسول الله
حضرت فرمود آیا دانستی که ما الناشطات یعنی آیا میدانی معنی ناشطات را عرض کردم که فدای تو شوم
بیان فرما که چیست حضرت فرمود که هم عقور اهل الجحیم یعنی ناشطات سگهای گزنده اهل جهنم اند
خلاصه در حالت جان دادن هر کس بیک نحوی خود را مشاهده خواهد کرد و چون وقت جان دادن
شود آن شخص سه صورت بیند هر یک بنزد او آیند و با او گفتگو کنند یکی صورت مال دنیا و یکی
صورت فرزندان او و یکی صورت اعمال او پس چون آن شخص محتضر قریب الموت شود ناگاه صورت
ببیند که نزد او آید و می نشیند و از او احوال پرسد که ای شخص احوال تو چگونه است آن محتضر گوید
که ای شخص تو کیستی که در چنین حالی با احوال پرسی من آمدی و حال آنکه من هرگز ترا ندیده ام و با تو
شناسائی ندارم آن صورت گوید که من مال توام که مرا در دنیا ندیده ام جمع کردی آن محتضر گوید
که ای مال تو میدانی که من بسیار برای جمع کردن تو سعی و تلاش کردم و برای ضبط تو شبها بیداری
کشیدم و روزها برای جمع کردن تو در اطراف دویدم و سفرهای دور کردم و خود را رنجه
نگذاشتم و شب و روز عمر خود را برای جمع کردن تو ضایع کردم و از دوستان خویشان خود جدا
کردم بسبب معاملات دنیا که نفع بمن عاید شود و ترا جمع کردم که بکار من بیای الحال مرا ببین
که بچه محنت و احتیاج گرفتارم آیا چه میتوانی یاری من کن آن صورت گوید که خذ منی کفنک یعنی بگیر

از من

از من خود را کفن پیش از کفن چیزی طلب نداری آن محتضر آهی کشد و گوید آه افسوس
از عمر که تمامی که صرف تو کردم و ترا تحصیل کردم در چنین وقت بکار من نیامدی پس آن صورت
غایب شود و آن محتضر از دنیا و از او محروم شود ناگاه صورت دیگر بنظر او در آید و در
نزد او بنشیند و احوال او را بپرسد آن محتضر گوید که تو کیستی که در چنین حال با احوال
پرسی من آمدی که من هرگز ترا ندیده ام و ترا نمی شناسم آن صورت گوید که من صورت
فرزندان توام آن محتضر گوید که ای فرزندان شما میدانید که من در دنیا چه قدر تصدیع
برای شما کشیدم و مال از حلال و حرام جمع کردم و خرج تو کردم و عمر ترا بر خود و بر احترام
بر شما داشتم و برای خاطر شما سفر دریا و صحرا کردم و شما را بر خود برگزیدم اکنون مرا
یاری کنید آن صورت گوید سنردیک الی حفرتک یعنی ما ترا می بریم و داخل قبر میکنیم
و از ما بغیر از این کار دیگر نمی آید آن محتضر آهی کشد و گوید افسوس که عمر عبث صرف شما
کردم خلاصه آن شخص محتضر از صورت دوم نیز محروم شود و صورت دوم نیز غایب شود
بعد از آن صورت دیگر نیز بنظر محتضر در آید پس اگر آن محتضر از اهل ایمان و سعادت
باشد آن صورت بسیار خوب جمیل خوش خلق بنزد او آید و در بالین او نشیند و بر او
سلام کند و آن احوال محتضر را بپرسد آن محتضر از بوی عطر او دماغش معطر شود
و دلش مشعوف شود و آن صورت از آن بیمار بپرسد که احوال خود را چگونه می بینی آن
بیمار گوید که حالم اینست که می بینی بعد از آن آن بیمار از آن صورت بپرسد که تو کیستی که در
این وقت با احوال پرسی من آمدی معذورم دار که ترا نمی شناسم و از لطف و احسان
تو شرمنده ام و هرگز هیچ دوستی بمهربانی تو ندیده ام آن صورت گوید که من عمل صالح توام

توام از نماز و روزه و تلاوت قران و دعا و سایر اعمال خیر که در دنیا کردی و از راه اخلاص بجا
آوردی خداوند عالمیان از تو قبول کرد و مرا باین صورت متمثل گردانید که بنزد تو آیم و مونس
تو باشم و احوال ترا بپرسم آن بیمار گوید که معذور دار که من بسیار از تو خجالت دارم و در حق
تو بسیار کوتاهی کردم آن صورت گوید که غمگین مباش که خدای تعالی مرا از برای تو پسندیده
و من مونس تو خواهم بود و در حال جان دادن و هول مطلع و سوال قبر و عالم برزخ و در روز
قیامت تا آنکه ترا از صراط باسانی بگذرانم و ترا داخل بهشت گردانم و هرگز از تو جدا نخواهم شد
تا من و تو در بهشت وارد شویم پس محتضر بسیار خوشحال و خوشوقت شود و باسانی جان
دهد و اما اگر محتضر بدکار و از اهل عصیان و شقاوت باشد آن صورت بسیار زشت
مهیبی و بدشکل و کج خلقی نزد او آید و در بالین او نشیند و دست بر سینه آن محتضر نهد
و گوید ای بدبخت حال خود را در این چگونه می بینی آن صورت محتضر گوید که تو کیستی و در
این وقت چرا با من چنین میکنی من باین حال که هستم ترا بر من رحم نماید که با من چنین سلوک
میکنی آن صورت گوید که ای بدبخت مرا نمیشناسی من عمل توام که بجا آوردی از نماز و روزه
و سایر عبادات که مرا ضایع کردی و معصیتها که کردی حق تعالی مرا باین صورت متمثل کرد
تا بیایم و ترا عذاب کنم و بدانکه از تو مفارقت نخواهم کرد تا اینکه من و تو بخدمت خلاق خود
برسیم و با تو خواهم بود تا ترا بجهنم وارد کنم و در این باب حق تعالی فرموده است که و لنجزینکم اعمالکم
یعنی خدا شما را از عملهای شما جدا نخواهد کرد یعنی هر عملیکه کرده اید در حال مردن آن عملها
ملاقات خواهید کرد و با شما خواهد بود عمل شما خواه بجهنم روید خواه به بهشت خلاصه چون
انسان در حال مردن عمل آن بشکل انسان شود و نزد او آید و با او هم سخن شود و هر عملی



بشکل

بشکل شود مانند اینکه حدیث وارد شده است که چون کسی در دنیا کج خلقی باشد در وقت
مردن آن کج خلقی بصورت درنده شود و در نزد او آید و او را پاره پاره کند چنانکه در
حدیث معاذ ابن جبل جناب رسول فرمود که ای معاذ مباد که کج خلقی کنی در وقت مردن
یعنی عقور جهنم یعنی سگهای گزنده جهنم بدن ترا پاره پاره کنند یا در قران خوانده وا
الناشطات نشطا یعنی بان خداوندی که ناشطات را خلق فرمود معاذ عرض کرد بلی فدای تو
شوم خوانده ام حضرت فرمود که افتدری ما الناشطات یعنی آیا میدانی که ناشطات چه چیز است
معاذ گوید عرض کردم نمیدانم یا رسول الله فرمود که هم عقور اهل الجحیم یعنی ناشطات عقور
اهل جهنم میباشند یعنی سگهای گزنده اهل جهنم اند که در وقت مردن بدنهای کج خلقان را
پاره پاره خواهد کرد و حدیث وارد است که هرگاه کسی در دنیا بکسی فحش دهد در وقت
مردن آن فحش بشکل عقربی از عقربهای جهنم شود و بنزد او آید و او را بگزد و آزار
رسانند آن محتضر گوید که تو کیستی و چرا مرا میگزی آن عقرب گوید که من فلان فحشم که در
فلان وقت بفلان کس دادی حق تعالی مرا باین صورت متمثل گردانید و امر فرموده که ترا هم
بزنم و آزار برسانم و از حال تا روز محشر تا وقتیکه مردم از حساب فارغ شوند ترا باین
عذاب معذب خواهم کرد خلاصه حدیث دیگر وارد شده است که هر کس غیبت کسی کرده باشد
در وقت مردن آن غیبت کرده شده بصورت مرداری شود و بنزد آن محتضر آید ملائکه
جسم مرداری را بنزد آن محتضر آورند و نزد وی گذارند و تا از برای عذاب او زنند
و گویند که این گوشت مردار را بخور آن محتضر هرچه التماس کند که از برای خدا مرا معاف
دارید ایشان در جواب گویند که این جسم همان کسی است که در دنیا غیبت او کردی حالا

هر عملی بشکلی متمثل خواهد شد در وقت مردن بنظر آن محتضر خواهد آمد چنانکه هرگاه عمل نیک
باشد بصورت نیکی خواهد آمد و هرگاه عمل بد باشد بصورت بدی خواهد آمد و حدیث
وارد شده است که باید مکلف اعتقاد کند باینکه صورت اعمال در وقت مردن بنظر محتضر خواهد
آمد و با او سخن خواهد گفت و اگر عمل او نیک باشد با او محبت و ملاطفت خواهد کرد و اگر عمل او بد
باشد با او عداوت خواهد کرد و اذیت خواهد رسانید و هر کس شک او رد کافر است و در این
باب دلیل عقل و نقل بسیار است اما دلیل نقل در قرآن و احادیث بسیار است از انجمله آیه قرآن در
باب سگهای جهنم والناشطات نشطا و از جمله احادیث حدیث عقرب و مار که گذشت یعنی
نحش بشکل عقرب شود و غیبت بشکل مار شود و ملائکه ترا عذاب کنند تا گوشت او را بخورد
و اما دلیل عقل نیز بسیار است از انجمله یک دلیل اینست که چون کسی خوابی می بیند و هر چه را تماشا
میکند و الم و لذت میبرد و دیگران که در نزد او نشسته اند و بیدارند مطلق نمی بینند و خبر دار
نمیشوند و همچنین دردی که بر عضوی از اعضای انسان عارض میشود و انسان متألم
میشود که بعیادت او آمده اند و نزد او نشسته اند مطلقا از آن درد و الم آگاه نمیشوند و دلیل
دیگر هر مؤمنی ایمان دارد باینکه جناب جبرئیل بر رسول خدا نازل شده است و وحی خدا را
بآنجناب عرض کرده و آنجناب جبرئیل را میدیده است و سخن جبرئیل را شنیده است و جواب جبرئیل را
فرموده و از جبرئیل پیغام شنیده است اما هیچ کس بغیر از جناب پیغمبر جبرئیل را ندیده است حتی
آنکه جناب علی ابن ابیطالب جبرئیل را ندیده است پس بدلیل عقل معلوم شد که ممکن است که در یک
مجلس یکنفر چیزی را ببیند و دیگران نبینند و آن شخص سخن گوید که ایشان نشنوند چه فرق
که قضیه ای که آنکه در خواب چیزی می بیند تو که در نزد او حاضری نمی بینی و او با دیگری

سخن

سخن میگوید تو نمیشنوی و هم چنین جناب رسول خدا جبرئیل را میدید و سایر خلق که
بخدمت آنحضرت بودند جبرئیل را نمیدیدند و آنحضرت با جبرئیل سخن میگفت و جواب
میشنید و حاضران نه سخن جبرئیل را میشنیدند نه سخن پیغمبر را پس باید مکلف اعتقاد
کند باینکه در حال احتضار اعمال خود را مشاهده خواهد کرد اگر نیک و اگر بد و بدانکه
صورتهای خلق در حالی که از دنیا میروند بتفاوت خواهد بود اما تفاوت را همان محتضر
خودش خواهد دید و ملائکه و عزرائیل و ائمه طاهرین هم صورت اصلی او را خواهند دید پس
بعضی رو سیاه از دنیا میروند و بعضی رو سفید اما صورت جسمانی که جزو این قالب است
سیاه شدن یا سفید شدن که بنظر مکلفین می آید اعتبار ندارد بسا باشد که کسی بسیار
مؤمن و صالح باشد در وقت مردن بسبب شدت مرض صورتش سیاه شود یا آنکه کسی
بسیار منافق و مشرک و بدکار باشد در وقت مردن به مرض اجلش برسد و از دنیا برود
و حال آنکه صورتش نورانی بماند که مطلق تغییر نکند بلکه بسبب مرضی صورتش سفید تر از
زمان زندگانی او شود پس این سیاهی و سفیدی صورت جسمانی که بنظر مردم مشاهده میشود
مناط و اعتبار نیست کسی که نیکوکار است در حال مردن نوری مشاهده یا احساس خواهد کرد
که از آن نور دلش تازه شود ملائکه نیز چون بر او وارد شوند او را بصورت نیکو تازه و درخشنده
مشاهده کنند و حضرات ائمه طاهرین هم نیز چون بعیادت او بیایند او را بصورت نیکو
مشاهده کنند چنانکه حقتعالی فرموده است که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی رویها
در وقت مردن تازه و درخشنده و نورانی خواهد بود تا قبض روح او شود اما بعضی که بدکار
است چون وقت جان دادن ایشان شود خود را رو سیاه مشاهده خواهد کرد مگر یکی گویا

در میان تاریکی افتاده اند و چنان سیاهی و تیرگی از صورت خود مشاهده کنند که گویا لباس
سیاهی بصورت ایشان افکنده اند و ملائکه غضب نیز با حضرت عزرائیل بنزد او آیند که قبض
روح او کنند روی او را سیاه و تیره بینند مانند پارچهٔ سیاهی که مطلق سفیدی در آن
داخل نباشد و حضرات ائمه نیز که بنزد او حاضر شوند او را با روی سیاه بینند چنانکه حق تعالی
فرموده است و وجوه یومئذ باسرة تظن ان یفعل بها فاقرة یعنی بعضی صورتها در وقت
مردن تاریک شود بجهت آنکه آن محتضر گمانش میرسد که سیاهی مطبخ بصورتش پاشیده اند پس
معلوم شد که سیاه شدن یا سفید شدن صورت محتضر نیز بر کسی معلوم شود یعنی چون
بعالم برزخ برود او را سفید و سیاه روی مشاهده کنند و باید دانست در وقت جان دادن
خطاب الهی بواسطهٔ ملائکه بمحتضر خواهد رسید بجهت آنکه اگر نیکوکار است چون وقت جان دادنش شود
جناب احدیت بملائکه امر فرماید که دستهای گل از زعفران بهشت و دستهٔ گلهای بهشت دسته کنید
و بنزد مؤمن ببرید و سلام مرا باو برسانید و جای او را در بهشت باو بنمایید و بگویید که پروردگار
تو میفرماید که اگر خواهی ترا با علا علیین ببرم پس چون ملائکه حاضر شوند آن محتضر ایشان را با
صورت نیکو و آن لطف و احسان مشاهده کند بسیار متلذذ شود پس چون دستهای گل را
تواضع او کنند و سلام و پیغام خدا را باو برسانند و مکان او را در بهشت باو بنمایند آن
محتضر نظر در قصرهای بهشت کند و حور و قصور و سایر نعمتها را مشاهده کند و حضرات ائمه
طاهرین را بر بیند و با ایشان سلام کند و ایشان جواب سلام او گویند و جناب رسول خدا
بالین او نشیند و سر آن محتضر را در دامن خود گذارد و احوال او پرسد و جناب علی ابن ابیطالب
احوال آن محتضر را پرسد و آنحضرت در پای جناب رسول ایستاده باشد و آن محتضر گوید که شما

کیستید

کیستید ایشان خود را بشناسانند و آن میت بملائکه گوید که آمدن شما بخانهٔ آخرت را اختیار کردم
بعد از آن اینها از پیش نظر او غایب شوند و آن محتضر از حسرت آه بکشد و اشک حسرت از چشمش جاری
شود و چون نظر کند خویش و اقارب خود را بیند که نوحه و گریه و زاری کنند آن محتضر بسیار
مکدر شود که مبادا خدای تعالی او را در دنیا گذارد و از مصاحبت ائمه طاهرین و از تلذذات حور
و قصور و نعمات بهشت محروم ماند پس خطاب الهی بگوشش او رسد که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی
یعنی ای کسیکه دلت آرام گرفته بجمال محمد و آل محمد ارجعی الی ربک راضیة مرضیة یعنی بازگشت کن بسوی
پروردگارت در حالتیکه از عطای خدا خوشنود شوی و خدا از تو خوشنود است فادخلی فی
عبادی وادخلی جنتی پس داخل شو در زمرهٔ بندگان من محمد و آل محمد و در بهشت من پس در آن
وقت آن مؤمن بسبب این خطاب مشعوف شود و مشغول ائمه طاهرین شود و جناب رسول خدا
بعلی ابن ابیطالب گوید که یا علی من این مؤمن را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار بعد از آن
علی ابن ابیطالب رو بجبرئیل کند و گوید ای جبرئیل من این مؤمن را دوست دارم تو نیز دوست
دار و جبرئیل نیز بعزرائیل گوید من این مؤمن را دوست دارم تو نیز او را دوست دار عزرائیل گوید
که من دوستان آل محمد را دوست میدارم بعد از آن عزرائیل بنزد او آید و گوید که ای مؤمن آیا برات
بیزاری از جهنم و خط امان از عذاب از جانب خداوند گرفته آن مؤمن گوید که من همیشه از خدا
سؤال کرده ام که برات آزادی بمن عطا فرماید امیدوارم که قبول کرده باشد بعد از آن عزرائیل
قبض روح آن مؤمن کند بآسانی بجهت آنکه از میان روغن کشیده شود بعد از آن روح آن مؤمن را
بپارچهٔ حریر بپیچند بمرتبهٔ اعلا علیین برسانند و جناب احدیت از آن روح سؤال کند که ای مؤمن
عمر خود را صرف چه کار کردی عرض کند که خدایا عمر خود را بصرف بندگی و طاعت تو کردم خطاب دیگر

که اعضای خود را بچه کار کرده کردی عرض کند که پروردگارا هر عضوی از اعضای خود بندگی و اطاعت ترا
بجا آوردم و همه عضوهای خود را امانت تو دانستم و بهرجا که امر و مقرر فرمودی همانجا خرج
کردم و هر عضوی را نعمتی از نعمتهای تو دانستم و شکرانه هر نعمتی از آن نعمتها بموضعی که امر فرموده
بودی وضع کردم و هرگز خود را مالک چیزی ندانستم و یاغی نشدم و هرچه در تصرف من بود
مال تو دانستم از این سبب بهر نحو که امر فرموده بودی عمل کردم بعد از آن خطاب دیگر رسد که ای
مؤمن علم از کجا تحصیل کردی و چگونه عمل کردی جواب گوید که علم از مواخذه شرعی اخذ کردم و از
راه اخلاص عمل کردم و مطمع نظرم در عمل کردن رضاجوی تو بوده نه اینکه ترس از عقوبت تو یا
امید ثواب از تو داشتم بلکه ترا لایق عبادت دانستم و بندگی ترا از روی اخلاص بعد از آن خطاب
دیگر رسد که ای مؤمن مال از کجا پیدا کردی و بچه مصرف خرج کردی جواب گوید که خداوندا مال را
حلال بهم رسانیدم و در راه تو خرج کردم باین معنی که اگر طعام خوردم و بکسی دادم و اگر لباس پوشیدم
و بکسی پوشانیدم و اگر بمکان نشستم و جا و مکان بکسی دادم و اگر تحصیل خانه و زن و فرزند کردم و اگر
ضیافت کردم همه محض رضای تو بوده پس خطاب الهی رسد که راست گفت بنده من ببرید او را بلا
النبلا بجنت جناب محمد و آل محمد و از لباسهای حریر و استبرق بهشت او را بپوشانید و از شراب
کوثر او را بنوشانید و از طعامهای بهشت او را بخورانید و او را نهایت اعزاز و احترام کنید پس آن روح
مؤمن را قالب مثالی جای دهند و در صحرای نجف در وادی السلام مجمع ارواح طاهرین مقام وارد میشود
و جای منزل خود را ببیند و باز برگردد بجانب قالب خود و ترحم بر قالب خود کند و چون قالب را غسل
دهند آن روح نیز با غسال امداد کند و چون آن نعش را کفن کنند آن روح نیز با ایشان مدد
کند و چون آن را بر سریر بخوابانند و بجانب قبرستان برند آن روح با ایشان مشایعت آن نعش

کند

کنند و حدیث وارد شده است که روح مؤمن را که از قالب نزع کنند چون نعش او را بر سریر
تابوت گذارند که بجانب قبرستان برند ملائکه رحمت از جلو آن تابوت میروند و روح آن
قالب از بالای سر ایشان در جلو نعش خود میرود و خلاصه چون آن سریر را بر زمین گذارند
و بر آن نماز کنند روح نیز بر آن نعش نماز کند و چون آن نعش را در لحد بخوابانند آن
روح نیز یاری ایشان کند و چون آن نعش را حرکت دهند و او را تلقین کنند آن روح تمام
کلمات تلقین را گوش بدارد پس چون مردمان از سر قبر او رفتند و آن روح با قالب در قبر
تنها ماند و امر خالق عالم شود که رومان فتان القبور داخل آن قبر میشود و احوال آن جسد
آزمایش کنند که ببینند از مؤمنان و شیعیان و نیکوکاران است یا اینکه از کافران و منافقان
و بدکاران است و چون رومان احوال آن را معلوم کنند و از قبر بیرون روند آن روح در آن
قبر تنها بماند و وحشت کند ناگاه از آن لحد صدای بشنود که ای مؤمن خوش آمدی مرحبا بقدم
شریف تو ای مؤمن وحشت مکن چون تو در دنیا بودی و بر بالای من راه رفتی من بر سایر
زمینها فخر میکردم که ببینید که این مؤمن بر بالای من راه میرفت و من ترا بسیار دوست میداشتم
اکنون که بمهمانی من آمدی با تو صد برابر مهمانی مهربانم بعد از آن آن زمین گشاده شود بحدی
که گشادگی آن لحد بقدر وسعت مابین زمین تا آسمان شود پس آن روح خرم و شاد شود
ناگاه ببیند که تختهای زر آورده آورند و بهر طرف او نصب کنند و چهارده معصوم [illegible] بیایند
و بر آن تختها بنشینند و خادمان ایشان از هر طرف صف کشند آن مؤمن از خادمان پرسد
که اینها کیستند گویند این محمد مصطفی است و این علی المرتضی و این امام حسن و این امام حسین است
و بقیه امامان تا زمان [illegible] او را بشناسانند آن مؤمن بسیار مشعوف شود و مبشر

که فلان مؤمن از عالم تکلیف بعالم مکافات آمده وامر الهی شده است که مادر قبر او برویم واز
اعتقادات او بپرسیم پس مبشر وبشیر در نهایت خوبی با دستهای گل بهشت بر دست گرفته داخل
قبر آن مؤمن شوند و بر او سلام کنند و او جواب گوید وچون اعتقادات خود را بیان
کرد هر یک دسته گل بدستاو دهند و او را تواضع کنند و از قبر او بیرون روند و آن
مؤمن با ائمه طاهرین هم صحبت شود و در مجلس ایشان مستفیض شود پس خویشان و آشنا
وشناسایان آن مؤمن خبردار شوند که فلانکس از دنیا آمده است همگی بدیدن او آیند
چون بایکدیگر ملاقات کنند و از او احوال بازماندگان بپرسند که فلانکس در چه کار بود
گوید الحمد لله در حیات بودند و مشغول عبادت بودند آن مؤمنان شاد شوند پس هرگاه
یکی را بپرسند که فلان کس در دنیا چکار میکرد آن مؤمن جواب گوید که فلانکس پیشتر از من
از دنیا بخانهٔ آخرت آمد ایشان گویند کهوی هوی یعنی هباویه جهنم رفت آن مؤمن گوید
بچگونه دانستید ایشان گویند هرگاه از اهل بهشت بود بایست در وادی السلام بنزد ما آمده
باشد وچون باینجا نیامده است معلوم است که به برهوت رفته است خلاصه ارواح مؤمنان در
وقتیکه مؤمن تازه در خانهٔ آخرت وارد میشود استقبال او میکنند و همه یکدیگر را میشناسند
چراکه بعد از مرگ هر روحی که از قالب مثالی حرکت کرد جسمانی مفارقت کرد داخل قالب مثالی میشود
یعنی آن قالب مانند همین قالب جسمانی است که انسان در وقت خواب دیدن در آن قالب تعلق میگیرد
و بآن قالب نشو نما کند و لذت و الم میبرد پس بعد از مرگ نیز در عالم برزخ تا روز قیامت
در آن قالب میباشد و چون روز قیامت منصور میشود این قالب جسمانی هم جمع شود و نفس
روح غریزیه در این قالب جا کند و روح انسانی از آن قالب مثالی همین قالب دنیای تعلق

گیرد از جا برخیزد و بمحشر شود خواه بهشتی باشد و خواه جهنمی که با همین قالب در بهشت یا
در جهنم مخلد شود و اما بدکاران چون از صورت دوم در حال احتضار محروم شوند
صورت دیگر نزد او آید با صورت بسیار زشتی وقبیحی با نهایت گند خلقی از احوال او پرسد
آن محتضر گوید که تو کیستی که مرا در این وقت اذیت میرسانی آن صورت گوید که من عمل تو
میباشم که مرا ضایع کردی و حالا تو خواهم بود تا ترا داخل جهنم کنم و این حدیث سابق بر این ذکر
شد در باب احتضار پیران بدکار خود را مشرف بمرگ ببینند ناگاه ببینند که ملائکه غلاظ
عمودهای آتشین از آسمان نزد او نازل شوند و با هیبت تمام بر او حمله کنند و در آنحالت
عزرائیل با صورت مهیب با نهایت غضب در نزد او حاضر شود و از او پرسد که ای شخص آیا
برات آزادی از عذاب خدا از خدا گرفته در دنیا عملی کرده که آن عمل باعث نجات تو باشد
در این وقت چاره بکار تو کند آن شخص گوید که من آنقدر مشغول دنیا بودم و گرفتار امور
دنیا بودم که هرگز بفکر این لحظه نمی‌افتادم پس عزرائیل قبض روح او را بشدتی کند که
گوسفند زنده را پوست بکنند آسانتر از جان آن شخص باشد و از هر عضوی از اعضای
آن شخص که جان بیرون رود اثر عذاب و شدت بر او نازل شود ملائکه عذاب نیز بر او طعن
و لعن کنند و اعمال ناشایستهٔ او که بصورت سگ درنده و عقرب گزنده شود نیز او را
اذیت رسانند و چون روح او از قالب مفارقت کند و روح نحس او را در جامهٔ آتش
جهنم بپیچند و آب جوشانیدهٔ جهنم آورند و پا انداز او کنند و از آن آب جوشانیده
بر سر او فرو ریزند که آنچه در معدهٔ او باشد بجوش آید و حق تعالی در این باب فرموده است
که چون مکلف با احتضار برسد از سه حال بیرون نیست یا اینکه از جملهٔ مقربین است

یا از اصحاب الیمین یا از مکذبین الضالین است پس بیان هر یک را حق تعالی در سوره اذا وقعت
الواقعه بیان فرموده است که فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان وجنة نعیم یعنی هرگاه
میت از جمله مقربان باشد پس در وقت مردن برای او حاصل شود راحتی و برای او فرستیم
دسته گلهای بهشت و او را وارد کنیم در بهشت پر نعمت واما ان کان من اصحاب الیمین فسلام
لک من اصحاب الیمین واما هرگاه آن میت از اهل ایمان و سعادت باشد که از طایفه دست راست
محسوب شود پس در وقت جان دادن ملائکه بر او وارد شوند و گویند سلام خدا بر تو باد ای
شخص از اهل ایمان واما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم وتصلیة جحیم واما
هرگاه از جمله کسانی باشد که اعتقاد بخدا و رسول او نداشته است و اعتقاد بامامت دوازده
امام نداشته است و از جمله گمراهان باشد پس پاداش او در وقت جان دادن از آب جوشیده
جهنم است و داخل شدن در جهنم خلاصه مطلب اینکه هر کس در وقت مردن بقدر عملش مکافات
خواهد دید و خدای تعالی بر کسی ستم نخواهد کرد مسئله بدانکه ارواح خلق بعد از مفارقت این قالب
جسمانی داخل در قالبی خواهد شد مانند این قالب جسمانی که در دنیا دارند و آن قالب را قالب مثالی
گویند و آن همان قالبی است که در دنیا در عالم خواب روح انسان در آن قالب تصرف میکند
وگفت و شنید و آمد و رفت و نشست و برخاست میکند پس بعد از مفارقت از دنیا روح انسان
بهمان قالب مثالی رود و در عالم برزخ با همان قالب مثالی زندگانی میکند تا روز محشر گردد و باز
بعد از دمیدن صور از آن قالب بهمین قالب جسمانی دنیا بر میگردد چنانکه حدیث وارد شده است
که شخصی بخدمت جناب امام جعفر صادق عرض کرد که میگویند که ارواح اهل ایمان بعد از مرگ
در حوصله مرغان سبز بهشتی میباشند و در اطراف عرش طواف میکنند تا روز محشر که دوباره

بهمین قالب جسمانی بر گردند حضرت فرمود که چنین است بلکه مؤمن در نزد خدا گرامی تر از آنست
که ارواح او را در حوصلهای مرغها کنند ولکن روح انسان بعد از مفارقت از این قالب جسمانی
در قالبی میرود که مانند همین قالب است که در دنیا دارد و در روایت دیگر از آنحضرت
مرویست که فرمودند که چون مؤمن از قالب جسمانی دنیا مفارقت کند در قالبی رود که مانند
قالب دنیای او باشد پس بآن قالب در عالم برزخ خوراک میکند و از طعام بهشت و آب او
می نوشند از نهر بهشت پس چون در وادی السلام وارد شود اهل ایمان باستقبال او آیند
و او را بشناسند بهمین صورتی که در دنیا دیده اند چون بایکدیگر ملاقات کنند از آنها که پیشتر
از دنیا رفته بودند از این تازه رسیده پرسند که فلان کس در چه کار بود و فلان در چه امر
بود پس اگر گفت که او در دنیا بود ایشان امیدوار خواهند بود که شاید او نیز بما ملحق شود
و اگر گفت که آنکس که شما می پرسید پیش از من از دنیا بآخرت آمد ایشان گویند هوی یعنی هیهات
بجهنم رفته چرا که اگر از صنف اهل سعادت بوده بایست در عالم برزخ در وادی السلام نزد ما
باشد پس معلوم شد که چون نزد ما نیامده است بصحرای برهوت رفته است مسئله بدانکه از
برای مرده بعد از مرگ تا روز محشر خوراک میباشد و لباس و مجلس و رفقا میباشد پس اما
اهل سعادت یعنی شیعیان اثنی عشریه در صحرای نجف در وادی السلام در خدمت جناب
علی ابن ابیطالب و سایر ائمه هدی میباشند و در مجلس ایشان بصحبت ایشان مشغولند
و صبح و شام طعام از بهشت برای ایشان می آورند چنانکه حق تعالی فرموده و لهم رزقهم فیها بکرة
وعشیا یعنی ایشان در عالم برزخ و در وادی السلام خوراک میکنند در هر صبح و شام
و در باب لباس ایشان فرموده است ولباسهم فیها حریر یعنی لباس ایشان در آخرت حریر است

ومعلوم است که آن لباسها از بهشت برای ایشان می‌آورند و که در باب صحبت و رفقای ایشان
فرموده است فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئک رفیقا یعنی اهل ایمان در آخرت با جناب رسول خدا و علی و حسنین و سایر ائمه
صلوات الله علیهم اجمعین رفیق خواهند بود و ایشان نیکو رفیق خواهند بود و در باب اهل ضلالت
وشقاوت فرموده است که النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم یقوم الاشهاد یعنی اهل
شقاوت را صبح و شام در عالم برزخ عذاب جهنم میکنند و در روز قیامت نیز بعذاب ابدی گرفتار
خواهند شد و در باب لباس ایشان فرموده است که قطعت لهم ثیاب من نار یعنی آماده شده
است برای ایشان لباسهای از آتش جهنم و در باب رفقا و صحبت ایشان فرموده است لا بشری یومئذ
للمجرمین ویقولون حجرا محجورا یعنی مژده رحمتی نیست بعد از مرگ برای بدکاران و رفقای خود
خواهند گفت که نزدیک ما نیایید و از ما دور شوید که عذاب ما از صحبت شما زیاده است مثلا
بدانکه چون صیحه قیامت دمیده شود از صور صدای برآید که از همان یکصدا تمام مکلفان نام خود را
بشنوند و یکبار از جای برخیزند باین معنی که بیک چشم بهم زدن بلکه کمتر از یک چشم زدن کل خلق
عالم از همان یکصدا از جای برخیزند چنانکه حق تعالی فرموده است ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة
یعنی آفریدن شما را در محشر و زنده کردن ما مثل همانست که یکنفر را خلق کنیم یعنی در یک لحظه چندین
هزار خلق که می‌آفرینیم نزد ما دشواری ندارد باین معنی که گمان نکنید که تا خلقی را خلق نکنیم دیگری را
نمیتوانم خلق کرد بنحویکه مخلوقات ما تا از شغلی فارغ نشوند نمیتوانند شغل دیگر را مرتکب شوند
چرا که اگر با وجود مشغول باین شغل شغل دیگر پیش گیرند باید این شغل اول را ترک کنند یا
با تمام رسانند و بعد از آن بشغل دیگر مشغول شوند و ایشان مخلوقات ضعیفند نه شان من

پروردگار شمایم پس من در آفرینش چندین هزار خلق با وجود اختلاف خلقت هر یک عاجز نیستم
و در مبعوث کردن ایشان در محشر نیز همچنین طریقه است که محتاج نیستم که بر و جز زنده کنم بلکه بمجرد
اراده من همه یکبار زنده میشوند و من نباید مشغول زنده کردن شوم بلکه اراده من تعلق
گرفت بامری همان امر همان نحویکه من خواستم از عدم بوجود می‌آید و دلیل عقلی در این باب آنچه
علما فهمیده اند از احادیث و تصریح کرده اند بسیار است از آنجمله شیخ محقق کتاب نجاة الشفیعه
تصنیف نموده اند و گفته اند که انسان عاجزتر از همه مخلوقات است حتی آنکه از پشه عاجزتر است چون پشه
با وجود غالب است پس همین انسان عاجز در یک آن واحد اراده میکند که چشمش ببیند و گوشش
بشنود و زبانش حرف زند و پایش راه رود و دهانش خوراک کند و دستش حرکت کند
و دماغش بوی بشنود و سایر اعضایش هر یک در همان یک آن واحد بشغل مشغول شوند
بمجرد اراده انسان که روح است تمام این اعضا بهمان خواهشهای او عمل میکنند و تمام اراده‌های
او عمل می‌آید هر یک بنحویکه خواسته است مثلا چشم او خواسته است که فلان جا را ببیند و زبانش
فلان کلمه را بگوید و دست فلان چیز را بردارد و پا فلان طرف برود و همه در یکبار طبق اراده
او افعالی که مراد او است بعمل می‌آورند پس خالقی که این مخلوقات را خلق کرده است عاجز است از اینکه
هر چه خواهد بشود البته قادر است نه عاجز و در باب اینکه امر قیامت و برپا شدن مردم یکبار
بیک چشم بهم زدن بلکه کمتر حق تعالی فرموده است که و ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب ان الله
علی کل شیء قدیر یعنی امر قیامت بقدر یک چشم زدن بلکه کمتر از یک چشم بهم زدن است بدرستیکه خدا
بر همه چیز قادر است مثلا بدانکه هر ذره از ذرات وجود خلق عالم تصرف ملکی است که پاسبان
آن ذرات و در ربنا متوجه آن ذره است پس چون روح انسان از قالب مفارقت کرد آن

بان ذره همراه است پس هر ذره با ملکی همراه است و اگر آن جسم بپوسد و ذرات وجود انسان
خاکستر شود آن ملک همراه آن کسرات و در هر جا آن ذره باشد آن ملک نیز در همانجا
میباشد و چون صور قیامت دمیده شود آن ملک آن ذره را جمع میکند و آن قالب انسان
دوباره بهم جمع میشود و بصورت دنیای میشود و روح از آن قالب مثالی باین قالب تعلق
میگیرد و از جا برمیخیزد مانند کسیکه در خواب باشد و او را صدا زنند و از جا برخیزد خلاصه چون
بمحشر برپا شدند سه صنف خواهند شد چنانکه حق تعالی در قران مجید فرموده است بسم الله الرحمن
الرحیم یعنی بنام خداوند بخشاینده مهربان اذا وقعت الواقعة یعنی چون قیامت برپا شود لیس
لوقعتها کاذبة ان قیامتی که یقین است و شکی در وقوع آن نیست خافضة رافعة و در آن روز
بعضی از اشخاص باسفل السافلین جهنم فرو خواهند رفت و بعضی باعلا علیین بهشت خواهند
رفت یعنی اهل شقاوت و عاصیان و دشمنان آل محمد باسفل السافلین جهنم خواهند رفت
و اهل سعادت و مطیعان آل محمد باعلی علیین بهشت خواهند رفت اذا رجت الارض رجا
یعنی که زمین از خوف محشر بهم لرزد و بست الجبال بسا کوهها از هم پاشیده شوند فکانت
هباء منبثا و کوهها از ترس محشر مانند غبار ریزه پراکنده شوند و کنتم ازواجا ثلثة و شما
مکلفان سه صنف خواهند شد در آن روز فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة پس یک جماعت از
سه صنف در دست راست خواهند بود چه اصحاب دست راستی که تعریف ایشان از حد بیان
بیرون است و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و یک صنف اصحاب دست چپ خواهند بود چه اصحاب
دست چپ که مذمت ایشان از حد بیان بیرون است والسابقون السابقون و یک صنف پیش
کن یعنی کسانی که پیش گرفته اند بر تمام خلق در دنیا و در باب عمل نیک و رضاجوی پروردگار

عالم و در آخرت نیز پیشی خواهند گرفت و پیش از همه کس از برای خدا خواهند گذشت و به بهشت
خواهند رفت اولئک المقربون و این جماعت نزدیکان درگاه حق تعالی میباشند فی جنات
النعیم که جای ایشان بعد از حساب قیامت در بهشتهای پر نعمت است ثلة من الاولین و جماعتی
از پیشینیان میباشند که پیش از رسول خدا گذشته اند و قلیل من الاخرین و اندک جماعتی
از طایفه دیگر میباشند که بعد از زمان غیبت میباشند علی سرر موضونة و این جماعت بر تختهای
زر اندود در بهشت خواهند نشست متکئین علیها متقابلین در حالیکه تکیه خواهند زد بر تختهای
زر اندود بر روی هم یطوف علیهم ولدان مخلدون و بر دور ایشان خواهند گشت طفلان
بهشتی که همیشه خواهند بود باکواب و اباریق با کوزههای آب بهشت و ظرفها و ابریقهای بهشت
و کاس من معین و کاسهای آب خالص بهشت لا یصدعون عنها و لا ینزفون نه درد سر کشند
از آن آب و نه بیهوش شوند و نه رنج و محنت و الم و کدورت کشند و فاکهة مما یتخیرون و از میوههای
بهشت آنچه خواهند موجود است و لحم طیر مما یشتهون و از گوشت مرغ آنچه خواهش کنند از برای ایشان
موجود میشود چنانکه حدیث وارد شده است که چون مومن از تخت زر اندود در بهشت تکیه کرده
باشد که ناگاه مرغان بهشت را بینند که هوای بهشت پرواز میکنند پس هر مرغ را که خواهش کنند
که گوشت آن بخورد در ساعت آن مرغ بفرمان خدای تعالی بریان شود و در نزد او حاضر شود
تا او بخورد و اگر خواهد که آن گوشت با میوههای بهشت با هم طعامی که خواهد در دهان او
خواهد آمد بی آنکه دست دراز کند و بر دارد و بخورد البته آن لقمه خود بخود در دهان او خواهد
آمد بی آنکه تصدیع کشد آن مومن متقی و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون و زنان سفید روی
گشوده چشم که مانند مرواریدند که در صدف پنهان باشد یعنی جمیع گشوده چشم خواه زنان

باشند وخواه مردان ازاین جهت است که در بهشت هر مردی که از حوریان دارد بعضی از
زنان دنیا میباشند و بعضی از زنان بهشت یعنی اگر زنان دنیا را بخواهش کنند سفید روی
وکشاده چشم خواهند شد در نزد ایشان خواهد آمد پس حور العین هم از صنف مردان
میباشند وهم از صنف زنان وهر کس گوید که حور اسم جنس جمع است یا مفرد یا صفت است
اشتباه کرده است والبته باید بداند که حور عین هر دو جمع افعل وفعلا میباشند مانند حمر
وبیض که جمع افعل وفعلا میباشند ودر قران مجید حق تعالی فرموده است که حور مقصورات فی
الخیام یعنی زنان سفید روی که نظر بنا محرم نکرده اند در خیمهای بهشت نشسته اند ومنتظر
قدوم شوهران خود میباشند خلاصه اینکه حق تعالی فرموده است وحور عین کامثال اللؤلؤ
المکنون یعنی خدای تعالی بایشان عطا کند در بهشت زنان سفید روی کشوده چشم یعنی بسیار
وجیه که گویا مروارید اند که در صدف پنهان بوده اند والحال از صدف بیرون آمده اند جزاء
بما کانوا یعملون واینها مزد عملهای اهل ایمان وتقوی است که مقرب درگاه خدایند لا یسمعون
فیها لغوا ولا تاثیما نه در بهشت سخن لغو نشنوند ونه سخنی که گناه داشته باشد الا قیلا سلاما سلاما
مگر همین سلامی والسلام واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین وآن صنف که اصحاب دست راست اند
چه طایفه میباشند که تعریف ایشان از حد بیرون است فی سدر مخضود در سایه درختان
سدر بهشت میباشند وطلح منضود ودرختان بادام بهشت کنایه از درختان بهشت بسیار هم
پیچیده نزدیک هم که گویا هم تافته و بافته شده اند وظل ممدود ودر سایه بسیار طولانی
که هرگز از نزدیکان سایه بیرون نروند یعنی سایه طوبی وماء مسکوب وآب ریزنده که از
اطراف بهشت میریزد وفاکهة کثیرة ومیوه بسیار لا مقطوعة ولا ممنوعة هرگز آن میوها

تمام نمیشود وهرگز کسی اهل بهشت را از خوردن آن میوها منع نمیکنند وفرش مرفوعة وزنان
بسیار جمیله وبلند مرتبه انا انشاناهن انشاء بدرستیکه ما آن زنان را از لطف خود آفریدیم فجعلنا
فجعلناهن ابکارا وهمیشه آن نازنینان دختر بکر میباشند وهرگز بکارت ایشان تمام نمیشود
با وجود یکه شوهران ایشان با ایشان مقاربت کنند عربا اترابا آن زنان ساده لوح سینه
صاف همسال یعنی همه نوجوان ونازنین وخوش اندام میباشند لاصحاب الیمین واینها هم برای
اصحاب دست راست میباشند ثلة من الاولین وثلة من الاخرین که همه از پیشینیان خواهند بود
وگروهی از آیندگان واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال واصحاب دست چپ که مذمت
حال ایشان ممکن نیست فی سموم وحمیم در بادهای گرم جهنم و وادی بر صورت اعضای ایشان
بریان وکباب خواهد شد ودر میان آب جهنم غوطه خواهند زد وظل من یحموم ودر میان تاریکی
دود جهنم جای خواهند گرفت لا بارد ولا کریم نه باد خنکی بر ایشان خواهد وزید ونه
نظر خدا شامل حال ایشان خواهد شد انهم کانوا قبل ذلک مترفین اینها پیش از این در میان
ناز ونعمت متنعم بودند وکانوا یصرون علی الحنث العظیم واصرار بر معصیت کبیره میکردند
وکانوا یقولون ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون ودر دنیا میگفتند که آیا ما بعد از
اینکه بمیریم واستخوان شویم آیا ما را بمحشر زنده خواهند کرد اوا باؤنا الاولون آیا پدران ما
زنده خواهند کرد قل ان الاولین والاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم بگو ای محمد
بدرستیکه گذشتگان دنیا وآیندگان در دنیا همگی جمع خواهند شد در روز قیامت ثم انکم ایها
الضالون المکذبون لاکلون من شجر من زقوم پس شما ای گمراهان تکذیب کننده باید هر اینه
خواهید خورد از درخت زقوم جهنم فمالئون منها البطون بعد از آنکه شکمهای خود را از زقوم



جهنم پر کردید فشاربون علیه من الحمیم پس خواهید نوشید از آب جوشیدهٔ جهنم از شدت
تشنگی مانند نوشیدن شتران تشنه که از بیابان بر سراب میروند یعنی از شدت تشنگی در جهنم
بسوی چشمهٔ جهنم میدوید و از آب جوشانیده می نوشید مثل شتران که از بیابان بی آب بسوی
چشمهٔ آبی بشتابند هذا نزلهم یوم الدین و این پا انداز ایشانست در روز قیامت نحن خلقناکم
فلولا تصدقون پس چرا تصدیق نمیکنند افرایتم ما تمنون ءانتم آیا چگونه می بینید که منی را در رحم
زنان خود میریزند ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون آیا شما می آفرینید این نطفه را و شکل انسان
میکنید یا ما آن نطفه را انسان میکنیم نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین و ما قرار داد
کردیم در میان شما مرگ را و هیچ کس نمیتواند دست پیش دست قدرت ما بلا رد علی ان نبدل
امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون و بر اینکه اگر خواهیم بدل کنیم مانند شما و شما را خلق کنیم که شما نمیدانید
و لقد علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون و هر اینه شما میدانید نشأ اول را که عالم روح بوده است
که از شما عهد و پیمان گرفتیم پس چرا بیاد نمی آورید افرایتم ما تحرثون آیا چگونه می بینید تخمی را که بر
زمین میکارید ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون آیا شما آن تخم را زراعت میکنید و محصول آن را می
پرورید یا ما محصول آن را می پروریم لو نشاء لجعلناه حطاما هر گاه بخواهیم آن محصول را زرد
پاشیده و نابود میکنیم فظلتم تفکهون انا لمغرمون پس آن وقت محصول را نابود میکنیم شما غمناک
خواهید شد و خواهید گفت که نقصان بما رسیده و رنج بیهوده کشیده ایم بل نحن محرومون و خواهید
گفت که بعلاوه نقصان نا امید از محصول خود شدیم در آن وقت علاج نخواهید داشت افرایتم
الماء الذی تشربون آیا می بینید آب را که میخورید ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون آیا
شما آن آب را از چشمهٔ مزن که دریای عرش است نازل میکنید یا ما آن آب را از چشمهٔ مزن نازل

۱۰۶ گ

